ژوندون

مجله هفتگی- شنبه ۱۵ جدی ۱۳۵۲ شماره ۴۲

منسوبین روزنامه انیس و مجله ژوندون حلول عید سعید اضحی را به قاید بزرگ ملی، بناغلی محمد داود، کمیته مرکزی اعضای کابینه، اردوی فداکار افغان و کافه هموطنان گرامی و مسلمانان جهان تهنیت میگویند

روزهای عیدو...

امتحان کانکور پوهنتون

اعضای تیم باسکتبال لیسه رابعه بلخی

سعادت واعتلای ملت افغانستان اساس انقلاب مارا تشکیل میدهد

رهبر بزرگ ما بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم موقعیکه بعد ازادای نماز عیدسعید اضحی مراتب تبریکات اعضای کابینه را می‌پذیرند

متن پیام رهبر ملی ما به مناسبت عید سعید اضحی

هموطنان عزیز وگرامی !

حلول عید سعید اضحی را به‌همهٔ شما خواهران وبرادران عزیز ازطرف خود ورفقای خود از صمیم قلب تبریك میگویم واین روز مقدس راکه بهترین نمونهٔ ازخود گذری وایثار درراه حق ورضای خداوند بزرگ است برای سعادت افغانستان ومردم آن نیك ومیمون میخواهم.

دراین موقعیکه عید سعید اضحی‌را تجلیل میکنیم باید مسئولیت ها و مکلفیت های خود را در مقابل مردمان بینوا وفقیر خود بیاد داشته بزرگترین درس کمك واستمداد به‌همو طنان خود رابیاموزیم ووظایف بزرگی را که اساس انقلاب مارا تشکیل میکند و عبارت از سعادت واعتلای ملت افغانستان است، ملتیکه در تاریخ این گوشه دنیا گذشته پرافتخاری دارد، فراموش نکنیم.

دراخیر یکبار دیگر عید سعیداضحی رابمردم افغانستان به بسراد ران پشتونستانی وبلوچ خود وکافه مسلمانان جهان تبریك میگویم وصلح پایدار وعادلانه را در سراسر جهان تمنادارم.

پاینده باد افغانستان
زنده باد جمهوریت

بناغلی محمد داؤد رئیس‌دولت وصدر اعظم بعداز ادای نماز عید سعید اضحی برای‌رفاه‌مردم باشهامت افغانستان وجهان اسلام دعا کردند

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدر اعظم ساعت ده قبل از ظهر پنجشنبه ۱۳ جدی نماز عید سعید اضحی رادر مسجد مبارك ارگ‌ریاست جمهوری ادا کردند .

باقاید ملی مادر ادای نماز دکتور محمد حسن‌شرق معاون صدارت،اعضای کابینه، رئیس محکمهٔ عالی تمیز،عدهٔ از صاحب منصبان ارشد ارد وی جمهوری، عدهٔ ازپشتونستانی های مقیم کابل نیز اشتراك داشتند .رهبر بزرگ ما وسایر نماز گذاران برای ترقی ورفاه مردم باشهامت افغانستان وجهان اسلام دعا کردند وازبارگاه ایزدی سعادت وترقی جمهوریت جوان افغانستان را استدعا نمودند.

پس از ادای نماز عید رئیس‌دولت وصدراعظم به‌قصر گلخانه ریاست جمهوری رفته مراتب تبریکات‌ذواتی راکه درادای نماز با ایشان اشتراك داشتند قبول فرموده پیام قاید بزرگ ما که‌بمناسبت ایام متبرك عید سعید اضحی عنوانی مردم متدین‌کشور

بقیه درصفحه (٤)

طی‌پیامها بزرگان پښتونستان آزادوسطی وپښتونستان محکوم جنوبی:

عیدسعیداضحی رابه‌حضور رئیس‌دولت تبریک گفته‌اند

بزرگان باجور سالارزی مومند اتمانخیل وچار منگ پشتونستان‌آزاد شمالی صافی وشینوار سور کمر و خانزادگان وبزرگان تیرا وافریدی‌خیبر شینوار و پرو چمکنی و بزرگان تمام قبیله های مومند پشتونستان‌آزاد وسطی وبزرگان منطقه سید داوربیتنی وزیر وتمام بزرگان منطقه کرم همچنان بزرگان کاکر اچکزی وبلوچ پشتونستان محکوم جنوبی طی پیام هایی برای بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدر اعظم وبه‌تمام مردم افغانستان عید سعید اضحی را صمیمانه تبریك گفته وترقی مزید افغانستان و رفاه ملت افغان راتحت قیادت مدبرانه بناغلی محمد داؤد در پرتو نظام فرخنده جدید آرزونموده اند.

همچنان بزرگان منطقه پاره چینار کرم به نمایندگی مردم واعضای خود طی پیامی عنوانی بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدر اعظم و ملت افغان عید سعید اضحی راصمیمانه تبریك گفته ترقی مزید جمهوریت افغانستان وآسوده حالی ملت افغان را در تمام ساحه ها آرزو کرده‌اند.

میعاد حبس باقیمانده یک عده محبوسان عفو گردید

قاید بزرگ ما بمناسبت عیدسعید اضحی میعاد حبس باقیمانده یکعده محبوسین مرکز وولایات کشور را مورد عفو قرار داده اند .

همچنان بتقریب این ایام متبرک راجع بمدت حبس یکعده دیگر از محبوسان تخفیف امر فرموده اند .

قوماندانی عمومی ژاندارم وپولیس وزارت داخله گفت مراتب الطاف رئیس دولت وصدراعظم مبنی بررهایی محبوسان وتخفیف آنها از طرف آن قوماندانی به مراجع مربوطه ابلاغ شده است .

قیمت برق حرارتی درشهر مزارشریف وولسوالی بلخ تنزیل داده شد

به‌اساس فیصله مجلس عالی وزراء قیمت‌برق حرارتی درشهر مزار شریف وو لسوالی بلخ ولایت بلخ تنزیل داده شده است.

یك منبع وزارت معادن وصنایع گفت فعلاکه‌در تنویر شهر مزارشریف وولسوالی بلخ ازبرق حرارتی استفاده میشو د قیمت یك‌کلیوات ساعت برق درموسسات صنا عتی‌یك ونیم افغانی ودر منازل ودکان هاوغیره سه‌افغانی تعین شده است.

منبع اضافه کرد درسابق که درجا های‌مذکور ازبرق دیزلی استفاده میشد چو ن قیمت تمام شد آن زیاد بود فی‌کلیوات‌ساعت‌پنج افغانی محاسبه میشد.

پیانیست امریکایی درادیتوریم رادیوافغانستان کنسرت داد

معرفی پیانو نواز امریکایی بادکتور محمد حسن‌شرق معاون صدارت عظمی ، در عکس‌پوهاند نوین وزیر اطلاعات وکلتور نیز دیده می‌شوند .

دکتور محمدحسن شرق معاون صدار ت عظمی ، بعضی‌از اعضای کابینه ، عده‌یی از مامورین عالیرتبه وکوردیپلو ماتیك مقیم‌کابل به دعوت وزارت اطلاعات وکلتور پریشب کنسرت بناغلی جیمز تا کو پیانیست معروف امریکایی را در ادیتو ریم رادیو افغانستان استماع‌کردند .

بناغلی جیمز تاکو پیانیست امریکا یی که‌به سلسله مسافرت به‌کشور های اروپایی وآسیایی به‌کابل آمده‌است دراین کنسر ت پارچه های سمفو نی بعضی از کمپوزر های معروف غرب را اجرانمود.

معاون صدارت عظمی در ختم کنسر ت هنر مند امریکایی راپذیرفته وباوی مصا فحه کرد.

همچنان پوهاند دکتور نوین وزیراطلاعات وکلتور دسته گلی به بناغلی جیمز تاکو اهدا نمود .

بناغلی جلالر بحیث وزیر تجا رت مقر ر شد

ازطرف بناغلی محمد داؤد ر ئیس دولت وصدر اعظم فرمان تقرر بناغلی محمدخان جلالر به‌حیث وزیر تجا رت صادر شده است .

نتایج ۳۶۵ دوسیه به محبوسان ابلاغ شد

دوسیه سه صدو شصت‌و پنج محبوس‌ولایت جوزجان در ظرف هشت‌روز مطا لعه‌و نتایج‌آن به محبوسان ابلاغ گردید .

بناغلی عبدالواحد رئیس گروپ مختلط‌وزارت های داخله ، عدلیه و شورای عالی قضا در شبرغان به نماینده باختر گفت‌نتایج‌دوسیه هفتادو پنج نفر محبوسیکه بعد ازطی محاکم ثلاثه به ولایت جوزجان رسیده بودنیز به آنها ابلاغ شد.

وی افزود اکثر دوسیه های حل ناشده‌که بعضی آن مدت‌نه‌سال را در بر گرفته‌بود در ولسوالی ها، علاقه‌داری ها، محاکم وشعب پولیس قرار داشت .

در تدقیق هیات دوسیه های نیز شا مل‌می‌باشد که‌فیصله محاکم ابتدائیه درآن‌باره صادر نشده بود .

سعادت و اعتلای ملت افغانستان ...

منظرهٔ از ادای نماز عید سعید اضحی درمسجدجامع پل خشتی

صادرشده‌بود ساعت۱۱قبل‌ازظهر روز ۱۳ جدی ازطریق رادیو افغانستان‌نشر گردید.

طبق اطلاع نمایندگان آژانس‌باختر مردم سراسر کشور حلول عید سعید اضحی‌راصبح‌روز پنجشنبه‌باگرمی‌استقبال نموده وهزاران نفر ازمردم دین دوست افغانستان قبل از ظهر روز۱۳ جدی نماز را درعیدگاه ها ومسا جد جامع اطراف واکناف مملکت ادانموده برای سعادت مردم واعتلای مزید کشور درروشنی نظام‌فرخنده‌جمهوریت تحت قیا دت قاید ملی ما بشا غلی محمد داؤد دعا کردند .

قبل از ادای نماز درعید گاها و مساجد جامع علما وخطبا دربارهٔفضایل این ایام متبرك وتاریخچه این رو ز مذهبی اسلام مواعظی ایراد نمو ده اتحاد واتفاق جهان اسلام وترقی‌مزید دولت جمهوری جوان افغانستان را از خداوند یکتا استدعا کردند .

بعد از ادای نماز والی ها ولسوی ولسوالان در اجتماع مردم آرزوکردند تااین ایام خجسته بامسرت سپری گردد.

معاون صدارت و اعضای کابینه مراتب تسلیت

خودرادرکتاب مخصوص سفارت ترکیه ثبت کردند

دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت‌عظمی ، اعضای کابینه ، ما مو رین عالیرتبه عسکری وملکی رئیس واعضای‌انجمن‌دوستی افغان وترك ،کوردیپلوماتیك مقیم‌کابل وعده زیادی‌ازشهر یان بروزهای(۶ر۷جدی)به‌سفارت کبرای ترکیه رفته مراتب تسلیت و همدردی خویش رانسبت وفات مر حوم‌عصمت اینو در کتاب مخصو ص در ج نمودند .

مرحوم عصمت اینو که‌یکی از زعما وسیاستمداران برجسته ترکیه‌بود روزسه‌شنبه گذشته بعمر هشتاد ونه سا لگی و فات‌یافت.

وزیر فوایدعامه

کار احداث سرك نورستان را افتتاح نمود

بشاغلی غوث الدین فایق وزیر فوایدعا مه‌روز ۸ جدی بافشار دکمه‌ماشین سرنگ‌پرانی وانفلاق اولین سرنگ در دامنه کوی میر ی‌واقع دردهنه دره شمه گل‌کار احداث سر ك نورستان راشروع نمود.

سرك نورستان که‌بطول ۳۰ کیلو متـــراحداث میشود و لسوالی نورستان را به‌مرکز ولایت لغمان وصل‌میکند.

همچنان وزیر فواید عامه به اتفاق بشاغلی‌عبدالقادر قاضی ، والی لغمان ،رئیس‌میخانیکی ومعاون انکشاف محـــل از خـــط سیر سرك‌نورستان‌دیدن نموده‌وتهداب عمارت کتابخانه عامه ولایت لغمان‌را درشهر میترلام‌گذاشت.

مصارف ساختمان این عمارت‌را که‌به‌بیش‌یکصد هزار افغانی بالغ میگردد مامورین‌واهالی ولایت لغمان مساعدت کرده اند.

قرار یك خبردیگر بشاغلی‌فایـق صبـح۸جدی حین مواصلت به‌میترلام به‌اتفاق‌والی لغمان‌ازکارترمیم پل جوگی که‌توسط مدیریت‌فوایدعامه به‌همکاری داوطلبانه مردم آ نجا شروع‌شده دیدن نمود ودر قسمت تکمیل کارآن بـا والی ومدیر فـواید عامه مـذا کره کـر د .

اسلام و زندگی

ع ، هبا

حج درس مساوات و بشر دوستی

همانطوریکه نماز جماعت درحیات روز مره، خداپرستان راباگرد آوردن ایشان درهر روز پنج بار، دریك محیط پرازراستی وصفایعنی مسجد، یك ارتباط و پیوند محکم در میان مردم اطراف ونواحی هر مسجد، بر قرار میسازد، وهمچنانکه نماز های جمعه درهفته یکبار ، ایمانداران رادر محیطی وسیعتر از محیط اول الذکر که عبارت است از مسجد جامع وجائیکه مرکزیت دینی مردم چندمحل ویاچند گذررا تشکیل میدهد ، بدور هم جمع می آورد وبدینوسیله روابط وهمبستگی های ذات البینی آنان راپایدارتر نموده احساس برادری وهمنوعی رادر آنها قوی وقوی تر میسازد .

هکذا حج بیت الله عبادتی است سالیانه که پیروان آئین اسلام راازکران تاکران این کرهٔ خاك باضمیری پاك وسرشار از دوستی باهم روبرو نموده وهمه ایشان را بدون کوچکترین امتیاز وبدون شناخت زورمند و ضعیف ، ثروتمند وفقیروبالاخره بدون امتیاز فرمانده وفرمان بر، دریك صف قرار میدهد ومصداق وحدت وهماهنگی جهانی فلسفه اسلام رابه نحوی شایسته، تمثیل مینماید.

دراسلام پدیدهٔ عبادت آن است که درنهاد آنهائیکه واقعاایمان دارند ، یك روحیهٔ مساوات درقلمرو بشر، وهم در برابر آفریدگار، ایجادگرددوحج از همان لحظه ایکه آغاز میشود، این مساوات رابمعنای وسیع ترآن به نحوی خاص، تاکید میکند .

چنانچه (احرام) که نخستین رکن ونخستین علامهٔ ازعلایم حج بشمار می آید ، اعلانی است که فردمسلمان درپیشگاه خالقش ودربرابر ضمیر باطنش بعمل آورده وبااین اعلان با همه آنچه درمساوات بشری سدی ایجاد کند ودرگرایش خاص قلبی اش در برابر خداوند، حایل گردد وبطور عام کلیه عواملی که صفاوصمیمیت را درعلاقات میان ایمانداران، مکدر سازد ، باتمام قدرت مبارزه میکند .

باساس پیروی ازهمین درس مساوات است که (محرم) یعنی کسیکه لباس مخصوص حج رابتن مینماید، از پوشیدن لباس دوخته شده وهرگونه آرایش وزینت، درایام حج ، اجتناب نموده بااینکار زمینهٔ مساوات راحتی درقیافه هاوچهره هانیز مساعد میسازد، زیرا درصورتیکه انسان هالباس دوخته شده به بر کنند وبه زینت وآرایش مبادرت ورزند ، ناممکن است طرز دوخت وشیوهٔ آرایش ، سویه وشکل واحدی رابخود گیرد ولااقل اختلاف جزئی بوجود نیایدواین تجردوسادگی مطلق است که میتواند در همه جا ونسبت بهمه یکسان ودارای شکل وطرح واحدی باشد .

حاجیان چون درمنتهای تجرد وسادگی بوده بسروبرخویش توجهی نمی نمایند ، ازینرو فقط بیك چیز می اندیشند وبسوی یك هدف قدم برمیدارند وآن هدف عبارت است از پرستش آفریدگار واحد، ایجاد و استحکام علایق برادری درپرتو ایمان بخدا وپایداری آنچه درتقویت وبقای نیروی ایمان وبرادری موثریت دارد .

دستورات اسلامی حاجی راامراکید میدهد تاخویشتن رامتخلق باخلاق عالی اسلامی نموده سمبولی ازاخلاق وروش انسانی اسلام سازد، بدین منظور ، دیگر مرتکب ناشایستگی ها نشود ، باعمال مخالف روحیهٔ اسلام دست نزند، احساس عجب و غرور دربرابر دیگران نکند، ازظلم، تجاوز، غصب واتلاف مال وحقوق مردم، جداخودداری ورزد وبالاخره باعمال ضد کرامت انسانی وضد مساوات وهماهنگی، برخود ودیگران رضائیت ندهد .

اگر حاجی دراجرای مراسم حج این نکات رالحظه به لحظه درنظر نداشته وآن راخط مشی خویش نسازد، در شمار حاجیان واقعی درنیامده تکالیف وزحماتی راکه بگمان خودش بنام حج اجرامینماید، به پیشگاه آفریدگارش ارزشمند وقابل قبول نخواهد بود.

اسلام مکتبی است جهانی و بشری، مکتبی که بر نامه هایش را درشکل همگانی مطرح میسازد وتمام بنی نوع بشر رااز دورترین نقطه تا نزدیك ترین محل این زمین خاکی، درنظر میگیرد و بمنظور فراهم آوری عوامل وزمینهٔ خوشبختی وسعادت دنیای بشریت، پروگرامهای اصلاحی خودرا به پیش می برد. تشکیل اجتماعی بزرگ وخیره کننده خدا پرستان در سال یکبار، در محلی واحد وخیلی دور از اوطان واماکن زندگانی شان نمایانگر این فلسفه جهانبینانهٔ اسلام است که، جز مرزعقیده سرحد ومرزی دیگردرآئین اسلام مدار اعتبار اساسی نیست وبندگان خداوند در هر گوشه ودر هر فاصله ایکه هستند ، دریك مسیر حرکت میکنند وجانب هدفی واحد و مشخص به پیش میروند.

مقررات اسلام برای آنعده حاجیانیکه حج شان در پیشگاه پروردگار مورد قبول قرار گرفته است، علایمی قایل میشودکه عمده ترین آنهااین است که حاجی وقتی درپایان مراسم حج دوباره بوطن خویش میگردد، بایستی تغییری چشمگیر در روش وطرز زندگانی باهمی ودر اعمال واجراآت وی، نسبت بروزگار قبل از حج رونما گردد، دیگر دروغ نگوید، بامردم از در تقلب وخیانت پیش نیاید، حقوق فرد واجتماع را محترم شمرد، بر اموال وناموس دیگران تجاوز نکند، وحدت وهماهنگی سالم ومشروع را از یاد نبرد وبالاخره ، مسلمانی بارآید واقعی وپابند کلیه اوامر وقوانین سعادت بخشای اسلامی .

حاجی وقتی وارد صحرای سوزان بسطی میگرددو مخصوصا وادی های پر اسرار را در طریق مدینه، پشت سر میگذاردوسر انجام به شهر الهام بخش وشور آفرین مدینه رحل اقامت می افگند وباز به درب فیض بار مسجد پیامبر اسلام گام می نهد، نباید آن در ودیوار را بنگاهی سطحی ببیند وآن مسجد را مسجدی چون همه مساجددیگر پندارد .

حاجی درین لحظات بخاطر باید بیاورد که بجایی واردشده که از فرازمنبر آن ندای وحدت ویکتا پرستی، ندای حق و انسانیت بگوش جهانیان طنین نواز شگرش را پخش کرد وزمزمهٔ مساوات وآزادی ، درکرانه های این دنیای عظیم گسترش یافت وبالاخص بیاد بیاورد که آنجا آرامگاه راد مردی است که دوره های پر افتخار زندگی اش رادرراه تعمیم مساوات، رهایی انسان هااز زنجیر های اسارت ، وقف نمود وبرای امحای کلیه آثار وبقایای فساد وخرافات پرستی، تاآخرین لحظهٔ حیات مبارزه کرد وآرامش وراحت را بخاطر راحت وسعادت جهانیان از دست داد وبالاخره ، در همین گیرو دار ازجهان ما رخت بست .

حاجی باید بخود بیاید وباین عقیده برسد که درآن بارگاه، تظاهر و تفاخر، دورنگی وخود سازی ، از قماشی اند طرد شده، باین فیصله برسد که جز صفا وصمیمیت، راستی وصداقت ، در آنجا نمی پذیرند وبااینهمه درکها وپذیرش ها در نتیجه از آنجا بایك تصمیم پایدار باروح پیامبر اسلام، تجدید پیمان کند، درس فداکاری ، اخلاق وانسانیت گیرد، احساس کمك بهم نوع را در خویش زنده واستوار سازد.

تعهد کند که دیگر در سراسر زندگانی فردی واجتماعی خود یك اصلاح عمومی وارد آوردومنافع اجتماع و برادرانش راقربان سود جویی های فردی اش نسازدوباپیروی از درسهای آموزنده وحیاتی پیامبر اسلام، دراجتماع خود فردی بارآید سود مندومؤثر وفردیکه وظیفهٔ عنصریتش را در اجتماع درك وتشخیص داده ودرطریق انجام وظایف انسانی اش از هرگونه تلاش ممکنه باز نه ایستد .

اگر حاجی این واقعیت های شریعت اسلام را درمورد ادای حج مراعات ننماید وضمیر وظاهرش را باایجابات انسانی اسلام وفق ندهد وتمام اخلاق اسلامی را دروجود خود تمثیل نکند، دیگر از حج وی جزقبول یکسلسله تکالیف ورنج های سفر وبالاخره صرف یك مشت پول، نتیجه وثمری دیگر متصور نخواهد شد، زیرا اسلام آئین واقعیت ها وحقایق است، نه روش تظاهر واعمال نمایشی .

شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

حضرت عایشه صدیقه (رض)

ام المؤمنین عایشه «رض» دختر حضرت ابوبکر صدیق (رض) «خلیفهٔ اول اسلام» است و بهمین نام شهرت داشته مادرش ام رومان دختر عام بن عویمر است که درسال دهم نبوت رسول خدا (ص) یعنی سه سال قبل از هجرت «در ماه شوال» عقد ازدواج صورت گرفته ولی انجام مراسم عروسی ونکاح درسال اول هجرت درمدینهٔ منوره اتفاق افتاده است

مهر عایشه صدیقه (رض) مقدار چارصد درهم که ادنی ترین مهراست بوده با این روش پیغمبر اسلام «ص» بما تعلیم داده اند که نیکو ترین زنها آنانی اندکه مهر شان کم باشد .

زمانیکه پیغمبر اسلام «ص» به پیغمبری مبعوث گردیدند حضرت ابوبکر صدیق «رض»

بقیه درصفحهٔ ٥٦

ژوندون

شنبه ۱۵جدی ۱۳۵۲ برابر با ۱۲ ذیحجة‌الحرام مطابق۵ جنوری۱۹۷٤

عیداضحی

عید اضحـــی، کـه مسلما نا ن‌سر تا سر جهـــان، با خو شـی و شادمانی آنرا تجلیل میکنند، برای بزرگدا شت خاطره ای عظیمیست، ازحضرت ابراهیم (ع) که ازآزمون بزرگی موفقانه بدر آمد .

اساساً زندگی امتحانیست‌ازاینکه‌تاچه حد، کرده ها یمان برای دیگران مفید وارزشمند بوده است و تا چه‌حدودی‌مصدر خد متی به همـنو ع خود شده ایم .

انسانها در طول تاریخ در برا برآز مو نهای بزر گی قرار گر فته‌اند. واین حضرت ابرا هیم (ع) است که‌در آستانهٔ آز مون عظیمی قر ا ر میگیرد و با بـجـا آ وردن فر مان‌پرور دگار، ازآن آز مون پیروزمندانه بدر میاید.

حضرت ابرا هیم (ع) آنجا که‌حق‌است و عدالت بر تمام احسا سا ت شخصی اش چیره میشود واز رقیق‌ترین عواطف انسانی که رابطه‌پدری وپسری باشد، اغماض میکند و با گامهای استوار بجانب قربا نـگاه می‌شتابد تا گردن حضرت اسمعیل(ع)را باکارد آشنا سازد .

ولی خدای بزرگ پا دا ش ایـن پیروزی‌را به‌حضرت ابراهیم(ع) باز میدهد وقربانی اسمعیل (ع) نهی و نفی میگردد .

ماکه امروز پس از قرن ها بـه بزرگداشت‌عزم‌حضرت ابراهیم(ع)و بخشش حضرت‌اسمعیل (ع)ازجانب‌خداوند (ج) عید میگیریم و شا دی

میکنیم باید این اندیشه را نیزازآن حادثه‌استنباط کنیم‌که‌بشردرهرعصرو زمانی در قبال وظایـــف بشری واجتما عی خو یش در میدان آز مون های عظیم و شگر فی قرار گر فته‌است.

اگر اینطور نیست، پس آیا رو زبیست و ششم سر طان امسال دری از آز مو نگاه بزرگی را در برا بر ما نگشوده است؟

ماهمین اکنون دربرابر بزگترین‌وتعیین کننده ترین وظایف‌ووجایب ملی خود قرارداریم.حفظ ونگهداشت‌ووفاداری صمیما نه به جمـهوریت

و سعی و تـــلاش مصرانـــه در راه‌رسیدن به اهـداف جمـــهوریت ، مسایل عمدهٔ این آز ما یش بزر گ‌وتاریخی است.

مادرحالیکه خاطره تصمیم‌حضرت ابراهیم(ع) رادرموردفرزندش گرامی میداریم عیدسعیداضحی‌رابه‌تمام‌وطنداران ومسلمان‌جهان تبریک‌وتهنیت گفته‌وآرزومیبریم‌تاتمام‌مردم‌ترقیخواه‌بخاطر پیشر فت اعتلا وترقی کشور

گامهای‌استواربرداشته وحضرت ابراهیم(ع) صفت درراه‌رسیدن به‌اهداف ملی و خد مت بمردم مصمم و کو شاباشند. زیرا «عبادت بجـز خد مت خلق نیست.»

حقیقت اینست که‌خد مت نمودن به‌خلق، بخصو ص به کسا نیکـــه واقعا مستحق کمك اندودستگیری، به مثا به بزرگترین عبادت است . عبادتیکه پاداش آن کبیر تر از هرخدمت دیگر است .

صرف تحولات انقلابی واقعـی کشور را قادر خواهدساخت استقلال ملی خـو یشر ا تحکیم نماید وبا اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام‌نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وصد راعظم‌افغانستان

در دفتر مدیر

درجریان روز های عید، پیامها وکارت های‌تبریکیه ازطرف عده ای از خوانـــند گان و علاقمندان ژوندون به‌دفتر مجله رسید کـــه‌منسوبین ژوندون هم‌به توبه خود حلول عید سعید اضحی رابه‌تمام دوستان وو طنـداران‌تبریك وتهنیت میگوید .

واما قصه ای جالبی که چند روز قبـــل‌ازفرا رسیدن عید در دفتر مجله به وقـوع پیوست برشما خوانند گان عزیز خالی ا زدلچسپی نخواهد بود .

قصه ازین قرار است :

دو مرد کوتاه وبلند وارد دفتـر مجلـــه‌میشوند. مرد کوتاه قدکه لباس سیاه به‌تـن دارد کارت تبریکیه ایرا بمن میدهد ویکقدم‌به‌عقب میرود .بعد مرد بلند قامت که‌ماشاء الله چاق وصحتمند هم است وکلاه سفید وبلندبه‌سر دارد باشکم پیش برآمده اش جلو میاید وکیك بزرگی را بالای میزمیگذارد . بعد هردوساکت می ایستند ومنتظر هستند چیزی‌اززبان من بشنوند .

از آنهـامی پر سم : این کیك‌چیست؟

مرد لاغر اندام وکوتاه قد پیش می آ یـدودر حالیکه لبخند ی در لب هـــایش نقش بسته است میگوید :

ـ این تحفه عید است‌که ازطرف هـوتل‌انتر کانتی نتال برای شمافرستاده‌اند.

ـخوب ولی این تحفه تنها مال کارکنـان‌ژوندون است یا ..؟

ـنه‌خیر ،تنها برای شماست برای روزنامه‌های دیگر هم آورده ایم .

چیزی به رخصتی مامورین نمانده است.بعضی از کارکنان ژوندون درمطبعه‌هستند.

منتظر میمانیم تارفقای دیگر هم جمـــع‌شوند وپس از اتمام کارها عصریه ای باهم صرف‌کنیم . کیك‌همانطورروی میز قراردارد.

مرد چاق که‌معلوم است در ساختن کیـك‌سهمی داشته . دوباره وارد میشود .آرام‌آرام می‌خندد وآهسته میگوید .

ـشما فرمایشی ندارید ؟

ـمثلا چگونه فرمایشی ؟

ـوقتی دوباره برمیگر دم از شما چـــه‌بگویم.

ـفقط تشکر کنید.

ـپس رسید نمیدهید ؟

ـچرا، میتوا نید کیك را پس‌ببرید.

ـ منظورم این نبود. پس فقط از طـرف‌شما تشکر خواهم کرد.

ـامیدوارم .

همکاران ژوندون از مطبعه برگشته اند و یکتعداد دیگر هم‌که‌از بیرون آمده‌اند، دل شان نیست از جایشان تکان بخورند .بالاخره‌یکنفر کیك رابرید وبه اصطلاح افتتا ح‌کرد. وبعد همه شروع کردند بخوردن چنا نکـــه (عکه به‌تکه نرسید.)

ژوندون

چرا مصری‌ها خواستند بار دیگر نبرد را با اسرائیل آغاز کنند

اولین سوالی که جمال ناصر پرسید این بود که مرکز قوماندانی عالی چه وقت دانست که قوای هوائی مصر از بین رفت. در پاسخ شنید که قوماندان قوای هوائی مصر صدقی محمود حالت حقیقی امور نظامی مصر را بروز اول‌حملهٔ اسرائیل بین ساعات ده و نیم و یازده دانسته بود اماوی این‌حقایق را از عامر پنهان نگهداشته.

صدقی محمود در حقیقت در مراحل اولی جنگ سخت خورد شده بود و بیشتر وقت خود را به‌غم واندوه سپری می کرد.

بالاخره عامر اثرات خورد کنندهٔ حملات اسرائیل را بعد از ظهر همان روز دریافت اما وی نیز این حقایق را ازرئیس جمهور ناصر مخفی نگهداشت.

جمال ناصر وقتی در بارهٔ نقش قوماندانی دافع‌هوا پرسید در جواب شنید که عامر در حالیکه توسط طیاره از خطوط دفاعی مصر در سینا دیدن میکرد امر داده بود در همان ساعات آتش نکنند و توپ‌ها بخاطریکه غیر فعال بودند به محل دیگری نقل داده شده بودند وقوای راکت دافع هوا برای آتش آماده نشده بودند.

ناصر سپس سوال مهم دیگری‌را دربارهٔ وقت صدور امر عقب‌کشیدن قوای مصری پرسید. ووقتی که‌در جواب شنید که اولین هدایت به ساعت پنج و پنجاه دقیقه روزششم جون به شرم الشیخ رسید نمی توانست باور کند.

هنگامیکه(بدری) اصرار کرد ودلایل ثبوت در مورد هدایت عامر مبنی بر عقب کشیدن قوا ارائه کرد ناصر چنین معلوم میشد که‌مریض باشد.

سوال دیگر ناصر این بود که هرگاه امر عقب کشیدن قواء داده نمی شد آیا عساکر مصری می توانست در سینا باقی بمانند. ازخلال پاسخ صاحب منصبان ناصر درك کرد که خط دوم دفاعی قوای مصر در صحرای سینا میتوانست برای چندین روز محافظت گردد. وقتی از ناصر سوال شد که از اصدار هدایت عامر اطلاع داشت‌وی جواب منفی داد. بعداً ناصربصورت مرموز خاطر نشان کرد که این اشتباه مانند اشتباه رومل است ودر همین وقت بود که بدری‌پی‌برد که‌عامر همیشه خود را رومل‌مصری تصور میکرد.

راپوری که از طرف بدری در محضر ناصر و جنرالهای مصری قرائت شد اجراآت دستگاه استخباراتنظامی را مورد انتقاد قرار داد واز عدم کفایت وازارزیابی نادرست حالت از طرف استخباراتتذکر داد اما جنرال محمد صادق رئیس استخباراتمصر با عصبانیت وباآواز بلند اعتراض کرد.

جنرال ریاض‌که سمت‌لوی‌درستیز مصررا به‌عهده‌داشت بصادق گفت: هرگاه خاموش نشوی از اینجا خارجت خواهم کرد..

وبا آواز بلند اعتراض کرد. جنرال سپس بدری گفت: این حقیقت است، پس بشنوید وبیاموزید که چطور فریب خورده اید و به خواندن راپور خود ادامه داد اماچند صفحه را ناخوانده گذشت. ناصر متوجه شد واصرار کرد تا صفحه های مذکور را حرف به حرف بخواند.

بعداً ناصر با همراهانش به راپور نمبر ۲۰ روز دوم جون‌دستگاه استخباراتنظامی مصر مراجعه کردند. در این راپور نگاشته‌شده بود که اسرائیل فرصت راازدست داده و بجز از دفاع خود در مقابل ائتلاف کشور های عربی‌که‌اسرائیل را محاصره کرده اند، کاری را از پیش برده نمیتوانند.

این راپوری بود که ناصر درملاقات دوم جون در کنفرانس قوماندانی عالی رد کرده بود، و حالا دوباره بیان کرد که چطور وی در آن کنفرانس اخطار داده بود که در ۴۸ ساعت آیندهٔ حمله اسرائیلی‌ها صورت خواهد گرفت، واین اخطاری بود که عامر و صدقی محمود آنرا نادیده گرفتند.

در سر تاسر جلسه، ناصر حتی یك مرتبه هم از عامر نام نبرد، زیرا وی تحمل آنرا نداشت و در عوض ناصر توجه خود رابردانستن درس های مفصلی که از فاجعهٔ جنگ بمیان آمده بود متمرکز ساخته بود.

وی میخواست نقایص ارتش را بداند و چطور آن نقایص اصلاح شده میتوانست، و بالاخره‌برای یك جنگ دیگرآماده شده‌میتوانست.

ناصر متیقن شد که عساکرعادی مصری میتوانستند، بهتر بجنگند هرگاه بوسیلهٔ صاحب منصبان بخوبی رهبری میشدند.

ناصر در بارهٔ مهمات شوروی هیچ سوال نکرد زیرا وی میدانست که‌عامل شکست و سایل حربی نبوده بلکه قوماندانهای مصری بوده‌اند.

هیکل مینویسد:

نکتهٔ دیگر قابل توجه اینست: بعد از انقلاب لیبیا در اولین‌تماسی که با قذافی گرفتم ناصر یك سلسله یادداشتهای را بمن داد که قذافی را وادار می ساخت تا از خریداری طیارات میگ صرف نظر کند ودر عوض یا طیارات میراژ از فرانسه بخرد و یا طیارات فانتوم را از امریکا بدست آرد.

هیکل مینویسد:

من معتقدم که این توصیهٔ ناصر به‌رئیس دولت لیبیا از یأس و ی‌در مورد تاخیر اتحادشوروی در تعویض طیارات مگ معدوم شدهٔ مصر نشأت‌میکرد. قذافی باپذیرفتن مشورهٔ ناصر به خریداری طیارات میراژ پرداخت اگر چه یکسال تمام را دربر گرفت که ناصر تمام حقایق را در مورد شکست مصر بداند اما وی در ظرف چند روز توانست که یك پالیسی سیاسی را طرح کند.

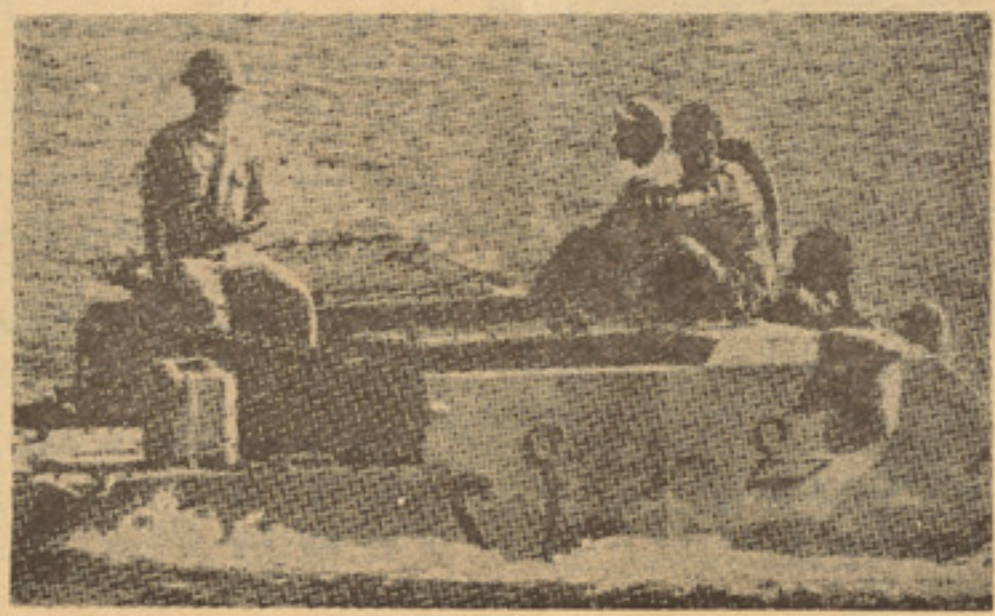

بقیه درصفحه ۵۵

بقلم کاظم

جستجوی راه‌های صلح شرق میانه در ژنو، ماسکو و واشنگتن

باوجود آنکه در مورد پیشرفت مذاکرات کمیته‌نظامی مصرواسرائیل تحت ریاست جنرال سیلاس ووقوماندان قوای صلح ملل متحد در شرق میانه خوش بینی هایی ایجاد شده است، هنوزهم درجبهات جنگ در کانال سویز وگولان صدای مرمی سلاح ثقیل وخفیف طنین انداز است. چنانچه راپور منابع ملل متحد از قاهره میرساند که ناآرامی های مربوط وارد مرحله جدیدی شده است وحتی بعض ها معتقد اند که برخورد اخیر بعضا شدید ترین تصادماتی میباشد که بعد از جنگ ماه میزان بین طرفین صورت گرفته است.

باوجود خبر تصادمات جدی در زمینه و با آنکه ازین تصادمات احساس خطر شدید تری درجبهات مربوط ایجاد میگردد فعالیت هایی درین مورد جریان دارد و گویا این امیدواری را بار می آورد که شاید این تک دو دو ها بجایی برسد وحداقل درین مرحله آغاز یك‌صلح عادلانه را درین گوشه جهان پی ریزی کند.

نخستین فعالیتی که درین‌مورد میتوان ازان نام برد عبارت است از جریان مذاکرات کمیته نظامی مصر واسرائیل که همین اکنون در ژنیو مصروف کار است. این کمیته‌بتاریخ اول جدی از طرف کنفرانس صلح شرق میانه در ژنیو تشکیل شده بود و جلسات نخستین و دومین خود را باالترتیب بروز های چهار شنبه ۵جدی و روز جمعه ۷ جدی انجام داده وبه تعقیب آن‌طرفین مذاکره ورئیس کمیته که جنرال سیلاس وو میبا شد عازم مصر و اسرائیل شدند تا راپور پیشرفت مذاکرات شانرا به مقامات مربوط مصر واسرائیل ارائه نموده وبااخذ هدایات جدید مجدداً کار خود را دنبال کند چنانچه بعد از مذاکرات آنها مجددا وارد ژنیو شده و روز چهار شنبه ۱۲ جدی سومین‌جلسه خود را دایر نمودند. گرچه در ختم دو جلسه اولی زمزمه هایی مبنی بر

بررسی مسائل روز

پیشرفت مذاکرات به سمع میرسید اما درختم جلسه سومی این زمزمه ها به شکل جدی‌تر و خوشبینانه تری اعلام شد ولی باوجود آنهم بصورت قطعی تصریح نشد که تاچه حد وروی کدام موضوع مشخص به نتیجه امیدوار کننده تری رسیده اند اما تاجای‌که معلوم است در مذاکرات فعلی روی عقب کشیدن عساکر مصر واسرائیل در جبهه کانال سویز بحث می شود باری گفته شد که عقب کشی عساکر طرفین به شکل انجام میشود که در داخل یك فاصله تیر رس مرمی‌های توپ از هم دور باشند خبری هم میرساند به عقیده اسرائیل‌عساکر مصری درشرق کانال سویز موجودیت خود را حفظ کنند اما از تعداد عساکر و تانك آنها کاسته شود بهر حال اگر کمیته مربوط توفیق یابدکه به‌فیصله‌ای‌مبنی برعقب کشیدن عساکر نایل آید و منفعت فوری ومهم همین اکنون به مصر بار خواهد آورد یکی اینکه قوای‌نمبر۳ آنکشور کاملا آزاد میشود و دوم مصر مجال آنرا پیدا میکند که کار تعمیق و توسیع کانال سویز را بخاطر آسوده آغاز کند.

توام با فعالیت و کار کمیته نظامی در ژنیو اسمعیل فهمی وزیر خارجه مصر اعلان نمود که برای مسافرتی به ماسکو میرود. قرار نوشته روزنامه الاهرام هدف عمده سفر فهمی به ماسکو این است که نخست ازهمه آخرین نظرات سادات رادربارهٔ وضع شرق میانه به شمول نقض اور بند و تصادمات اخیردر امتداد کانال سویز به اطلاع‌مقامات شوروی بسرساند و همچنان عقائد موجود است که فهمی درین‌مسافرت خود بازهم راجع به سهم گیری فعال اتحاد شوروی راجع به حل مساله شرق میانه با مقامات مربوط آنکشور مذاکراتی انجام میدهد. همچنان گفته میشود که فهمی درین مسافرت خود شاید از مقامات شوروی تقاضا کند تا سوریه را وادار سازند که در مرحله بعدی کنفرانس صلح ژنیو مخصوصا که مذاکرات درین باره وارد مرحله حساس ومهمی شده است اشتراك نماید.

از جانبی هم همین اکنون موشی دایان وزیر دفاع اسرائیل به ایالات متحده امریکا میباشد. قرار است دایان با داکتر هنری کیسنجر و زیر خارجه و جیمزسنگر وزیر دفاع آنکشور به بحث و مذاکره بپردازد.

دایان یك روز قبل‌از حرکت خود جانب امریکا گفت که وی سخنان قاطع خود را در زمینه عقب کشیدن عساکر در امتداد کانال سویز ومذاکرات ژنیو و سایر مسایل مربوط حین سفر خود در واشنگتن ابراز میدارد. اینکه سخنان قاطع دایان چه خواهد بود معلوم خواهد شد ولی آنچه تاحال معلوم است همانا روش عمومی اسرائیل است که‌نه تنها از حلقوم دایان بروز میکند بلکه سایر رهبران اسرائیلی هم آنرا ابراز نموده‌اند طی چند روز اخیر و مخصوصا در جریان‌انتخابات اسرائیل و قتی از صلح‌ومذاکرات ژنیو سخن بمیان می آمد نظریات خود را همیشه تحت قید و شرط اظهار می‌نمودند چنانچه حفظ بعضی از ساحات اشغالی بعضی از بنادر ومحلات سوق الجیشی ساحل این قید و شرط آنها بوده است. به‌همین ترتیب حالا هم شاید‌دایان سخنان قاطع خود را به نحوی‌ارائه کند که باز هم بعیوض کدام راه و طریقه خوشبینی ایجاد بدبینی بیشتر را موجب شود.

مترجم :ع مفسر

تنها پنجه‌های دست است که موضوعات مختلف را در صفحات کاغذ نقش میکند

تعداد دختران و زنان تایپست درجمهوریت فید رالی آلمان د ر حدود سه ملیو ن نفر تخمین گردیده است که از آنجمله تقر یبا سه‌صد هزارنفر آن بحیث سکر تر اجرای وظیفه مینمایند ،واین وظیفه ایست که تعریف و توصیف آن چندان کار ساده‌و آسان نیست. این سکر تر هاقبل از اشغال وظیفه معمو لا کورس های مخفف نو یسی و فونو تایپست رامی گیرند و هم در آنجا طرق و چگونگی اداره و آمر یت دفاتر خودرا میا موزند .

لیا قت‌و توانایی یك سکر تر توحید بخشیدن مهارت‌های مسلکی اش باانکشافات و تغییرات اجتماعی خوانده شده است. زیرا او مجبور است تا مناسبا ت کار فر مای‌خود رابا مشتریان ، نمایندگا ن، باز دید کنندگان تجارتی و آمرین کارگران ودربعضی اوقات شخصا بر قرار سازد هریك ازسکر تر ها با ید مفهوم کلمات (فوری) ـ(انصرا ف) (تعویق) و(لطفا فعلا معطل باشد) رابتمام معنی‌ومفهوم درك کرده‌باشد.

در هنگام کار باید تمام‌سکر تر هاقدرت و توانایی تایپ کردن را داشته باشند و برای در یا فت حقوق ومواجب ماهانه ۱۲۰۰ مار ك مجبور اند که کلید تایپ های الکتریکی خودرا در هر روز چهل هزار باربچرخانند .

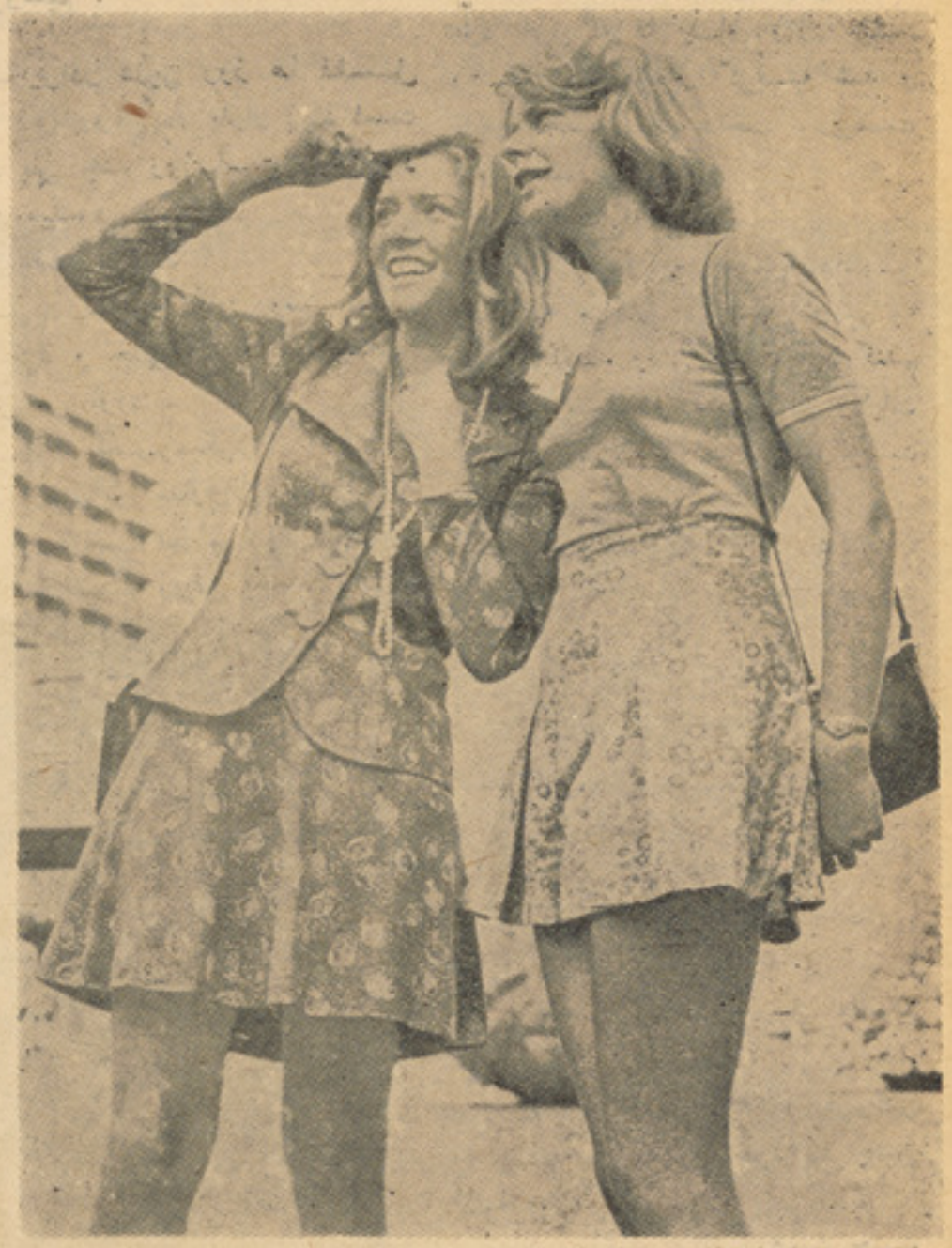

گوردون شو لتی بعد از انجا م وظیفه با رفیق دخترانه خود درشهر فرانکفور ت دیده میشود .

گوردون شو لتی یکی ازسکر تر هاییست که وظیفه حسا س خودرا دریك موسسه نشرا تی وطبا عتی پیش‌می برد. کار او ازساعت‌هشت وسی‌دقیقه قبل ازظهر شرو ع می شود واین وقتیست که او خانه را بمقصد اداره توسط ترا م ترك می گوید او هشت سا عت متواترکار میکند.

شوهر ش رشته قضا یی یا علم تغییر قانون رادنبال میکندواو کرایه خانه‌و دیگر مصارف را شخصاتادیه مینماید. بسیاری از سکر تر ها به مجردیکه عروسی میکنند و ظیفه و کار خودرا ترك میکو یند، زیرا آنها این اقدام رابحیث دومین‌حق انتخاب واختیار خود می‌شناسند، امادیگران بکار خود ادامه میدهند ، زیرا آنها به‌پول ضرورت دارند ،یا اینکه می خواهند توسط ادامه کار و اخذ معا ش بصورت استمراری سویه زندگی خودرا بهتر و مطلو ب تر نمایند. ویا اینکه آن ها خوش‌دارند تادر رفتار و کردار شان بامشتریان ومراجعین کدام سکته وارد نگر دد وباین صورت آن ها خوش‌د ا رند تاخوشی و فرحتی راکه درضمن کار روزانه کارگران میدهند سبب ادامه کار ورفع‌خستگی‌ایشان شده بتواند سکرترها این و جیبه انسا نی را توسطتلفون ، مکاتبه و یا شخصا انجام میدهند.

گور دون شو لتی و شو هر ش دریك اپارتمان قدیمی واقع شهر فرانکفور ت زند گی میکنند . ترمیم ورنگ آمیزی مبل‌و فر نچیر بعهده خودشان می باشد ودرین کارمهارت خوبی دارند. الماری کتاب ها را که شوهرش ساخته است طور یست که به‌سهو لت‌میتواند بایك الما ری ایکه در بازار بفر وش میر سد رقابت وهمچشمی نماید .

زن وشوهرهردو اشتیاق عجیبی درقرائت وخواندن کتاب های علمی وکتاب ها ی‌ذوقی و هنر ی از خود نشان مید هند. گور دو نشو لتی وظیفه تهیه و تدارك نوت ها ی فاکولته شو هر ش رانیز بعهده دارد. او این وظیفه رابا منتها ی دقت وسلیقه انجام میدهد و هیچ گاهی هم اظهار خستگی و کسالت نمیکند.

گور دون شو لتی سکر تر یکی ازمراکز نشراتی که اظهارا ت‌رئیس موسسه خود را با منتهای دقت یاد داشت میکند .

روزهای عید و بازار

سرك مندوی با رسته های از دوکانهای پر باروامتعه متنوع‌اش همیشه از جاده های مزدحم شهر مابوده است ولی گاهی بیرو بار و از دحام مردم درین سرکها دوچند آن میشود .

این روز ها غیر از روز های معمولیست . روز های عید است و مردم برای خرید هر گونه متاع مورد نیازشان درجاده ها ـ سرای ها و دوکانهای مندوی سر ازیرمی شوند . مغازه ها و سرای های اموال لوکس ـ دوکانهای‌شیرینی فروشی و مواد ارتزاقی و خوراکی در همین سرکها ئیکه برای عبور و مرور عراه جات گونا گون و ترصد و تردد تك فروشند گا ن دوره گرد تنگ است ـ موقعیت دارد .

بعضی‌از فروشندگان بساط شانرا روی‌سرك هموارکرده‌وبسیاری‌دیگربا کراچی ها جاده های کوتاه مندوی را روز چندین مرتبه زیر پا می گذارند .

این ناحیه‌گذشته ازینکه‌مشتریان زیاد دارد منطقه ای پر سروصدای هم است آواز فروشند گان دوره گرد و صدای بلندریکارد رستوران های این منطقه فضای جاده را پر کرده است .

ـ ببرین که ارزان شد . لیلامش کدیم . مره به پانزده روپیه همی قلم خود رنگام . ده ده روپیه او بیادر ...

از سرك که بدو طرف آن مغازه های‌اموال لوکس موقعیت دارد به طرف راست می پیچم . زیرا قرار است راپوری‌درزمینه موادارتزاقی تهیه کنم . در این سرك با اندکی تفاوت رسته از دوکانهای نمك فروشی روغن و دوکانهای عطاری است .

نزدیك دوکان روغن فروشی می ایستم و به روغن های متنوعیکه‌در بیرل ها و قطی های خورد و بزرگ روی هم چیده شده نظر می اندازم دوکاندار بی خیال مشغول کارش است .

از فروشنده میپرسم ببخشید این روز ها که عید هم رسیده روغن را به چه قیمتی میفروشید .

دوکاندار بابی اعتنایی پاسخ میدهد . بیادر اول ایره بگو که خریدار هستی یا ساتته تیر می کنی .

ـ من میخواهم راپوری تهیه کنم شما اگر راجع به قیمتها چیزی بگوئید دوکاندار تکا ن می خورد حالتشی عوضی می شود وباسردی می گوید چیزیکه همیشه فروختیم.

ـ مثلا چند ؟

ـ والله چه بگویم . نرخ ندارد ای خومال است گاهی یافت میشه گاهی نمیشه .

ـ خوب این روز ها ...

روغن‌را ازقرارفی‌کیلو ٦٤ـافغانی میفروشیم .

ـ برادر درین روز ها فضل خدا (ج) روغن در بازار زیاد است

ـ بلی چند روز است روغن‌زیاد وارد میشود .

ـ علت چیست ؟

ـ در سابق تجار روغن نقصی می کرد و حالی که فایده میکند روغن می آورد .

ـ چرا نقص میکرد ؟

ـ در سابق شاروالی نرخ ها را کمتر از قیمت تما م شد گذاشته بود مثلا قیمت روغن یك ماه قبل ( ) بود در حالیکه فی کیلو روغن برای تاجر ( ) تمام می شود .

ـ شاروالی چرا این کار راکرد ؟

ـ در آن وقت روغن خیلی ارزان بود چرا که قا چاق وارد میشد وقتیکه جلو قاچاق گرفته شد و تاجر محصول پر داخت ، قیمت هارا بلند برد .

باید گفت که :

طبق راپوریکه اخیرا دفتر احصائیه مرکز ی صدارت تهیه نموده بابلند رفتن قیمت آرد گندم آبی در مرکز و بعضی از ولایات کشور قیمت‌روغن ـ برنج‌وگوشت نیز صعود نموده است .

ـ خوب حالا بگو که در دکان خودت چند نوع روغن مو جود است .

ـ بیادر ...

در همین وقت طفلکی در حالیکه کاسه ای در دست داشت نزدیك دکان شده و گفت .

ـ روغن مایع داری .

ـ نی بچیم روغن اوکی راخلاص کردیم .

ـ این چه گپ‌است ده‌یك مندوی کلان روغن پیدا نمیشه .

دکاندار در حالیکه به فروش مصروف بود سخن خود را چنین ادامه داد .

حالا در تمام دکانها همین چند نوع روغن خارجی که قیمت هر

منظره ازسرك مندوی در روزهای عید

درسرای مندوی تعدادی زیادی ازمردم برای خریداری خرچ روز های‌عید دیده میشوند

تیزی فروشندگان

راپور از : طنین

کدام آن معین شده موجود است .

– خوب از روغن مایع کمی بگو .

– روغن‌اوکی‌همین‌روغن امریکائی را می گویند که در بیلرها موجود است و از طرف ریاست ارزاق فی کیلو (۳۹½) برای ما داده میشود و ما آنرا فی کیلو (۴۰) بفروش میرسانیم طفلك که قبلا روغن مایع میخواست همین روغن امریکا ئی است .

– روغن وطنی هم پیدا میشود ؟

– بلی روغن وطنی هم درین جا پیدا میشود ولی مقدار شس کم است زیرا اگر روغن زرد را می خواهی دریك منطقه دیگر که از مندوی فاصله زیاد دارد بفروش میرسد و روغن نباتی از طرف ارزاق در بدل کوپون توزیع می گردد .

سراغ دکاندار ان دیگر رفتم‌ولی چون مطلب نرخ و مواد تقریبا یکی بود از ینرو از گفتار آنها درین‌جا صرف نظر میکنم .

در وسط دکان های روغن‌فروشس یك دروازه بزرگ که مدخل یك سرای است توجه مرا بخود جلب کرد از دهن سرای طوریکه معلو م میشد همه دکاکین این سرا ی مربوط گر فروشان است درین جا چندان مردم دیده نمی شد نمی‌دانم علت اصلی چه بود .

آنطور یکه فهمیده میشد و من از قیمت گرو مقدار آن درك کردم همانا نزدیك بودن قیمت های‌بوره یا شکر با گربود زیرا ازهر دکانی که می پرسیدیم همان کیلوی ۲۴ – ۲۶ تا ۳۰ – افغانی بالای گرقیمت گذ اشتم چیز یکه مرا به‌تعجب انداخت ، قیمت اشیا و موا دی بود که از د هن سر ا ی تا داخل مارکیت فرق داشت مثلا گر خراب‌دردهن‌سرای ۳۰ ، افغانی بود در حالیکه گر خوب در داخل سرای ۲۸ – افغانی فروخته میشد در داخل سرای دکان های متعدد گر فروشی موجود است .

اینهم یکی از دوکانهای شیرینی‌فروشی است که اقسام مختلف شیرینی درآن دیده میشود

از دوکانداری در مورد گرو نوعیت آن پرسیدم در جواب گفت که پشاوری است .

– می پرسم : گر وطنی کدا م است گفت : چون گر وطنی اندگی ترشس است لذا کمتر فروشس دارد از ینرو کمتر پیدا میشود .

سرای گر فروشی را ترك داده و به مارکیت برنج رفتم بر علاوه برنج لوبیا و غیره قروت ، و دیگر درین مارکیت بفروشس میرسد – ابتدا از دهن سرای شروع کرد م و نرخ اشیا راپرسیدم وقتی بانرخ نامه ښاروالی تطبیق کردم همه

بقیه درصفحه ۵۹

دوکانهای شیرینی فروشی در روز های عیدبازارگرمی دارد

نوشته :عبدالله شادان

بازشناخت هنر بومی های امریکا

هجوم اروپایی ها به قاره امریکا که ازدهه اخیر سده پانزدهم آغاز وتا اوا خر سده نوزد هم‌ادامه یافت، نه‌تنها نسل های‌بومی رامحو ونابود سا خت بلکه تمدن‌وفرهنگ آنها،را فر هنگی که در طول قرن هازندگی تجربه وکار نضج گرفته وتکامل یافته‌بود . نیز بدست بادسپرد .

هالندی ها،پر تگالی ها، هسپا نوی‌هاو (انگلیسها زیرا تاثیر مستقیم سیستم اقتصادی(مارژینا لیسم) که زند گی،تمدن وخوشبختی انسان را در زنجیر طلا و نقره بسته‌بود. به سوی غرب‌دریا رانور دیدند آن ها طا هرا عقیده داشتند که کرد یت زمین‌رابر اساس نظریات و عقاید هندسی باستان ثابت خوا هند کرد .و یا اینکه به (ستون های‌هر کول) خوا هند ر سید ولی برعکس هنگا میکه قاره امر یکا کشف‌شد وانبار های طلا وثروت های بیکر انه‌دیگر چشم ارو پایی ها راخیره سا خت. دیگی مسله‌ی اثبات کرویت زمین و رسیدن به ستونهای هر کول فرا مو ش شان شدو در عوض ، جو هر بیر حمی سبعیتی را که در وجود انسان (طلا جوی) آن عصر نهفته بودبالیات رساندند.

گروه های متهاجم، در سده‌شانزد هم ، بنام اکتشاف سر زمین های غر یب، نخست بجان امریکا ی جنوبی‌افتادند وبعد انگلیسها و فرانسو ی ها بطور تقر یبا انحصاری راه به سوی نیم قاره‌شمالی امریکا باز کردند وبه نابودی بومی هاو تصرف سر زمین‌هایشان پرداختند .

تمدن های پر شکوه (مایا) (ازتك) واینکا درنواحی ایکه امروز شا مل‌قسمت های از مکزیك ، امریکای مرکزی و پیرو میبا شند در خشش خاصی دا شتند .این تمدن ها زاده قرن ها قرن ها ز ند گی انسان درآن نواحی بود.

تمدن «مایا» مخصوصا قابل توجه بود فرآورده های فر هنگی و علمی آن ها همین امروز در موزیم‌های‌امریکا در خشش خیره کننده ای دارند.

سالنمایی راکه در حوالی «۶۱۳ق.م» تنظیم‌کرده بودند از بهترین ود قیق‌تقو یم های‌آن عصر بشمار میر فت.

نقش های خورشید،خور شید ی که صورت انسانرا داشت و مورد پر ستش‌بود باشکوه وجلال، در هر گوشه وکنار وحتی درخانه های هریك از افراد بچشم‌میخورد.

گاه‌خور شید در قبایل مختلف نظر به (توتم)هاو(تابو) های گو ناگو نی آن ها،با اشیاء دیگری میا میخت وهنرمندان باالهام ازآن آثار ارزشمند هنری شانر ا می آفریدند.

در حفاری های روی صخره هاوحکا کی های روی چوب که معمولا «توتم» هایشان رانقش می بستند، آثار شکو همند ی ا ز بومیان‌بجا مانده است .

ماسکی که در این تصویر بمشاهده میرسد منسوب به قبیلهٔ (سپیرو موند) است . این ماسك روی چوب حکاکی شده و در مواقع تشریفاتی ازان استفاده میشد . روی ماسك پوست کشیده شده و رنگ درخشانی دارد.

این ماسك سمبول و نشانهٔ عظمت رئیس قبیله ویا اعیانی بود که آنرا در مواقع‌مذاکره بارؤسای قبایل دیگر ویا در مراسم مذهبی بسر میگذاشتند . شاخهایی که بر فرق‌ماسك گذاشته شده بعلت اعتقا دیست که مردم‌قبیله سپیرو موند به (دوالیسم) سرشتی موجودات دارند .

این تصویر معر ف(کچینا) ست (کچینا) عروسك قبیله(هو پی ست که در سوا حل جنوب غرب امریکای شما لی میز یستند.

این عروسك محبو بترین مو جود ما فو ق طبیعی درنزد افرادقبیله‌بود افراد ا ین قبیله باتصورات عجیب و غریب وغیرعادی شان‌در مورد وقوع حوادث طبیعی معتقد بودند که (کچینا) تنها مو جود یست که درصورت احترام گذاردن بان ابرو بارا ن بهمراه میاورد .

شگفتی انگیز است که عده‌ای از پیر زنان مادر شهر هاود هات نیز در مواقعی که‌آسمان ابر یست ولی باران نمیبارد ویا گاهی که‌باران شدیدی میبارد عر و سکی بدینسان بسازند وانرا در فضای آ زادمی سوزانند وعقیده دارند که با سو زا ند ن عروسك در صور تیکه اسمان ابری باشد ولی‌نبارد خواهد بارید ویا گا هی‌که‌بارا ن بشدت میبار د از بارش خوا هد ماند .

«کچینا» این موجود عجیب دست وپایی مانند انسان دارد اما بالای دستهایش‌دوبال بزرگ قرار دارد و سرش مثل‌سر پرندگان است . بر فرق آن چند شاهپر گذاشته‌شده است .

هنر مندان بومی با اعتقادیکه باین موجود داشتند سعی میکردند تا احترام شانراازطریق بکاربردن بهترین رنگها، بزرگترین شاهپر ها وبالاخره صمیمیت و صداقت در ساختن آن بجا آرند .

رویهمر فته تمد ن های (ازتك) (مایا) واینکا مراکز علمی و فر هنگی قاره‌امی یکا راتشکیل میدادند واز ین مرا کز ر شته های‌علمی‌و هنری بسر اسر قاره راه می کشید. بیشر فت های عمده این تمد ن ها درساحات مختلفه ، حر بو افراز حر بی، درعلم هیات ونجو مرور حجا ری ، حکا کی زرگری، ورنگ آمیزی‌بود .

ودرین میان شهر ها ییکه مراکز اصلی مهدعلم وفر هنگ شنا خته میشد ندعبارت بودند از(تنوچ تیتلان) (اوکسمال ،لابوا) و(راما یاپان).

اما باید پرسید این تمد ن هاچه‌شدند، چه چیز از آنها بجا ماند و حفظ شد ؟

واقعیت اینست که پای ارو پائیان چون‌پای(آتیلا) وفتی بان سی ز مین ها رسید همه راسو خت‌و تمد ن های‌پرشکوه وپرجلال ، پایمال غرور و خشو نت‌و سفاکی(کوار تس)هاو (پیز ارو) هاگردید. ومتهاجمین از ین تمد نها چیزی باقی نگذاشتند.

واحیانا اگر هم آثا ری ازین تمد ن ها زیرخاك وخون آفر یننده‌گا ن شان ازچشم هاوخشم های سو زنده امان یافت،هنگامیکه دوباره کشف شدند تا دیر زمانی مو رد توجه قرار نگر فتند و هیچ گا می د ر جهت شناسایی‌ومعرفی آن آثار بر دا شته نشد.

تنها، درسده نوز د هم و بیستم بو د که‌این‌آثار اندك اندك جمع آو ری شد ندو وآنگاه رابه سوی مو زیم ها باز کر د ه‌بر غنای موزیم ها افزو دند ومو جب افتخا ر ومباهات شنا خته شدند .

از اوایل سده بیستم علاقه به تحقیق وتتبع پیرامو ن بقا یای آثار بو میها ، فزونی گرفت وبخصو ص مو ر خین د رین راه‌سعی بیشتر مبذول کردند بعد از آ ن هنرمندان وزیبایی شنا سا ن د ر ین علاقمندی سهیم شده وگام های‌مثمری‌درین راه‌گذ اشتند.

توجه وعلاقمندی به باز شنا سی هنر بومیهای امریکا این نتیجه را ببار آوردکه هنربو میها بخش/ بزرگ و غنی فر هنگ ومیراث ارز شمند قاره امریکا را تشکیل میدهد.

دریکی از مجلات امر یکایی در ین باره چنین‌نوشته شده:

(زمانی این میرا ث‌فر هنگی بطور اشتباه آمیز ونا هنجا ری از نظر ها دور ماند. ولی اینك نمایش آثار بومیها،درهر کجای قاره موجب افتخار و مبا هات است اکنون زیبایی شنا سا ن‌با تحقیق د ر ین آثار به‌غنی ترین و دلچسپ ترین ز مینه مطالعه دست یافته اند.

هنربو میها باغنای آن، با در خشش چشمگیر آن وباشکوه و عظمت باستا نی‌آن نمایانگر کلتور کهن وعظیمی است‌که‌باشکال گوناگون در بخش ها ی مختلف قادر امریکا ،شگفته بود. این هنر در سیر تکاملی خود راه های گو ناگو نی‌راپیموده وشیوه های متنو عی را بو جود آ ور ده است).

یکی ازخصلت های عام هنر بو میها ی قاره امریکا دستکار ی وصیقل نمودن هنری اشیای مورد نیاز روز مره بو د . خصلت دیگر هنر بو می ها را میتوا ن‌در عقاید میتا فزیکی آنان جست با ین معنی که دراکثر آثار هنری شان سایه ای‌از موجودات میتافزیکی بمشاهده میرسد .

عمده ترین خصیصه ی هنر بو می هارا میتوان رابطه همیشگی و مستقیم و تاثیرو تاثر متقابل هنر وزندگی دانست.

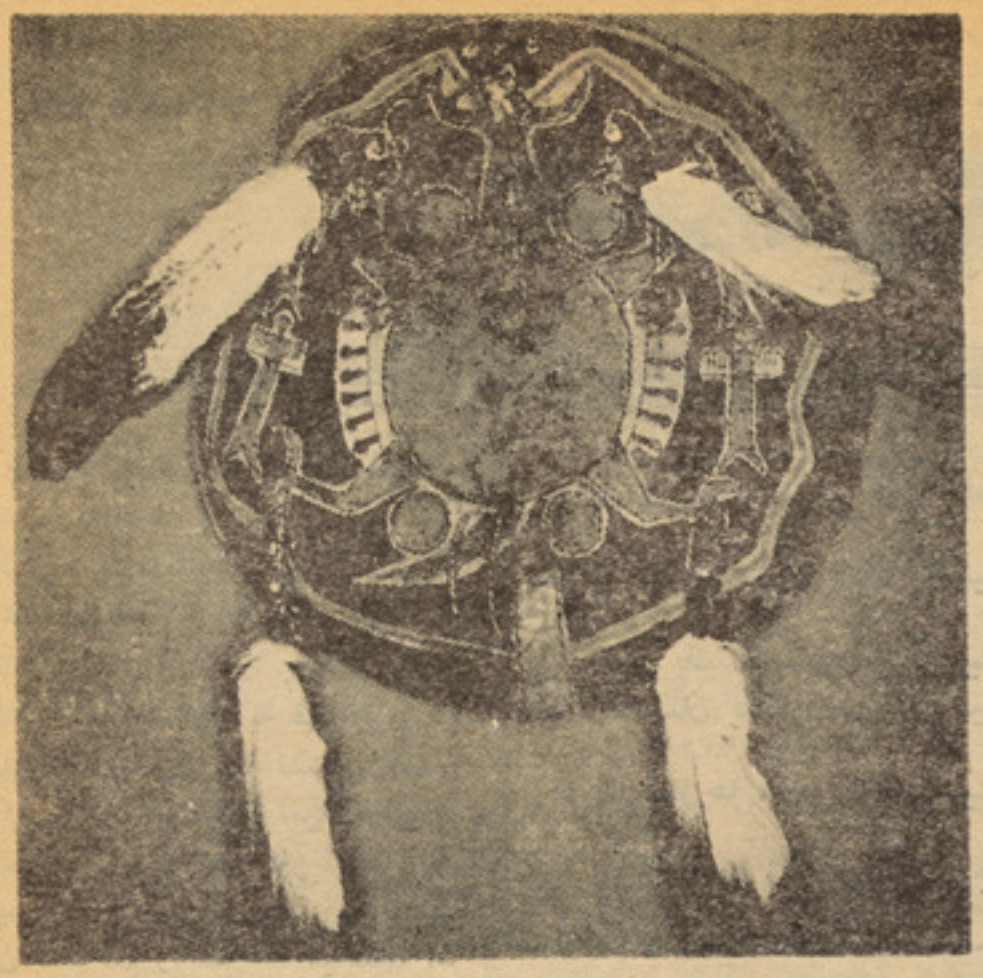

در این تصویر سپری بمشاهده میرسد که از ساخته های بومیهای داکو تای شمالیست این سپر صرف نظر از آنکه در جنگها ازان استفاده میشد خصوصیتی معنوی نیز داشت افراد قبایل بومی داکو تای شمالی معتقدبودند که این سپر رابطی است بین دنیای بالا وپائین واشخاصیکه این سپر را دارند از عمرطویلی بر خوردارند .

موادی‌که در این سپر بکار رفته از سخت ترین چوبها و قطعات آهن تشکیل شده‌است. زوبین و تبرچه و نیزه هاییکه مورد استفادهٔ بومیها قرار میگرفت بسختی میتوانست این سپر را بشکند و آنهاییکه این سپر را مورد استفاده قرار میدادند مصؤن تر و محفوظ تر بودند و شانس کشته شدن شان در جنگ کم بود .

روی این دلایل میتوان باین نتیجه رسیدکه اعتقاد بومیها مبنی بر اینکه (دارندگان سپر عمر طویلی دارند) ناشی ازصفت سفتی‌ومحکمی آن بوده باشد .

کیسه‌که در این تصویر دیده میشودمنسوب بیکی از قبایل بومی (اتاوا) است . این‌کیسه درنهایت ظرافت از پوست گوزن ساخته‌شده وبا شاهپر گلدوزی شده است .

حیوا نات که دم هایشان بهم پیوسته دو پلنگ دریایی وخط زیگزاك علامت آنست.

یکی از (توتم) های که بعضی از قبایل الاسکا بیهای معاصر بدان اعتقاددارند ،عبارت است ازگرگی که بحالت نشسته قرار گرفته وبرپیشانی آن و همچنان زیر پاهای آن‌کله های انسان بچشم میخورد . کله های انسان زدوطرف توسط چوچه گرگها احاطه شده اند.

اکثر قبایل بومی قارهٔ امریکا وازان جمله افراد قبیله (کواکیوتی) هنگام رقص های مذهبی ورسمی بصورت شان ماسك‌میگذاشتند تصویر شماره چار ماسکی را نشان میدهدکه از کلمبیای بر تانوی بدست آمده و به قبیله واکیوتی منسوب است این ماسك که بنام سرزاغ» یاد میگردد -۱۰۶- سانتی متر طول دارد . فك پائینی آن می جنبد و از یال آن صدای زیری تولید میگردد . این ماسك‌ورقص مخصوص آن بی شباهت به «بالماسکه»هایی نیست که در اروپا رواج داشت .

ازگل احمد زهاب نوری

جلغوزه میوهٔ روز

چشم‌ها باکنجکاوی‌به پرده‌دوخته شده و باهیجان ، ازورای تاریکی سالون سینما صحنه‌یی ازفلم را تماشا میکنند. حوادث فلم لحظه به لحظه ، تماشاچیان را بدنبال خود میکشد ... همه‌فقط به فلم‌خیره‌شده وخاموش برچوکی ها نشسته اند..

کمی آنطرفتر چند نفردریك‌صف نشسته اند، نه چند نفر، بلکه یك فامیل آن ها بی تو جه، به‌اطراف شان فقط فلم را تما شا میکنند، اما گاه‌گاه دست های شان بی ار ا ده حرکت میکند، از داخل پاکت ها ی سفیدی که نزدخوددارند، جلغوزه‌یی برمیدارد، با صدایی آن را میشکند وبعد صدای ترق‌ترق شکستا ندن دانه های دیگر بر میخیزد...

فلم به نیمه می‌رسد، قبل ازینکه باروشن شدن چراغ های سالون سینما، تفریح اعلام شود، نوشته‌یی بروی پرده می‌افتد : از انداختن پوست جلغوزه در سالون سینما ، خود داری کنید...

اما لحظه یی بعد، با روشن شدن چراغ هادیده می شود همه اطراف را پو ست جلغوزه انبا شته است.

وقتی میخوا هم از سینما بیرون شوم، بایکی از آ شنا یان‌برمیخورم، اوهنر مندی است، که گهگاه او را بروی ستیژ تیا تر دیده ویاصدایش را از ورای امواج را دیو افغا نستان شنیده اید... داستم را دراز میکنم تاباا‌و احوال پر سی کنم، کمی وار خطا میشود، بعد دستش ر ا پیش می آورد و من می بینم که مشتش پر از جلغوزه است... درین فرصت کس دیگری هم بما نز دایك می شود، می بینم که اوهم ازجلغوزه خوران عقب نما نده، دستش را به جیب کرده و مشتی جلغوزه بیرون آورده برایم تعارف میکند...

درین روز ها با زارفرو شند گان جلغوزه گرم است و علا قمندا ن‌آن فرا وان.

• درخت جلغوزه در کتب علمی‌لاتین بنام «پاینس- جیرر دیا نا»یاد شده و بیشتر در و لایت پکتیامیروید...

• طبق یك احصائیه تقریبی‌بیش‌از۱۱۹۳ دکاندار وفرو شنده درروز های ز مستان به فرو ش این میوهٔ خشك می‌پردازند ...

• این روز ها ، در سا لون‌سینمادر جیب دو ستان شما و شا ید هم خود تان، در منا ز ل ودر همه جا،جلغوزه دیده می شود...

یك منبع ریاست جنگلات وزارت زراعت و آبیاری در پاسخ سوالی راجع به درخت جلغوزه میگوید :

– درخت جلغوزه در کشور ما، از سالها به اینطرف و جود داشته است، نام لاتین این درخت درکتب علمی «پاینس جیرر دیانا» می‌باشد که درخت های پر شاخ و نسبتا کوتاه است. شبا هت در خت‌جلغوزه به درختان پسته بیشتر است.

این در خت ها، در سا حهٔ جنوب کشور بیشتر میروید و ر شد و نمو میکند، از همین سبب ولایت پکتیااز نگاه حاصلات جلغوزه، نسبت‌به‌سایر نقاط کشور، غنی تر است.

همین منبع می افزا ید:

– علاوه بر و لایت پکتیا،درختان جلغوزه در تگاب، ننگر هار ونجراب نیز وجود دارد، ولی حا صلات آ ن ها نسبت به پکتیا، خیلی کمتر است.

جلغوزه در درخت بصو ر ت خو شه ها بو جود آمده و ما نند پسته، نو سط دست چیده میشود، فصل چیدن آن از اواخر میز ا ن تا اواسط عقرب می با شد. بعد دا نه های این میوه را، چند روز درآفتاب می گذارند تاکمی خشك شود ، سپس آن را تکان داده و بعد از پاك کردن به بازارها عرضه میکنند .

در شهر کابل مصرف آن نسبت به‌ولایات دیگر کشور خا صتا ولایات هرات، فاریاب، مزار شریف و باد غیس کمتر است.

درین روز ها باسرد شدن هوا ، همه روزه به مصرف جلغوزه نیز افزایش به عمل می آید. در محا فل شب نشینی های فا میلی، درجیب اطفال و جوانان و در همه جا، مقداری ازین میوهٔ خشك، دیده می شود.

یکی از طوا فان که جلغوزه می فروخت در برابر سوالی، گفت:

– روزانه از نیم سیر تا دو سیر جلغوزه را بفرو ش می ر سا نم ، البته مقدار فروش بعض روز ها بیشتر وبعض روز ها کمتر است.

همین طواف اظهار نظر میکرد، که مردم در ایام تعطیل و روز های که هوا، کمی ابرآلود یا بارانی‌باشد بیشتر به خر یدن این میوه می پر دازند.

پیر مردی که در حدود هشتادسال یاکمتر ازآن عمر داشت، گفت :

– در قدیم رواج بود، که شب های زمستان اعضای فا میل به گرد صندلی ها جمع شده و بالای‌صندلی تلخان و مغز چار مغز و کشمش را به‌مقدار زیادی ریخته میخوردند. اما رفته ر فته قیمت مغز چار مغز و کشمش بلند رفت، طور یکه امروز کمتر فا میلی می توا ند از آن استفاده کند .

سرگرمی دختران جوان درین روز ها جلغوزه خوردن است .

هـای زمستـان...

واینطور آن را بریان می‌کنند ...

در سالهای اخیر جلغوزه‌وکشمش رونق و گرمی شب نشینـی ها ی دو ستان و فا میل ها، بشمارمیرود.

یك منبع مدیریت تهیه و اصناف بناروالی کـابـل در بارهٔ تعـداد فرو شند گان جلغوزه در شهرکابل میگوید:

– در نواحی دوزاده گا نه شهر کابل ۳٤۹ دکان میوهٔ خشك فروشی و۸٤٤ بنیه گر و جود دارد، که در دکان اکثر آن ها، درین روز هـــا جلغوزه نیزبه فروش میرسد .

البته در پهلوی این دکا ندا ران طوا فان سیار نیز و جود دا رند که بفروش این میوه می پر دا زنـــد ومتأسفانه احصائیه آن ها ، موجود نیست.

این میوه در شهر ما، به ا شکال مختلفی عر ضه میـگـردد، بصورت تنها، مخلـوط با کشمش و گـاهی هم با مغز خسته و چار مغز .

نظر به گفتگوی که با چند تـــن علاقمندان ویا بهتر بگویم خریداران این میوه کردم به مو ضوع جا لب دیگری پی بردم وآن هم تقلب د ر فروش جلغوزه بود.

شخصی میگفت:

– اگر از دندی زدن در ترا زوی بعضی فرو شند گان بگذریم به‌تقلب در خود جلغوزه می ر سیم. بطو ر مثال دربیـن جلغوزه ریگـ هـای سیاه، پو ست در ختان و بعضـی نبا تات که رنگ تیره و نصو اری دا شته با شند، مخلوط می کنند، به این تر تیب و قتیکه خـریدار ، مقداری از آن را می‌خرد ، درحقیقت قسمتی از آن جلغوزه و قسمتی هم مواد دیگری است.

خوب اگر شما هم، از معتا دین جلغوزه خوردن در روز های‌زمستان بودید، وقت خریدن آن دقت کنید، تا فرو شنده ها، پو ست در ختـرا بجای جلغوزه به شما نفرو شند(!)

درخت جلغوزه درکتب لاتین بنام«جیدر دیانا» یاد شده وبیشتر درولایت پکتیا میروید

لوگر مرکز پروازهای بین المللی

از گل احمد زهاب نوری

● لوگر در انتظار طیارات جمبوجت و مافوق سرعت صوت

● قلمرو فضایی کشور ما، کوتاهترین راه برای طیارات تجارتی و مسافربری است

درگذشته طیارات ۵۰ مسافر را به فاصله ۵۰۰ کیلو متر و به سرعت ۴۰۰ کیلو متر در ساعت نقل میدادند اما امروز طیاراتی ساخته شده که ۴۵۰ مسافر را به فاصله ده هزار کیلو متر بدون توقف و به سرعت صوت انتقال میدهند.

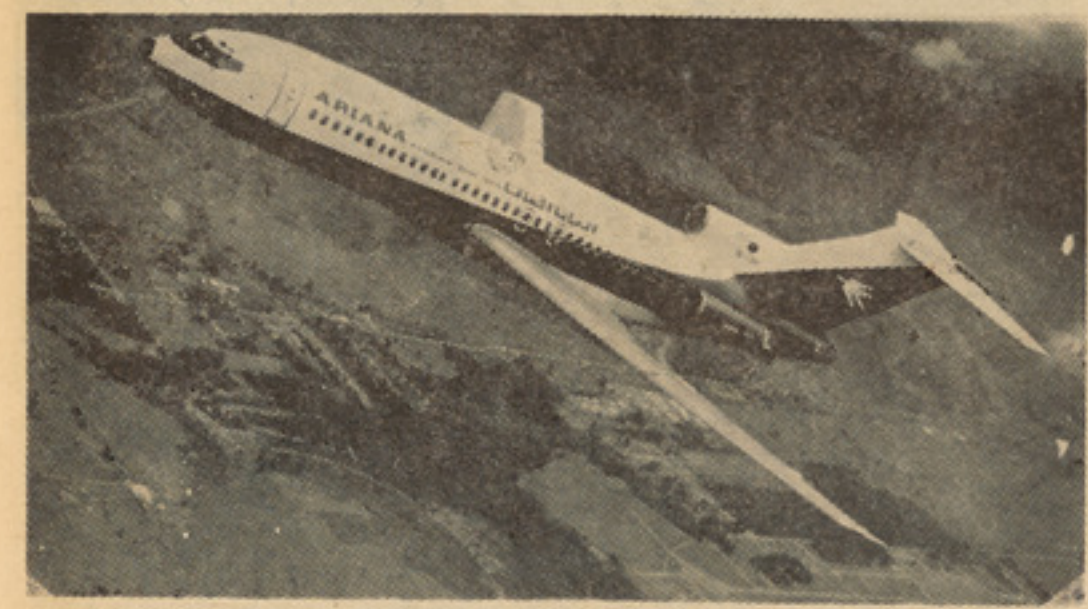

یکی ازطیارات بوئینگ آریانا درفضای کابل

قرار است یك میدان هوایی بین‌المملی عصری، در ساحه ولایت لوگر ساخته شود با اعمار این میدان هوایی، افغانستان از نگاه ترانسپورت هوایی اهمیت خاصی پیدا میکند.

یك منبع مدیریت عمومی هوانوردی، هوایی ملکی در مورداهمیت ترانسپورت فضایی کشور ما، گفت:

افغانستان در قرون ۱۲ و ۱۳ در حمل‌ونقل تجارت، بین اروپا و شرق آسیا از طریق زمین، اهمیت خاصی داشت، زیرا درآن زمان راه ابریشم که از افغانستان می گذشت، برای سیاحت‌ومسافرت، کاروان های تجارتی، کوتاهترین راه‌بین اروپا وشرق دور بشمار میرفت.

بعد هابه اثر انکشاف ترانسپورت بحری وتحولات دیگر کشور های منطقه، اهمیت راه ابریشم، آهسته آهسته از میان رفت، تا در عصر حاضر بااختراع طیاره و توسعه

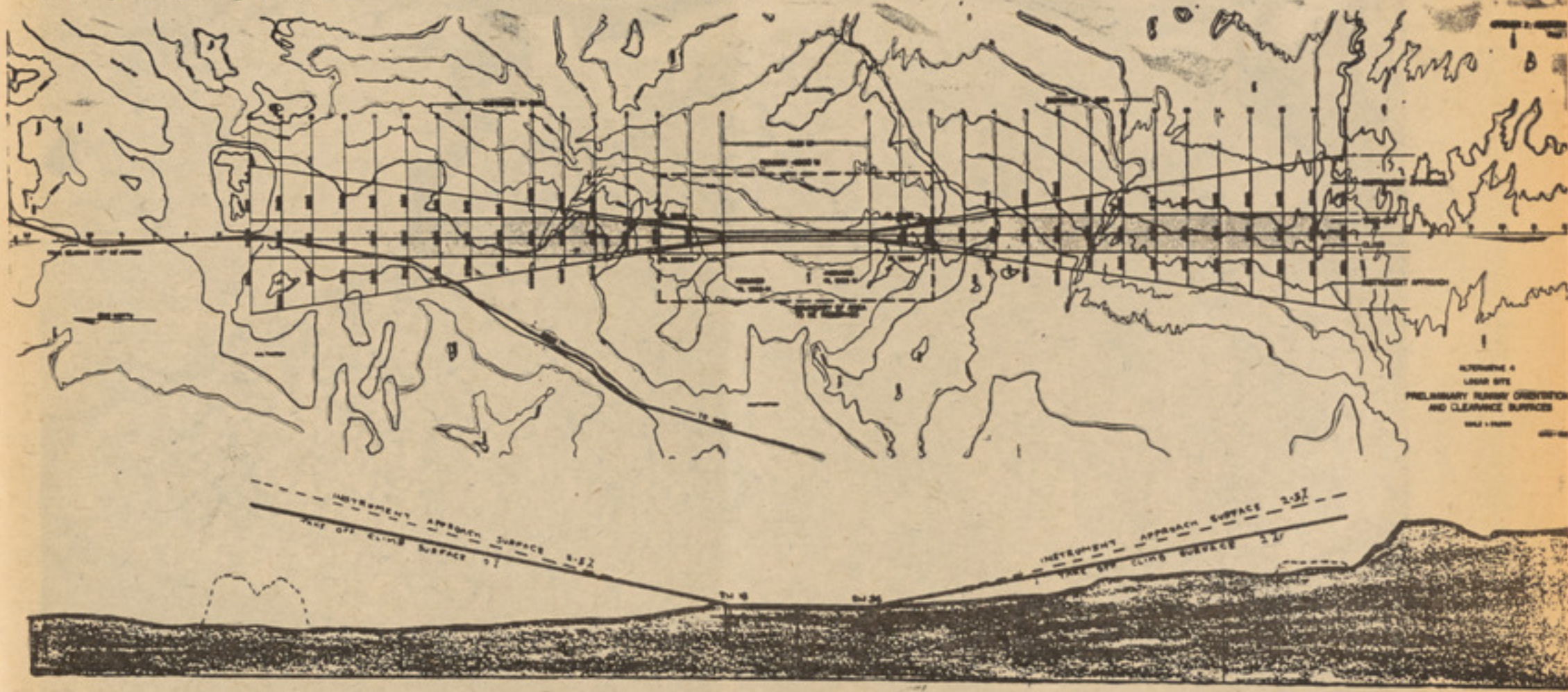

نقشه میدان هوایی آینده لوگر

میدان بین المللی کند هار که تـا کنون آنطورکه باید ازآن استفاده نشده است

حمل ونقل هوایی ، کشور ما برای بار دیگر اهمیت خاصی پیدا کردو آن‌کوتا هی راه ،بین شرق‌و غر ب ازطریق فضا است . این مسیر از نگاه صرفه جویی وقت ، پو ل و سایر امور هوایی ، در حقیقت بالا تر از راه ابریشم ز مین سا بـــق است.

منبع می افزاید :

– ترانسپور ت هوا یی، د ر سال های اخیر ،بصور ت‌سر سام آوری انکشاف نمود، طو ر یکـــه دوازده سال قبل، بز ر گتر بـــن طیارات قدر ت حمل ۵۰ تا ۸۰ نفر رابه‌فاصله اعظمی ۵۰۰۰ تا۶۰۰۰ کیلو متر داشت وسر عت آن ها در هر ساعت از۵۰۰کیلو متری تجاوزنمیکرد امامروز طیاراتی سا خته شد ه – که ۴۰۰ تا۴۵۰ مسافر را به فاصله اضافه از ده هزار کیلو متر وبـــه سرعت مساوی به سر عت صو ت انتقال میدهد.

به همین ترتیب در آینده‌نز دیك ازنوع طیاراتی برای حمل و نقـل مسافرین ، مال التجار ه‌و پوسته استفاده خواهد شد که سر عت آن از۲۵۰۰ تا۲۸۰۰ کیلو متر فی‌ساعت خواهد بود. همچنان طیارات‌دیگری هم‌تحت پلان وسا ختمان است کـه میتواند ،یکهزار مسا فر را به‌فاصله ده هزار کیلو متر ، بدو ن‌تو قف انتقال بدهد.

همین منبع در موردمیدا ن ها ی هوایی میگوید :

–برای عملیا ت مصو ن‌همچو طیارات ، میدان های هوا یـــی مجهزی ضروری است تا در شـب وروزوهر گونه شرایط جوی ،بدون ایجاد خطر وسکتگی پروازرامساعد بسازد.

کمپنی های هوا پیما یی،ز مانی که‌دریك شهر عملیا تی را شرو ع میکنند ،بدر جه اول مصو نیـــت وبدرجه دوم تجا رت و مفاد را در نظرمیگیرند .

منبع درمورد میدان هوایی بیـن المملی کابل میگوید :

– میدان هوایی فعلی کابل ازنگاه تخنیکی مورد دلچسپی کمپنی های هواپیمایی نیست ،اما از لحـا ظ تجارت حایز اهمیت خا صی مـــی باشد.

مناظر زیبا ی کشور ما با آثـار تاریخی آن، ازیك طر ف‌وانکشاف تجارت ازسوی دیگر با عث شد ه، تاتوجه کمپنی های بز ر گ هـود پیمایی راجلب نموده وخوا هشـــن فرود آمدن در میدان های‌افغانستان رابنمایند.

منبع ادامه مید هد:

–این امر هما نطور یکا ز نگاه اقتصادی عاید سرشاری رانصیب کشور ما می سازد، ایجاب میکندتا میدان های عصری مطابق شرا یط طیارات مدر ن و جود داشتـــــه باشد.

بقول همین منبع طیارا ت بزرگ نظربه مو جودیت کوه هادراطرا ف میدان هوایی کابل ، درشرا یط نا مساعد جوی واز طرف شب فـرود آمده نمیتواند .

درمورد نوا قص تخنیکی میدا ن موجود کابل منبع چنین اظها رنظر میکند:

–کمپنی های بزرگ، در شرایط نامساعد جوی واز طرف شب کـــه باید طیارات ،صر ف‌به ر هنما یی آلات و دستگاه های الکتر و نیکی اکتفا کنند، قبول نمیکنند، تابـــه میدان طیارات کابل خود را فـرود بیاورند.

نزدیکی میدان هوایی به شهـــر کابل ازنگاه آواز طیارا ت آنهم در شب وزما نیکه پرواز ها زیاد گردد باعث اذیت مردم میگر دد علاو تا زمین های زراعتی اطراف امـکـان تمدید خط رنوی دیگری را محدو د میسازد.

منبع علاوه میکند:

–درماه های سر طان ، اسد وسنبله بادهای به سر عت۴۰ تا۵۵ کیلومتر فی‌ساعت، از سمت شمال میوزد که پرواز طیارا ت را با لا ی خطدوش که شر قا غربا افتاده‌است کمی‌مشکل میسازد.

لذا اعمار یك میدان هوا یـــی عصری ، دریك سا حه و سیع‌از نیازمندی های‌ضرو ری ما، بشمار میرفت.

ازین منبع می پرسم :

چرا ساحه لوگررابه اینمنظور انتخاب کرده اید ؟

میگوید:

–ساحه که برای میدان هوا یـی بین‌المللی لو گر انتخا ب گر دیده دریك منطقه باز وو سیع وهـر دو انجام میدان برای نشست و بـــر خواست طیارات مسا عد میبا شد .

ازنگاه مصو نیت پرواز ، ایـن میدان هوایی میتواندتاتو جه‌بسیاری ازکمپنی های هوا پیما یی را جلب کند.

همچنان چون ساحه وسیع است امکان اعمار خط دوش را به طو ل پنج کیلومتر میسر میسا زد ، چه طیارات بزرگ امرو ز ی‌و طیارات که‌درآینده سا خته‌میشو ند،ضرورت به‌جنین خط دوش را دارند .

منبع مزایای دیگر وادی لو گـر را، اینطور میشمارد :

–قشر زمین درین سا حه‌تاعمق ۲۰ متر دارای جغله بوده و مقا وم می‌باشد، شمال نظر به تجارب دو سال گذشته موازی به خط دو ش است‌و ده ها امتیازات دیگر .

بقیه درصفحه ۵۶

میدان بین‌المللی کابل که به خاطروجود پاره ا زموانع برای پرواز های‌طیارات بزرگ‌مسافربری وتجارتی که‌امرو زمعمول شده‌است مساعد نیست

علی اصغر بشیر

قسمت (٤)

نجوم واحکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند درباره تقویم و تاریخ

طرز سنجش قدما :

قدما هز اران سال زمین رامسطح میدانستند وقر نها طول کشیدتابه کروی‌بودن آن معتقد شدند .درهمان روزهایی که تازه عقیده کرو یت زمین‌در یونان رواج پیدا میکرد . اراتستن که درقر ن سوم قبل از میلاد (٢٨٤ ـ١٩٢ ق‌م)دراسکندریه مصر(که آنو قت یك مستعمر ه یونانی بود) میز یست، از ساکنا ن شهر(سی‌ین) که اکنون در نزدیکی محل‌بندا سوان واقع است ، شنید که در(سی‌ین) آفتاب به هنگام ظهر درست دربالای سر انسا ن قرار میگیرد بطوریکه هر چیز قایم بر زمین باشد سایه نمی اندازد، اراتستن که‌مید ید چنین ا مری در اسکندریه روی نمید هد ودر همان وقت‌آفتاب هفت در جه یعنی یك پنجاهم محیط کامل دایره ازسمت راس دور میشو د بادر نظر گر فتن فرضیه کرویت زمین‌توضیحی برای این‌تفاوت یافت وآن اینکه چو ن ـ سطح زمین بعلت کر و ی‌بود ن،در فاصله بین دو شهر منحنی ا ست اشعه افتاب که درسی ین بطور عمو دی می تابد در نقطه شما لی تری مانند اسکندریه زاو یه ای تشکیل مید هد که مساوی ا ست بازاویه ای که‌یك ضلع آن از مرکز زمین به سی ین وضلع دیگر ا ز مرکز زمین به اسکند ریه ا متد اد یافته باشد.

ارا تستن فکر کرد که چو ن این زاویه تقریباً باندازه یك پنجاهم محیط دایره است و فا صله بین اسکندریه وسی ین ...٥ استادیای مصری است پس محیط کره ز مین باید پنجاه برابر فا صله دو شهر یعنی ....٢٥ـ استاد یا باشد باید دانست که‌یك استاد یا ی مصر ی درحدود ١٦٠متر است ،بنا بر این محیطزمین طبق سنجش ارا تستن تقریبا....٤ کیلو متر وا گر کسر تفاوت مقیا س متر یك واستا دیای مصرقدیم رادرنظر بگیریم ٣٩٣٧٥ کیلومتر میشو د که این عدد به محاسبات امرو ز بسیار نز د یك است واز دقت هو ش وا ند یشه دانشمندان قدیم بخو بی حکا یت میکند.

ماه یا گره قمر

بعضی ازسیارا ت، دارا ی یك ماه یابیشتر می باشند که در دوره معینی گر داگرد سیاره میچر خند، ازآنجمله این‌سیاره‌زمین نام، دارای یك‌قمر است که حجمش ٤٩ باراز حجم زمین کو چکتر وو ز نش٥ر٨١ بارکمتر ازوزن زمین است و جرم مخصوص آن ٣ر٣ میباشد ما ه نزدیکترین جرم آسما نی به ز مین است که‌بدور آن گر دش می نماید وطبعا همراه باز مین حر کتی‌بدور آفتاب هم دارد.

مدار ماه به دور زمین بیضی است‌وبهمین سبب فا صله از زمین همیشه بیك اندازه نیست واز ...٣٥٧ تا...٤٠٧ کیلو متر تغییر میکندکه بطورمتوسط ٣٨٢٠٠٠کیلو متر میشو د.

ماه در مدت ٢٧ روز و٧ ساعت٤٣ دقیقه و١٢ ثانیه یك بار بدور ز مین می‌چرخد ،این‌مدت را دور نجو می ماه‌میگو یند.

هنگا می که ماه گر داگرد زمین میچرخد گا هی بین زمین و آفتاب واقع میشود وزمانی از میان آ نها بیرون می آید ودر جهت مخا لف آفتاب قرار میگیرد. ازین سبب برای شخص راصد سطح ماه به اشکال مختلف دیده میشو د، گاهی هلال، گا هی‌به شکل نیم دا یره و گاهی بشکل دایره کا مل(بدر) به نظرمیرسد که این اشکال مختلف را(اهله ماه) میگو یند. اهله ماه‌بعد از زمان معینی تکرار می‌شود مثلا اگرامروز به‌شکل دایره کا مل دایره کامل دیده میشود.

اشکال ماه

هنگامی که ماه دربین زمین و آفتاب واقع میشود، اگر بطور ی قرار داشته باشدکه دیده نشو د دراین حالت میگو یند که‌ما ه د ر تحت‌الشعاع یا درمحاق است، اگر دراین موقع سایهٔ آن بالای زمین بیفتد کسانی که در مقا بل سا یهٔ آن واقع شده اند تمام یا قسمتی‌از قرص آفتاب رابر اثر قرارگر فتن قرص‌ماه درمقابل قرص‌آفتا ب ،نمی بینند ودراین حال‌کسوف واقع‌میشود که‌به تناسب هیات آن کلی یاجزئی یاحلقه النور نامیده میشود ، ا گر کسوف واقع نشود وماه بصور ت عادی از تحت الشعاع بر آید و به اندازه ای ازآفتاب فاصله‌بگیر دکه میان‌آن وزمین وآفتاب‌زاو یهٔ کوچکی تشکیل شود یك گوشهٔ آن رو شن میشود وشعاع آفتاب ر ابز مین منعکس میسازد دراین حال‌میگویند ماه نوشده است‌و شکل ماه را که شبیه به‌قا چ خربزه باریکی میشود هلال می‌نامند هلال همیشه د ر سمت غرب افق زمین وبعدا زغروب آفتاب دیده میشود در شبها ی‌دیگر فاصلهٔ ظاهری ماه ازآفتاب زیا دتر میشود ورو شنا یی آن بهمان تناسب افزایش می یابد تادر شب

تصحیح لازم

توجه خوانندگان محترم رابه‌یك خطای چا پی که در ستون اول صفحه ١٥ شماره ٢٠٩ رخ‌داده است جلب میکنیم تا به تصحیح آن بپر دازند وآن ا ینست که‌در ابتدای سطر ٧ بعد از شر ح کلیشه ،کلمات (و بشر حی که‌بعدا) رابه(ومعدل النهار بشر حی که بعداً خواهد آمد) تبد یل و تصحیح نمایند زیرا منطقه البروج و معدل النهار یکد یگر را قطع میکنند ونیز درسطر پهلوی‌آن سطردر ستون‌دوم کلمه (پنجاه) رابه (پنج ماه) تبدیل نمایند.

هفتم که روشنا یی آن یك نیم‌دایره راتشکیل میدهد واین حال را تربیع اول می‌نامند، بعداز تر بیع اول هم نور ماه تاشب چهار دهم هر شب درافزایش است تاوقتی‌که درجهت مخالف آفتاب واقع گردد وزمین در بین‌آن دو قرار بگیرد.

در چنین حالتی اگر سایهٔ زمین بالای ماه بیفتد به تناسب هما ن مقدار ازسا یه‌زمین که نور آفتا ب را از رسیدن به‌ماه مانع میشو د ، خسوف جزئی یاکلی صورت میگیرد واگر سایه زمین بالای ماه نیفتد ، ماه به‌حالت بدر جلوه‌میکند ونیمکرهٔ شمالی آن دراثر شعاع آفتاب کاملا روشن بنظر میرسد .

بعداز آن بازنور ماه کا هش می‌پذیرد تاشب بیست ودو م که تربیع دوم‌آن صورت میگیر د ویك نیمدایره ازماه روشن دید ه‌میشود واین کاهش بازهم ادامه دارد تا شب ۲۸یا۲۹ که مجدداً تحت الشعاع واقع میشود وبعداز آن باز ما ه‌نو میشود .

این‌مدت راماه قمری می نا مند ومدت آن ۲۹ روز و۱۲ ساعت و ٤٤دقیقه و۳ثانیه است ویك سا ل قمری۳٥٤ روزو۸ساعت و٤۸ دقیقه و۳٦ثانیه میباشد .

ماههای قمری :

سال قمری ازهلال محرم شرو ع میشود وبه ۲۹ یا۳۰ ذیحجه خا تمه پیدا میکند .

ماههای قمری از اینقرا راست : محرم الحرام ،صفر المظفر ، ربیع الاول ،ربیع الثانی جماد ی‌الاو ل ، جمادی الثانیه ،رجب المرجب ، شعبان المعظم ، رمضان المبار ك ، شوال‌المکرم، ذیقعدةالحرام وذیحجة الحرام .

برطبق مقررات شر عی هرما ه‌از ر ؤیت‌هلال تار ؤیت هلال دیگر ویا در صو رتیکه هلال دیده نشو د تاگذشتن ۳۰ روز تمام اعتبا رداده میشود .

ماه قمری هیچ وقت از ۳۰رو ز بیشتر واز ۲۹ روز کمتر نیست‌اما بطوریکه درکتب معتبر نجومی ذ کر شده‌است ،ممکن است که تا چهار ماه متوالی ۳۰ روزه وتا۳ماه متوالی ۲۹ روزه هم‌باشد، اما بعضی ا ز منجمان که حوصلهٔ محا سبهٔ دقیق را ندارند به‌حساب و سطی یك ما ه را ۳۰روز ویك‌ماه را۲۹رو زمیگیرند که‌مجموع ۱۲مـاه آن ۳٥٤ رو ز میشود .

وبطور متوسط هرماه ۲۹ و نیم‌روز محسوب میشود وچون مدت یك ماه قمری ۲۹ روز و۱۲ ساعت و ٤٤ دقیقه و۳ثانیه است ،بعضی ا ز منجمان ،۳ثانیه راهیچ به حسا ب نمی آورند وبرای جبران کسر ٤٤ دقیقه در هر ۳۰سال یازد ه رو زرا کبیسه میکنند وروز کبیسه ر ابر ذیحجه می‌افزایند، زیرا مطا بق حساب وسطی که‌محرم را ۳۰ رو ز وصفررا ۲۹روز میگیرند. ذیحجه‌که ماه دوازدهم از سال قمری است معمولاً ۲۹روز حساب میشود و لی درسالهای کبیسه ذیحجه ۳۰ رو ز محسوب میشود وآن سال ۳٥٥روز است .

سالهای کبیسهٔ قمری که در۳۰ سال یازده سال کبیسه ا ست عبارتست از سالهای (۲ـ٥ـ۷ـ۱۰ ۱۳ ـ۱٦ ـ۱۸ـ۲۱ـ ۲٤ـ ۲٦ـ۳۹) که‌برای آن رمزی بد ینقرار ساخته اند:(بهزی جوح کادوط) ونا گفته نماندکه بعضی از منجمان بجا ی سال ۱٦سال ۱٥را کبیسه میکنند.

تفاوت ۳ثانیه که دراین حسا ب منظور نشده است در هر دورهٔ ۳۰ ساله تقریباً ۱۸ دقیقه میشود و در ۲٤ دورهٔ ۳۰ساله‌که ۷۲۰ سا ل است به۷ساعت و۱۲ دقیقه میرسد ازین سبب هیچ وقت ماه وسطی با ماه حقیقی بطور دقیق موافق نیست

ر ؤیت هلال :

بعضی اوقات دیده میشود که ماه یکشبه بسیار روشن ومر تفع است وتامدتی ازشب گذشته هم مثل ماه دوشبه دیده میشود، برعکس بعضی اوقات هم بااینکه ازماه گذ شته ظاهراً ۳۰روز سپری شده در شب اول ماه، هلال بنظر نمیر سد و بیننده گمان میکند که فرداهم ازماه سابق است .علت آن بادر نظر گرفتن اصول ذیل واضح خوا هد شد :

منجمان بزرگ، برای امکا ن ر ؤیت هلال سه اصل مهم را لازم میدانند :

۱ـ فاصلهٔ تقو یمی ماه از آفتا ب که‌آنرا «بعد سوا» میخوانند بیشتر از ۹درجه باشد .

۲ـمدت غروب ماه بعداز غرو ب آفتاب که‌آنرا (بعد معدل) می نامند زیادتر از ٤۰دقیقه زمانی باشد.

۳ـ ارتفاع قمر از افق غر بی هنگام غروب آفتاب بیشتر ا زپنج درجه باشد .

اگر این سه شرط موجود باشد، باتفاق همه منجمان ماه نو دید ه خواهد شد واگر موجود نبا شد ، ر ؤیت هلال ممکن نیست بخصوص اگر بعد سوا کمتراز ۹درجه باشد.

در صو رتیکه بعضی از ین سه اصل موجود وبعضی مفقود باشد ، بین منجمان اختلاف پیدا میشود ، بعضی هلال را قابل ر ؤیت میدانند وبعضی نمیدانند ، در صو رتیکه قابل ر ؤیت باشد ممکن است که

بقیه درصفحه ٥۷

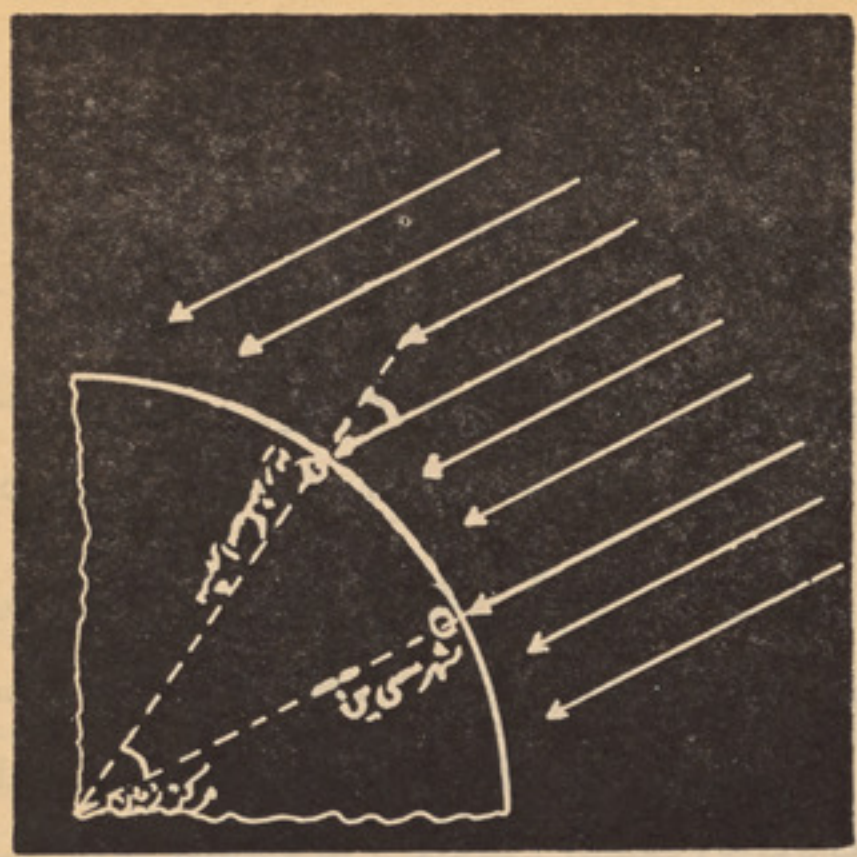

رسم فوق راه حلی راکه او راتستن برای یافتن اندازهٔ محیط زمین پیدا کرده بود نشان میدهد .

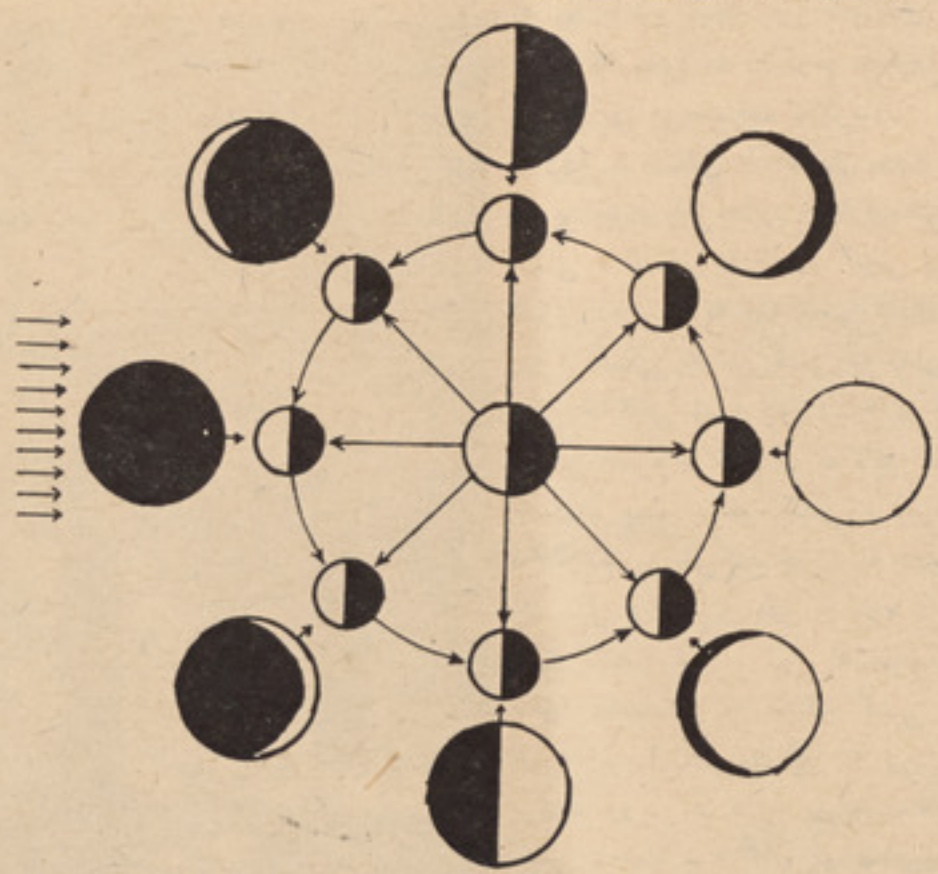

دراین تصو یر که‌اشکا لمختلف‌ماه‌را درظرف یك ماه قمری نشا ن میدهد زمین دروسط وماه در اطراف‌آن نشان داده شده است وآفتا ب درطرف چپ فرض شده که‌نور آن‌همیشه نیمی ازکرهٔ ماه را روشن نگاه میدارد ،چون درشبها ی‌مختلف‌یك‌ماه قمری کره ماه‌به زوا یا ی مختلفی از زمین دیده میشود ، ماقسمتی از نیمهٔ روشن آنرا بصورت مختلف می بینیم و این صورت های‌مختلف در دوایر بزرگتر نشا ن‌داده شده است،وقتی‌که‌ماه به‌نزدیکترین‌فاصلهٔ خود ازآفتاب میرسد، ماآنرا نمی بینیم وهنگامی که‌به دور ترین‌فاصله ازآفتاب میرسد ما آنرا به صورت قرص کامل (بدر) می‌بینیم.هلال از گوشهٔ سمت چپ پایین شروع میشود .

تیل یا «توره طلا» څرنګه پیدا شو

بشر یوه ورځ وپوهیده په هغو برخو کښې چه د (تور رنګه اوبو) چینې شته، د نورو برخو په نسبت زیات او رونه پکښې لګیږي.

داسې وخت ؤ کله چه بز ګران پخپلو کروندو کښې دتیلو سره مخامخ کېدل، هغه ځای به یې پریښود.

ځینې عربي هیوادونه دتیلو غټ استخراج کوونکي او صادروونکي هیوادونه دي.

په دې وختو کښې د یو شمیر نفت لرونکو عربي هیوادو له خوا دنړۍ په ځینو هیوادو باندې د تیلو بندیز، تقریبا په ټوله نړۍ کښې د انرژۍ د بحران او کمښت مسئاله را بر سیره کړیده او په تیره بیاد هغو یوشمیر لویواو صنعتي هیوادو اقتصادیي لړ زولي دي چه دسون د موادو له پلوه زیاتره د عربي هیوادو په تیلو باندې اتکا لري. مګر آیا تر اوسه پو هیدلي یاست چه تیل څرنګه منځ ته راځي. لومړنی ځوك چه تیل استخراج کړ، څوك وو له تیلو څخه څومره ګټې اخستلې کیږي او د هیو ادو نو د تیلو د تولیداتو اندازه څومره ده؟

په دغه ګنه کښې مونږ دتیلو په باره کښې خپلو ګرانو لو ستونکو ته یو لړ معلومات وړاندې کوو چه ښایي په زړه پورې وي.

که څه هم تیل یې (توره طلا) بللی او هغه یې د فلزاتو په کتار کښې درولی دی، خو باید وویل شي چه تر اوسه پورې په نړۍ کښې داسې فلز نه دی موندل شوی چه د تیلو سره رقابت وکولای شي او په زغرده سره ویلای شو چه په نړۍ کښې هیڅ داسې فلز نشته چه د تیلو په اندازه بشر ته خدمت وکړی او په زیاتو چارو کښې استفاده ور څخه و شي.

تیل دهغو وړو اوزیږو موجوداتو له بقا یا وو څخه جوړ شویدي چه له اوس نه پخوا په زرګونو ملیون کاله مخکې یې موجودیت درلود.

دغه د زیاتې استفادې وړه مایع په پراخواو تقریبابې اندازې مخزنونو کښې د څمکې په ژورو کښې راټوله شوې ده. یا په بله معنی بایدووایو چه د څمکې په تل کښې له تیلوڅخه ډکې څاګانې شته دي البته د څمکې دپوښ سره د تیلو د څاګانو فاصله په بیلو بیلو برخو کښې توپیرلري.

تاریخ په څرګند ډول نه دی ویلی چه تیل د لومړي ځل د پاره د چاله خوا کشف شو. تیل له ملیونوکلو پخوا راهیسې په څمکه کښې شته او د انسان د سترګو په وړاندې پروت وو. د نړۍ په ځینو برخو کښې د تیلو د څاګانو لو یوالی دومره زیات دی چه دغه ارزښتناکه مایع د چینې په شان د څمکې له تل څخه فوران کوي او دویالي په شان بهیږي. بشر ډیر ځله تیل د وړو ویالو په شکل لیدلي وو، خو په رښتیا نه پوهیده چه دغه (تور رنګه غلیظ او به) څه شي دي! حتی ډیرو انسانانو دتیلو له چینو څخه د دغې مایع په چښلو سره خپل ژوند له لاسه ورکړ او دا تجربه یې سر ته ورسوله چه:

دتیلو لوی استخراج کو ونکی هیوادونه اوس په منځنی ختیځ کې یوشمیر عربي هیوادونه دي.

(تیل د چښلو وړ نه دی.)

بشر یوه ورځ یو په زړه پورې ټکي ته متوجه شو. انسانان وپوهیدل په هغو برخو کښې چه د (تور رنګه اوبو) چینې شته د نورو برخو په نسبت زیات و رونه پکښې لګیږي. د شمالي افریقې په څنګلونو کښې یوه تور پو سته قبیله د لومړي ځل دپاره دې ته متوجه شوه چه که دغه تور رنګه او به په اور باندې واچولې شي، نه یوازې به هغه اورونه وژني بلکه هغه به لاروښانه کړي. دغې قبیلې چه په تار یخو نو کښې د (تاسایي) په نامه یاده شویده، د دغه (لوی کشف) نه وروسته یې تیل د نورو پرستش وړ شیانو لکه لمر او اور په کتار کښې ودراوو. د دغې قبیلې او سیدونکي لومړنی انسانان وو چه د خپلو مقدسو معبد ونو د آتشکدو د تل روښانه ساتلو دپاره یې له تیلو څخه استفاده کوله.

یو انګلیسي ګرځند پخپلو یاد داشتو نو کښې داسې لیکي:

(...تور پو ستکو زه اوز ماملګري خپل یو مبعد ته بوتلو او هلته زما سترګې په یوه عجیبه او تور رنګه مایع ولګیدې چه یوازې د قبیلې جادوګر له هغې څخه د استفادې اجازه درلوده. جادوګر هر شي په دغه تور رنګه مایع ککړ او هغه یې ورته نژدې کاوو، هغه شي په عجیب ډول او راخیست او پلوشي یې کولې.

د دغې تور رنګه مایع په باره کښې باید ووایم چه زما په عقیده دهغو

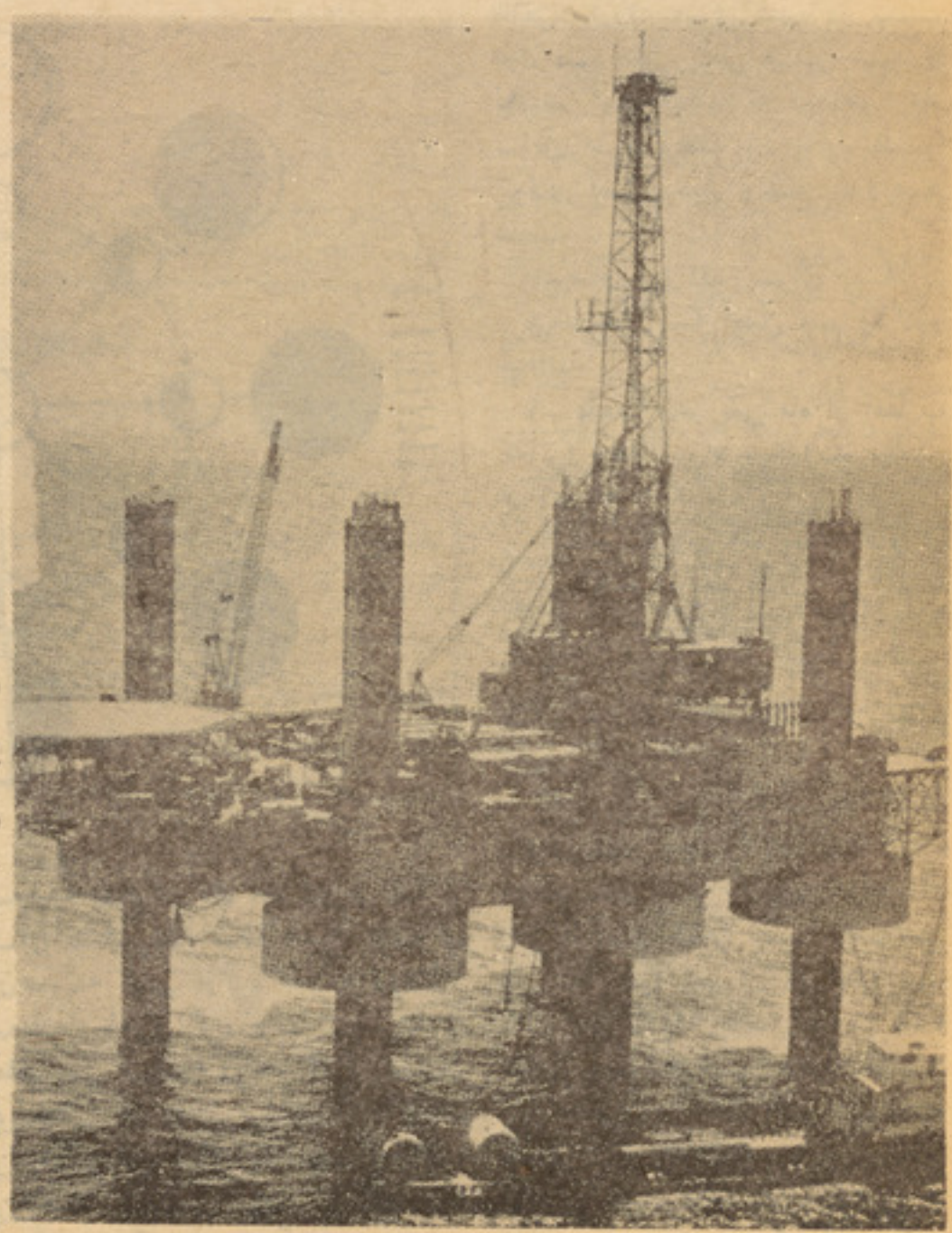

دتیلو استخراج زمونږ په عصر کې دومره اهمیت پیدا کړیدی چه بشر کولای شي دسمندرونو ژوری وکینی او تیل لاس ته راوړي.

ا شوه اوخه ډول انکشاف یی وکړ

ترکیباتوله جملی څخه‌ده چه دقبیلی جادو گران یی له مختلفو وښو څخه جوړوی او د هغی د جوړولو رازحتی دمرگ په تهدید سره هم چمتو نه دی چه څرگند کړی . البته دغه‌مایع د هغو عجایباتو په مقابل کښی چه مالیدلی دی ، هیڅ ده ، خو دا چه هر شی ته یی اورلگاوو تر زیاتی اندازی پوری د انسان د تعجب وړوو .کوم یو ازنی عیب چه په دغه مایع کښی لیدل کیده داوو چه (ناوړه بوی یی در لود او انسان ته یی سرخوږی پیدا کاوو . زه هیڅکله چمتو نه یم چه له دغی مایع څخه د کوم شی په سوځو لو کښی کار واخلم ځکه چه دسوځیدو بوی‌یی‌ډیر زیات سرخوږی لری.)

خو پیړی وروسته هغو کسانوچه ددغه انگلیسی گرځند ذیادداشتونو په لوستلو بریالی شوی وو ، په دی وپوهیدل چه د(بدبو یه تور رنگه مایع) څخه د ده مقصد له تیلو نه پرته بل څه نه وو او په حقیقت‌کښی دغه تیل د نوموړی قبیلی د جادوگر له اختر اعاتو څخه نه وو . تاسی هم ازو مرو خبر یاست چه همدا اوس له تیلو څخه د راز رازکیمیاوی دواگانو د جوړو لو د پاره استفاده کیږی خو آیا په دی پوهیږی هغه لومړنی کسان چه دی ته متوجه‌شول له تیلو څخه په تداویو اوپه‌کلی‌ډول په صحی چارو کښی هم استفاده کیدای شی ، څوك وو ؟ څیړونکی‌په دغه باره کښی لیکی :

(په څرگند ډول نشو ویلای چه‌د نړی کومودلو خلکو دتیلو په صحی ارزښت وپوهیدل ، خو یقین ته په نژدی احتمال سره باید په دغه باره کښی د امریکی د سور پوستوقبایلو نوم واخلو .

لکه څنگه چه نو یدیخو گرځیدو ویلی دی ، دوی ډیر څله پخپلو سترگو لیدلی دی چه سور پو ستو دتیونو اوراز راز ناروغیو د تداوی دپاره له بدبو یه تور رنگه مایع‌څخه عجیبی دواگانی جوړی کړیدی .(آپا چی) له هغو نامتو قبایلو څخه دی چه ماهر و جادوگر انو یی له تیلو څخه ډیری‌قوی‌او اغیزه ناکی دواگانی جوړولی . وایی چه د (آپاچی) دقبیلی جادوگر انو ،تیل تر دوو هفتو پوری د لمر تر وړانگو لاندی ایښودل او بیایی څنگلی ونو له وچوپانو سره گډکړی اویوه خمیر شکله ماده یی ورڅخه جوړو له . د غه ماده د استفادی زیات ډولونه درلود .که‌یی هغه د چا په تپ یا کوم پری کړی شوی ځای باندی ایښودل ، تپ سمدستی رغیده او وینه به بنده شوه .

دآپاچی‌دوحشی‌قبیلی‌اوسیدونکوله دغی مادی څخه د عضلاتو د ستړیا دلیری کولو او دوینو زبیښو ونکو غاشو دشړلواونورو ناروغیو دتداوی دپاره استفاده کوله .

دآپاچی دوحشی‌قبیلی اوسیدونکو دخپلو مخونو د رنگو لو د پاره هم له تیلو څخه یوه رنگینه ماده جوړوله او د رنگینو وښو سره د هغه په گډولو یی خپلی څیری رنگو یی او عجیب شکلو نه یی ور څخه جوړول. دپاملرنی وړ ټکی دا دی چه دآپاچی قبیلی د تیلو په صحی لکښت پوهیدلی وو ، خو په دی نه پوهیدل چه تیل یو سوځیدو نکی ترکیب‌دی حتی لکه چه د امریکی په لویدیځ تاریخ کښی لولو ، سپین پوستو د سور پو ستو وحشی قبایلو سره‌په جگړه کښی ډیر څله تیلوته په اور ورته کولوسره هغوی‌ته ماتی‌ورکړی او شړلی دی.سپین پو ستووروسته له هغه چه وپوهیدل تیل د سوځلو وړ مایع‌ده، لـه هغی څخه یـی اور لرونکووسلو دپاره استفاده وکړه . په دی ډول بشر د تیلو د ارزښت د پوهیدلو په لومړیو ورځو کښـی وکولای شو چه له تیلو څخه په‌دری ډول یعنی صحی،سون اوجنگی‌چارو کښی استفاده وکړی . بشر وروسته له هغه چه د تیلو په اهمیت وپوهید دتیلو ارزښت هم زیات شو . هغو بز گرانو چه خو موده مخکی یی د تیلو د ځاگانو د موجودیت له امله خپلی ځروندی پری ایښی او نورو ځایوته تللی وو د تیلو په لټه کښی شول .

په دی ډول تیل چه یوه بی‌ارزښته و بی لگښته مایع ښکار یده ،(توره طلا) وگڼل شوه او تیل په‌ناڅاپی ډول اهمیت و ارزښت پیدا کړ .

تر ۱۸۵۹ کال پوری بشر په دی نه پوهیده چه څرنگه اوچیری په تیلـو باندی لاس موند لای شی .

پاتی په ٥٤مخ‌کی

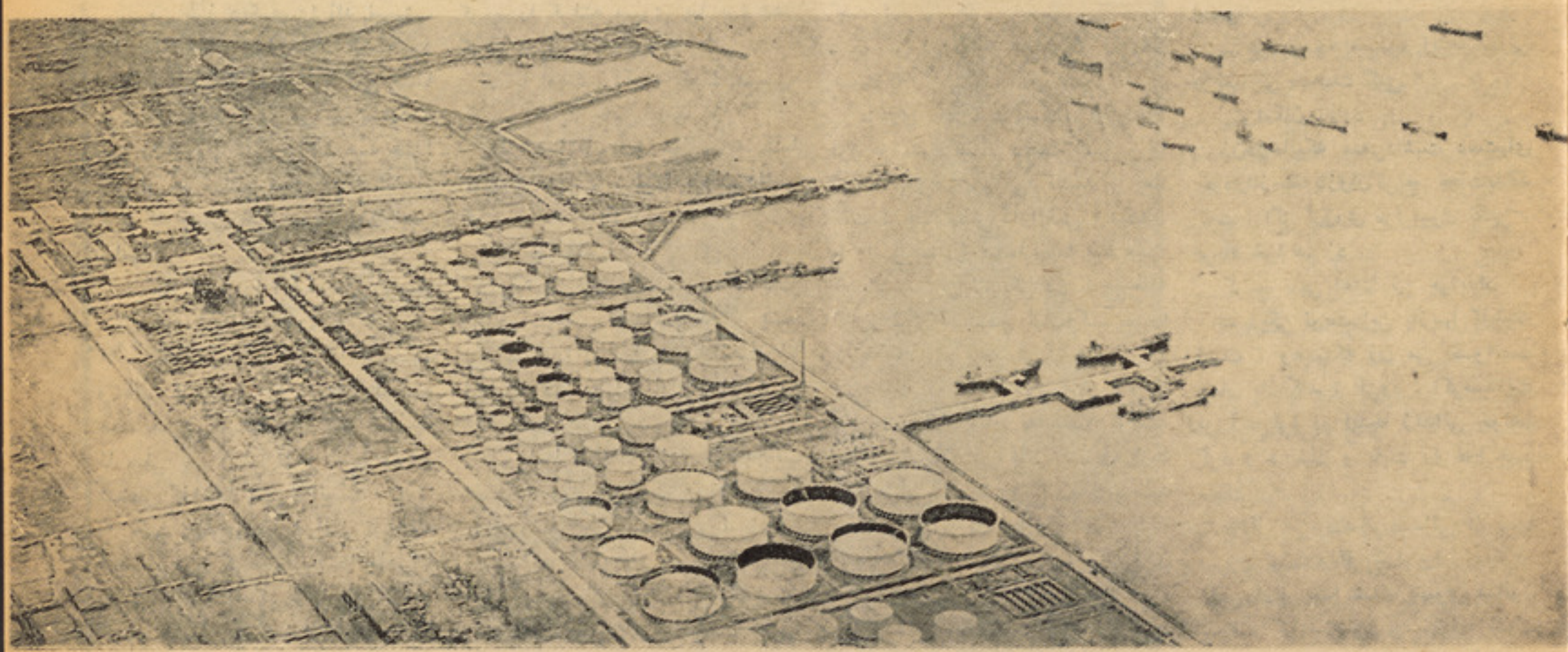

په ځینو هیوادو کی د تصفیه خانـوموجودیت دبیکارو خلکو شمیر کمو ی ځکه‌چه یوه بشپړه او مجهزه تصفیه خانه ځـه‌ناڅه دوه ملیون تنو کار گرو ، مهندسانو ,او متخصصینوته ضرورت لری.

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتور شهسوار

از اینجا با ماهمراه شوید

کریج عضو باز نشستهٔ سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس ازکشته شدن معشوقش «تسا» دریکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام اورا می گیرد وسپس ازشدت غصه به‌یکی از جزایر یونان آندراگی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. درهمین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به‌جستجوی او برآمده بااصرار اورا وادار میکند تابخاطر صیانت منافع انگلستان دریکی از جزایر نفت خیز خاور میانه ماموریت جدیدی را بپذیرد واز جان ناکسوس میلیونر یونانی وهمسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده وبه‌وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

تو از او چیزی می خری ؟

فلیپا رنگ تعجب بچهره ز ده گفت :

ـ نه ، خدا نکند . من تمام داد وگرفتم را در پاریس انجام میدهم . ازخوب لباس پو شیدن بسیا ر خوشم می‌آید . و لی پیا بااو معامله دارد .

همین لباسی که در بر دارد از زیر دست پوسه برآمده است . زیاد هم بدنیست توچه عقیده داری؟

ـ خیلی قشنگ است .

ـ خوشحالم که ا ینطور فکر میکنی . من تصور میکرد م از پیا خو شت نمی آ ید راستی ناراحت که نیستی ؟

ـ خیر ، چرا ؟

ـ پس چرا بمن لبخند نمیز نی

ـ اینطور صحبت کر دنت هیچ عاقبت خوب ندارد .

ـ من طرز دیگری را بلد نیستم. وباز مثل سایر پروردگان هالیود اینطور عادت کرده ام . و قتی با هری از دواج کردم می خواستم همه چیز را از سر شروع کنم همه چیز! ولی او هم معلمی برای من استخدام کرد که همین طرز حرف زدن رابمن بیاموزد .

ـ چه کسی را ؟ آیا عالی ترین پیس کورب کانتر بوری را ؟

ـ یك بانوی بسیار دا نشمند و ذکی انگلیسی را . بخیا لم هجد همین کو نتس از نظر د ر جهٔ فا میلی بود و لی تاثیر خو ب بر شخص گذاشته نمی توانست .

جفت دیگری هم به آنان نزدیك شده بود . کریج فلیپا را ماهرانه چرخی داد و اندکی از ز مین بلندش کرد . فلیپا بیخ گوشش گفت :

ـ مرد نیرو مندی استی .

ـ بسیار کار میکنم و این بمن نیرو میدهد . بعد تبسم خفیفی بر لب آورد .

فلیپا هم خندید وازین تبسم خیلی راضی بنظر می آمد و در چهره اش علی الر غم تمام سعی آن کو نتس هجدهم ، سادگی جای وقار را پر کرد .

وقتی دانس تمام شد فلیپا دست کریج را گرفته بسوی پیا برد ودر گوش او ز مزمه کرد :

ـ با اوپیش ر آ مد خوب کن. یك مرد باید چنین باشد .

بعد به آواز بلند خطاب به پیا گفت : عزیز م ، پیا باجان دانس کن . واقعاً استاد است .

پیا جوابداد :

ـ بکمال خوشی وهمینکه اورکستر دوباره بنواختن پرداخت به کر یج نزدیك شده دستها را بملا یمت بالا برد وخودرا در اختیار بازوان کریج قرار داده گفت :

ـ فلیپا درآنچه گفته حق بجانب است . خیلی خوب میر قصی. من برای رفتن به وینس بی صبرا نه انتظار می کشم .

ـ بهر حال خوش خواهد گذشت.

پیا خندید ورشتهٔ سپید و منظم دندانهایش بسوی کریج برق زد . مارك که در گوشهٔ باتاول مصرو ف صحبت بود با دیدن خندهٔ ز یبای پیا ، ابروها را بالا انداخت وگرمی صحبت شانرا اخلال کرد .

پیاپیس رقص را ترك گفت وبسوی عقب کشتی راه افتاد و بعد اززینهٔ اضطراری که به عرشه میر فت ، بالا شد . هیلی کو پتر آ نجا ر و بروی شان قرار داشت . کر یج گفت :

ـ پس در اینجا هیلی کو پتر هم هست .

ـ آری . درست است . ولی حالا فرا موشش کن . دست کریج را گرفته بطرف تاریکی کشید و بعد گفت : حالا کسی مارا نمی بینند. ما دانس خودرا اینجا ادامه مید هیم.

یك دستش را بگر دن کریج حلقه کر و لبان ملتهبش لبان کریج را یافته با تمام وجودش با مها ر تی استادانه که هر مردی را از ذ و ق می لر زاند ، او را به بوسه گرفت. اما دست دیگرش بسر عت ومهارت روی لباس کریج را گشت و بعد ازان بر شانهٔ او قرار گرفت .

کریج که ملتفت شده بود ز ن چیزی را در او جستجو میکند ، بروی خود نیاورد. فکر کرد شا ید می خواهد بفهمند مسلح استم یاخیر کریج گفت :

ـ از دانست خیلی خوشم آمد. واقعاً خوب دانس میکنی .

زن جواب داد :

ـ آه، نپرس دیوانه‌دانس استم . میدانی ؟

وقتی د ستهایش د گر بار، روی بدی مرد بگر دش در آمد ، کریج بازوان او را در حلقهٔ دستهای خود گرفت . این گرفتن زیاد سخت نبود و لی در هر حال طوری بود که زن دیگر نمی توانست دستهای خودرا آزادانه حر کت بد هد . کریج آ هسته بیخ گو ششی گفت : در اینجا نمی شود .

زن پر سید : چرا ؟

ودو باره خواست دستهایش را حرکت بد هد و لی موفق نشدو کریج بجواب پر سش او اظهار داشت :

ـ کمی بعد باید دگر باره باهری مذاکره کنم . مو ضوع کار در بین است .

ـ عزیزم چه میشود اینجا بمانی و بعد تر صحبت کنی ؟

ـ امکان ندارد .

زن درحالیکه سعی داشت دستهای خودرا ازحلقه بازوان کریج نجات بدهد گفت : اگر آرزوی مرا قبول نکنی ، فریاد خوا هم زد .

کریج بابی اعتنا ئی جوابداد :

ـ دیگر نوبت این بازیها گذشته است . وهمینکه زن می خواست دهان باز کند ، افزود : اگرصدایت بر آید ترا در اینجا زندانی خواهم کرد و د ست و پایت را خوا هم بست .

دراثر این تهدید صدائی از پیا بیرون نیامد و کریج او را ر هاکرد. وقتی ازاو جدا شده بسوی سالون میرفت کریج صدا ی خفیفی پشت سر خود شنید و لی نتوا نست تشخیص دهد آواز خنده بودیاگریه.

وقتی بمدخل د هلیزی که بسوی اتاق او میرفت ، رسید دید کا ملا خلوت است . پیش روی در وا زهٔ اتاق خود ایستاد . پارچهٔ نخ‌نشانی گم شده بود . گوش بدر چسپا نیده بدقت صدا های داخل اتاق‌را گوش داد . آواز حر کت خفیفی شنید . **بادقت وجودی‌صبوری‌منتظرماند. در عقب‌سرش آوازپائی روی زینه های** کشتی شنید و با خود فکر کـــرد دیگر گر یه و یا خندهٔ پیا تمام شده است . یك لحظه تصمیم گـر فت در را باز کرده باکسی که در اتاق او ست بصورت نا گهانی رو بـرو شود و لی زود ازین کار منصر ف شد. مطمئن بودکه همه‌چیزرا خیلی خوب پنهان کرده‌است . ا مـکـا ن نداشت بیگـا نه ئـی بتوانـد زود تپانچهٔ او را پیدا کند . از د هـلیز گذشته وارد سالون شد .

آنجا فلیپا تنها دیـده میشد . نزدیك یکی از پایه های تـــرا س استاده بروشنی هـای بنـدر گـاه می نگریست . همینکه بـر گشت خودرا باکریج رو برو یافت :

– آه ، تو هستی ؟ فکر میکردم مشغول درس ر قص دادن به پیـا هستی .

– بر عکس او بمن درس میداد .

در عین حال گو شش متو جـــه آواز خش خش خفیفی بود کـه ا ز **سوی درنیمه بـاز شنیـده میشد .** فلیپا پیش رفته آ نرا بست و گفت من از در های باز هیچ خـــو شم نمی آید . بالاخره منهم از خـــود اسراری دارم .

بر گشت و نگا هی پر معنی بـه عمق چشمان کریج دو خته گفت :

– پیا که چیزی ندا رد بتـــو بیاموزد . و یسکی میل داری ؟

– خیر ، متشکرم .

– درینصورت یك گیلاس برایمن درست کن . یـخ وویسکی جـــدا بـــا شد .

کریج خیلی زود فر مایش او را اجرا کرد . فلیپا گیلاس را گر فته با وضع ناراحتی بالا کشید وگفت :

– من همیشه این کاررا نمی کنم.

– معلوم است .

– هری از اینکه اینجا آمده ا م اطلاع ندارد .

– اما من خبر دارم .

– چرا نباید اینطور باشد؟ آخر و ظیفهٔ محافظت من بعهدهٔ شماست.

– مگر این من نبودم که و یسکی را برای شما دادم ، پس چرا با من سر جنجال دارید ؟

زن ، سر خودرا جنبانیده‌گیلاس خالی را به او داد و گفت: پرکن !

کریج در حالیکه گیلاس دوم را به او میداد ، اظهار داشت :

– مقصود تان چیست ؟ آ یا می‌خوا هید یك قهر مان شوید ؟

زن ، بانوعی خشم گیلاس‌را از او گرفته روی میزگذاشت. مشروب بروی میز ر یخت . چشمان آ بـی ر نگش از نفرت مالامال بود. کریج بدقت او راتماشا کرد . نـز دیك **مست شدن بود و رفتارش متعادل** نمی نمود . کریج به مهر بانی‌گفت:

– من باید شمارا بهتر بشنا سم و بدانم چه عا ملی است که مو جب ناراحتی خاطر تان میشود ؟

– نمی دانم ... خودم هم نمی – دانم . و یسکی هم دیگر جا ئـی را نمی گیرد آنرا هم بدست آ و ر ده نمی توانم .

– چه مدتی است آنرا ترك گفته اید ؟

– یکسال .وا ین‌برایمن بـــقد ر یك عمر طولا نی جلوه کرده است. **جان از شما خوا هش میکردم د ر** صدد نجات من نباشید .

دراینموقع در بازوناکسوس وارد شد . خیلی خسته و سا لخـور ده بنظر می آمد . روی یك کوچ طوری نشست گوئی که بزانو افتاده‌باشد نـــا لید :

– عزیزم ، یك‌قدح مشروب بمن

کریج خواست برود و لی د ید که فلیپا قبلا حر کت‌کرده وگیلاسی **راقی‌برای اودرست‌میکند. ناکسوس** گفت : یکی هم برای جان د ر ست کن عزیزم ! کریج گفت :

– من دادم .

ناکسوس گیلاس خودرا لاجرعه سرکشیده بهمسرش گفت : به او گفتم که به ونیس خوا هیم رفت :

فلیپا فقط به‌بالا افگندن شا نه هایش اکتفا کرد و لی کریج گفت:

– من نتوا نستم شمارا ازیـــن مسافرت منصرف کنم. شما حـتی فکر آنرا هم نکرده اید کـــه ا ین اشخاص چه مزا حمتهائی ممکن‌است برای شما بو جود بیاورند .

در همین اثنا دربازشد، پیاپدیدار گردید . کونت در حالیکه ظا هـراً بسیار مست معلوم میشد ، او را همراهی میکرد . بدنبال این دونفر مارك باسیما ئی اندیشناك وا ر د شد .

کریج به ناکسوس و فلیپاگفتار خودرا ادامه داد : آ نها مدتی است پی اینکار می گردند و تمام سعـی شان بر اینست که کار ها مطا بق میل آنها براه بیفتد .

ناکسوس با اطمینان ا ظـــها ر داشت :

– ولی این مرتبه بمیل آ نـــها نخواهد شد .

بعد روی کوچ دراز کشید. کریج بفکر حوادث نا مطلو بی افتاد کـــه ممکن بود در اثر یك لحظه غفلت ، اتفاق بیفتد . کو نت در این و قت صدای خود را بلند کرد :

– من مشروب می خواهم و لـی طبعاً به اجازهٔ شما .

ناکسوس جوابداد :

– تو سر گرم کار خود باش و مارا هم بگذار راجع به کار و بـار خود مان صحبت کنیم .

مارك سوی ول شروع به‌ساختن کو کتیل ها کرد . دستها یش می – لرزید و صدای بهم خوردن گیلاسها بگوش میرسید . کونت دو بـــاره بصدا در آمد :

– آری کار ! این چیز یست که بیش از هر چیز دیگرخوش‌انگلیسها می آید چنین نیست پیا ؟

پیا به او اخطار داد :

– لطفاً صدایت را قطع کن . مگر ممکن نیست در کار دیگران مداخله نکنی ؟

– مانند انسانها هستند و مثل انسانها حر کت میکنند ا ما و قتی بحث پول بمیان می آید ، شبیـه ارواح اسرار آ میز و مجهول می‌شوند .

مارك سعی کرد او را خـا موش کند .

– بخود بیا تاول . بخاطر خـدا دیگر جفنگ نگو !

کونت بسوی او بر گشته جواب داد :

– مارك عزیز ! من ترا خـــا رج مو ضوع میدانم . تو یك جنتلمیـن واقعی استی کریج جر عهٔ دیگری از

بقیه درصفحه۵۵

سلک سکرین جدیدترین شیوه در نقاشی

درهفته ایکه گذشت بیش از سی وپنج اثرنقا شی «سلک‌اسکرین» ازیازد هنر مند افغان در مر کز فرهنگی امریکا به نما یش گذا شته شد..

سلک اسکرین یا چاپ بوسیله پرده ابر یشمی از شیوه های جدید چا پ بشما ر رفته و آخر ین تحو لیست که در زمینه چاپ‌دستی رونما گردیده است.

سلک اسکر ین که سا بقاً دربین هنر مندان افغان بطور عملی راهی باز نکرده بود، به‌وسیله خانم تیسی هیسلر هنرمند امریکائی ونقا شان افغان طی دو هفته کار عملی، در ستد یوی نقاشی مرکز فرهنگی امریکا به منصهٔ اجراگذارده شد. میر من هیسلر که در رشته سیری گرافی‌تخصص دارد،رهنمایی ور کشاپ را عهده دار بود.

سلک اسکرین آمیختهٔ است ا ز کار هنر مند ویك دستگاه کو چك چاپ دستی که شباهت بسیار به کار گاه با فت متعلمین مکتب دا رد. روی این کار گاه ازیك پرده‌ابریشمی پوشانیده شده است.

خطوط بر جستهٔ اثر ی را که هنرمند بو جود می آورد در کارگاه تعبیه نموده و پس از گذا شتن یك ورق ستنسل و رنگ در روی پرده ابریشمی با بکار بر دن طر یقه‌خاص چاپ اثر مورد نظر بد ست می آید

در سلك اسکرین میتوان از تخنیك های مختلف استفاده نموده مثل ستنسل از کاغذ ستنسل گلو «سرش» پا ستل، تو ش و فلم وغیره.

واما در ور کشاپ مر کز فرهنگی از تخنیك های ستنسل کا غذ ی، ستنسل سر شی، ستنسل تو ش وفلم مایع کار گر فته شده است ومطابق شرایط ور کشاپ هر آرتیست مکلف به چاپ یك اثر در هرکدام از اصول چهار گانه بوده اند.

میر من هیسلر در مورد نقا شی سلك سکرین و شیوه کار هنرمندان افغان گفته است:

بعد از دوهفته کار دریك ساحه جدید با و سایل جدید آنچه‌آ فریده ذهن و سر انگشتان هنر مندان افغان است بیا نگر مو فقیت و تسلط در کار آنها ست. باوجود یکه برخی از این آثار از نظر تخنیك سیری گرافی کامل هم نیستند ولی هر آرتیست توا نسته است مفکوره اش‌را با روش سری گرافی بخوبی ارائه دهد.

بعضی از چاپ ها بطور مشخص خوبست. که این خوبی‌هم از نقطه نظر تخنیك وهم از نظر آرت، در ین آثار بخوبی مشهود است.

بناغلی محمد اسرائیل رو یا که یکی از نقا شان خوب واز هنر مندان چیره دست‌است دریك‌گفتگوی کوتاه در مورد سلك اسکر ین گفت:

آخرین تحو لی که در زمینه چاپ دستی رو نما گردیده، نقا شی سلك سکرین است که در پهلو ی سائر شیوه های نقا شی بو سیله چاپ،چون، لیتوگرافی، حکاکی روی چوب و با تیك از آن استفاده‌میشود ولی سلك سکرین از جمله شیوه‌های است که چه از نظر خو بی در چاپ وچه از نظر آ سا نی کار وزیبا یی مورد توجه زیاد هنر مندان وا قع گردیده است.چون آثارسلك‌اسکرین از زیبایی زیاد بر خور دار ا ست مو سسات بزرگ تبلیغا تی‌بمنظور اشاعه اعلانات، روی جلد ها ،نشر پوستر ها، پستکار تها و غیره ازآن استفاده می کنند. زیرا هنر مند تواند از یك اثر مورد نظر هزا را ن پارچهٔ همگون را بو سیله چا پ پرده ابریشمی بو جود آرد.

هنر مندا نی که طی دو هفتهٔ‌کار عملی در مرکز فر هنگی امریکا سی و پنج اثر خ ویش را به‌نماش گذا شته اند عبارت اند از :

محمد اسرائیل رو یا- عبدالله نوید، عنایت الله شهرانی، جیلا نی، محمد ظاهر طا هری، مخمد ها شم، محمد میکائیل، سیدانور، تیمورشاه محمد شعیب و عبدالمحمد امینی .

یکی ازهنرمندان افغانی حین چاپ‌روی پرده ابریشمی

راپور از (طنین)

امسال یک ملیارد افغانی برای خریداری پنبه تخصیص داده شده است

مشکل کمبود تکه چطور حل خواهد شد؟

بعدازین درخریداری پخته، ازطرف شرکت ها اقدامات جدی‌تری صورت‌خواهد گرفت. باتاسیس دوفابریکه نساجی تقریبا ۹۰ فیصداحتیاج داخل رفع میشود . ..

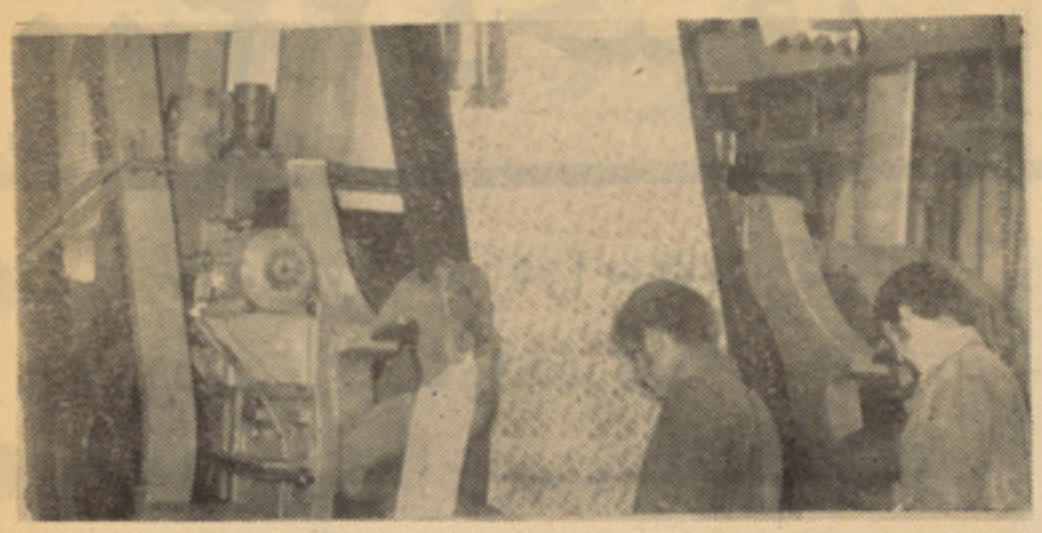

مجلهٔ ژوندون همیشه کوشیده است تاداغترین وتازه ترین موضوعات روز راتهیه وبرای آگاهی ومعلومات مزید خوانندگان‌تقدیم دارد .

درین اواخر که سروصدای زیادی درقسمت خریداری پنبه بگوش میرسد . خبرنگار ژوندون درصدد آن شد تا راپوری‌درین زمینه تهیه دارد تاخوانندگان ژوندون راازنحوه وچگونگی خریداری پخته مستشعرساخته باشد .

وقتی میخواستم اولین پرسشم را درمورد خریداری پخته بارئیس صنایع وزارت‌معادن وصنایع مطرح سازم نظرم رالستی جلب نمودکه رئیس صنایع بعداز تفتیش وبررسی مغازه های فروش تکه نساجی عدهٔ از مغازه داران راجریمه نموده بود .

پرسیدم :

ـ این لست چیست ؟

گفت :

ـ این لست راهم اکنون ترتیب داده‌ایم که یکعده ازمغازه داران ازیك هزار تاپنجاه هزار افغانی جریمه شده اند .

گفتم :

ـ چراجریمه ؟

درحالیکه ورق هارابمن نزدیك میکرد گفت :

ـ اشخاصیکه گران فروشی نموده یابل نداشته ویاهم لوحهٔ دوکانش نبوده هرکدام به اندازهٔ جرمش جریمه شده است .

ـ معذرت میخواهم ، لطفادرموردخریداری پنبه وپولی راکه وزارت معادن وصنایع برای این منظور تدارك وبدسترس شرکت هائیکه پنبه می خرند گذاشته ، معلوماتی برای خوانندگان ژوندون عرضه کنید .

ـ امسال برای خریداری پخته از ولایات شمال وغرب‌کشورمجموعابه قیمت یك میلیارد افغانی پنبه خریداری خواهد شد . که یك مقدار آن به مصرف فابریکات داخلی رسیده ومقداری ازآن به خارج صادرخواهد شد .

پرسیدم :

ـ درگذشته پنبه بدون در نظر داشت مصارف واحتیاجات داخلی بخارج صادر میگردید .

امسال چه تصمیم درزمینه گرفته شده؟

بناغلی توفیقی درحالیکه دوسیه های روی میزراورق میزد گفت :

ـ درگذشته خیلی کارها راشرکت های مختلفه ای پخته خودسرانه انجام میدادند مثلا وقتی پول نقد ازطرف وزارت معادن وصنایع تهیه میشد بدون آنکه پول مذکور دربدل پنبه به زارعان ودهاقین توزیع گردد حصهٔ زیاد آن برای خرید پوست ویاچیزهای دیگربکار انداخته میشد ودر مقابل زارعین بعد ازسپری نمودن زمستان وکشیدن انتظار زیاد موفق بدریافت پول می گردیدند . ویااینکه شرکت های موصوف پنبهٔ سورت اول راازدهاقین بی‌واسطه به سورت دوم و سوم می گرفتند که ازین ناحیه مفاد زیادی نصیب شرکت های پنبه میگردید .

ازطرف دیگر پنبه رابدون در نظر داشت احتیاج داخلی بخارج صادر میگردید ، زیرا مفاد آنها در صادرات زیاد تر متصوربود .

امسال وزارت معادن وصنایع تصمیم دارد تا جلو همچو اعمال سورا گرفته وبا درنظر داشت مصارف واحتیاجات داخلی اجازه صادرات رابخارج خواهد داد وهم پنبه‌ای رابرای صادرات در نظر گرفته که هم ازبرای فابریکه داخلی مفید باشد وهم به قیمت زیاد تر بفروش برسد .

درمورد توزیع پول برای دهاقین چنین تجویز گرفته شده که هیات های منظم از طرف این وزارت به همکاری والیان تعیین گردد تا باین طریق شرکت ها مستقیما کنترول ومراقبت شوند . این راهم باید تذکر دادکه صادرات پنبه تاچند سال دیگر بکلی ازبین رفته بجای آن توفیق خواهیم یافت تابه عوض پنبه نخ وصحن صادر کنیم تاازیکطرف برای مردم ماکار خلق شده واز جانبی عواید در قسمت فروش بالا برود چه قیمت نخ وصحن به مراتب بلند تر از پنبه است .

میپرسم :

ـ قرار است دوفابریکه جدید نساجی در کندهار وهرات احداث گردد، لطفا بفرمائید که این دوفابریکه سالانه چه مقدار پنبه را بمصرف رسانیده وچند فیصد مشکلات داخل کشور را از ناحیه تکه مرفوع خواهد ساخت ؟

بناغلی توفیقی رئیس صنایع وزارت‌معادن وصنایع بجواب چنین گفت :

ـ ازنظر داشتن مواد خام مخصوصا در صنعت نساجی کشور ماخیلی غنی است زیرا مابرعلاوه احتیاجات داخلی در هر فرصت مازادی برای صادرات داریم ، مثلا بااحداث این دوفابریکه که تقریبا نود فیصداحتیاجات کشور را مرفوع خواهد شد ، اگر تولیدات پنبه درکشور به همین سطح قرار داشته باشد بازهم درحدود هشت الی ده هزار تن برای صادرات خواهیم داشت .

امسال توسط شرکت های مزار شریف ، کندز ، هرات ، وهلمند پنبه خریداری میشود که تنها سپین زرکندز ۴۲ هزار تن پنبه خریداری خواهد کردکه پنبه محلوج آن ۱۴ هزار تن پنبه خالص خواهد بود .

وی گفت :

بعداز پنج سال اصلا به تکه های خارجی ضرورت احساس نخواهد شد زیرا به‌اساس پلان مطروحه بعداز پنجسال صد درصد احتیاجات توسط فابریکه های داخلی تهیه وتدارك خواهد شد .

بناغلی رئیس صنایع چون از تکه ها وکمبود آن سخن بمیان آمد، لطفا بگوئید که برای رفع‌کمبود تکه دربازار از طرف وزارت معادن وصنایع کدام تجویزی دردست است یاخیر ؟

ـ بلی، وزارت معادن وصنایع از طریق نساجی های مختلف بابلند بردن سطح تولید مشکلات راازدکی کاهش خواهد داد مثلا اگر نساجی بلخ رادرنظر بگیریم این فابریکه درگذشته اصلا فعالیت نداشت ، کنون‌که روزانه سیزده هزارمتر تولید میکند در آیندهٔ قریب روزانه تا ۲۲هزار متر تولیدات خودرا بلند خواهد برد .

باوجود آن چون کمبود در بازار احساس میشود وزارت معادن وصنایع باتورید یك مقدار تکه ازخارج به زودترین فرصت این مشکل راازبین خواهد برد .

درین اثنا نمونه های تکه راکه بالای میز قرار داشت بمن نشان داده وچنین ادامه داد :

ـ همین چند تکهٔ راکه می بینید برای ماقیمت داده شده باوجود بلند بودن قیمت آن مشکلات مردم رارفع خواهد کرد .

قیمت کالا درتمام مارکیت های بین‌المللی بلندرفته مثلاتکهٔ راکه نساجی های داخلی به ۱۴ افغانی عرضه می کنند قیمت اصلی همان تکه رافابریکه های خارجی ۴۰ افغانی نرخداده اند ، به این اساس هیچ تاجر نمی تواند تکه راوارد کند .

ـ بناغلی توفیقی لطفا درمورد سفر اخیر خویش اندك توضیحات لطف کنید .

ـ فدراسیونی بنام تقویه و انکشاف استخدام منطقوی دربنکاك مرکز تایلند دو سال قبل به میان آمده وهدف آن اجتماع همه کشور های آسیایی بود تا در مورد انکشاف وتوسعه استخدام، بهتر شدن وضع کارگر وغیره صحبت شده وتجاویزی درین مورد اتخاذ گردد .

افغانستان برای اولین باردرین کنفرانس اشتراك ورزیده ودر جلسات آن پیشنهادات که برای بهبود وضع کارگر ، تثبیت مزد، وقت کار وسایر موضوعات از طرف هیات افغانی بیان شد مورد استقبال همه قرار گرفت .

۲۳۰۰ دختر و پسر با اضطراب و هیجان

راپور از عزیز (اورمی)

● ۱۴۰۰۰ دختر و پسر در امتحان کانکور پوهنتون شرکت خواهند کرد

● یکتعداد پسران از عقب شیشه صنف به رفیق شان چیزی میگفتند و بعد . . .

یکتعداد از پسران قبل از شروع کانکور

لحظه های امتحان، لحظه های ترس وهیجان است، درین دقایق است که شاگردان وفارغان مکاتب نتیجه و محصول زحمات چندین سالهٔ شان را می گیرند . بدین ترتیب بیش از ۲۳۰۰ دختر و پسر پشت میز های امتحان کانکور قرار گرفتند. تا معلوم شود برای چه کسانی چانس ادامه تحصیلات عالی میسر میگردد. از ینرو اهمیت این آزمایش بیشتر از امتحانات دیگر یست که متعلمان در طول دوازده سال تعلیمی سپری کرده اند.

ترس از پذیرفته نشدن و عدم آشنایی به سیستم امتحان کانکور، ترس از اینکه از زحمات دوازده ساله نتیجه مثبت گرفته نشود وبالاتر از همه دور شدن ازهمصنفان ودوستانیکه چانس شامل شدن به پوهنتون برایشان میسرمیگردد. اینها اندیشه ها و تفکراتی است که دختران و پسران به آن میاندیشند.

یکتعداد زیاد از دختران و پسران بیصبرانه منتظر فرا رسیدن امتحان کانکور هستند دسته ای از دختران دور هم حلقه زده اند و با هم راجع به کانکور و چگونگی سوالات گفتگو های دارند . در چهره های شان ترس واضطراب ازامتحان خوانده میشود.

بعضی ها امید وار و مطمئن هستند و با صدای بلندی خنده سر میدهند. عدهٔ هم مشغول مطالعه ومرور کتابهائیکه در دست دارند هستند. حق با آنهاست باید بخوانند وباید بترسند . ترس از اینکه چانس خود را از دست داده ودر امتحان کانکور رد شوند. یکسال انتظار وحق یکبار دیگر کاندید شدن برای کانکور وشامل نشدن به پوهنتون واقعا تاثیر انگیز و ترس آفرین است .

پسران و دخترانیکه تازه وارد ساحه پوهنتون میشوند، میکوشند دوستان شانرا بیابند. اکثریت این تازه واردان با محیط پوهنتون آشنایی ندارند.

همینکه دختر و یا پسری یکی از دوستانش را می بیند پیش ازاینکه تشریفات معمولی واحوالپرسی را انجام دهند. این سخنان بزبانش جاری میشود:

تو درس خواندی..؟ کدام مضمون را بیشتر خواندی...؟ چطور خواهد شد؟

دختری با عجله از تکسی پیاده میشود. خیلی مضطرب است مثل اینکه چیزی را گم کرده باشد باشتاب بدون اینکه بفهمد کجامیرود اینطرف وآنطرف میدود .

باو نزدیك میشوم و پس ازانکه خودرا معرفی میکنم.

میگوید:

خیلی ناوقت رسیدم. شاید امتحان شروع شده باشد...

ـ عجله نکنید هنوز برای امتحان وقت دارید.

ـ میگوید: چیزی از من می پرسید ؟

بلی! چرا اینطور مضطرب و پریشان هستید.

ـ من با وجودیکه زیاد درس خوانده ام ولی با آنهم می ترسم. من همیشه از امتحان ترس داشته‌ام.

ـ خوب امتحان که ترس دارد ولی اگر درس خوانده باشید، نباید ترس را بخود راه بدهید. برای اینکه سوالات را خوب حل کنید باید خونسرد و آرام باشید.

ـ ولی...

ـ ببخشید اسم شما چیست؟

ـ نامم نیلوفر است.

ـ بکدام پوهنځی میخواهید شامل شوید ؟

ـ حقوق و علوم سیاسی. من به مضامین اجتماعی علاقهٔ فراوان دارم.

ـموفق باشید

آنطرف تر پسر جوانی سخت مشغول مطالعه است. او با عجله خطوط کتاب را ازنظر می گذراند. ارزش زمان درین دقایق کوتاه برایش اهمیت ده چندان دارد.

خودم را نزدیکش میرسانم ومیپرسم.

کتابی که در دست دارید رهنمای کانکور است؟

ـ خیر، اطلاعات عمومی است.

ـ ولی درین لحظات کوتاه که چیزی برای شروع امتحان نمانده چیزی دستگیرتان خواهد شد؟

ـ اگر فایدهٔ نمیداشت، هرگز نمی خواندمش.

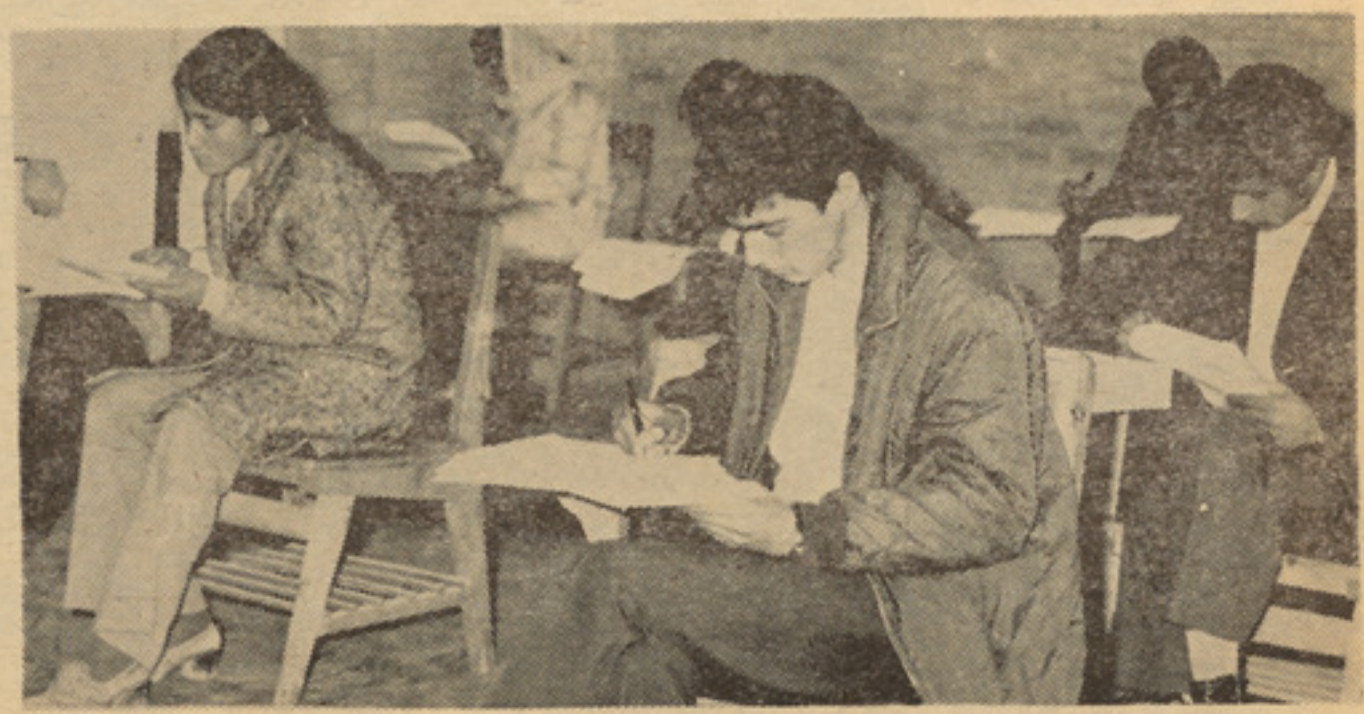

پسران ودختران با دقت زیادسوالات کانکور را حل میکنند

پشت میز امتحان کانکور قرار گرفتند

در آخرین دقایق قبل از شر وع امتحان یکی از کا ند یـدان آ غا ز کانکور را اعلام دا شت «کارت های تانرا باخود داشته با شید و بصنف های تعیین شده تشریف ببرید.»

عقربه ساعت درست ۹ بجه قبل ازظهر را نشان میداد، همه شتابان به صنف ها رفتند ساعت ۹ بجـه وده دقیقه اولین دور امتحان کا نکور آغاز میشود. فار غان مکا تب اعـم از پسر و دختر در چو کی ها یشان قرار گر فتند ولی تا بحال مشوره‌ها و سوالات شان از همد یگر پا یان نگر فته است.

هنوز عدهٔ از پسران در دهلیز ها دیده میشوند.

از آنها می پر سم: شما هـــم کاندیدان کانکور هستید؟

ـ ما محصلـیـن پو هنخـی طب ننگر هار هستیم. بخاطر ر فـقا ی خود بکابل آمده ایم تا بینیم با چـه نتیـجهٔ از صحنه امتـحا ن خـارج میشوند.

در نزدیکی اد یتو ریم پو هنتو ن صنف های تد ریسی دریك رد یف پهلوی هم موقعیت دارد. درروزهای صنوف داری شیشه است بطور یکه از بیرون دیده میشود صحنه‌امتحان رامشاهده کرد.

یکتعداد پسران خود شا نرا بـه آئینه چسپا نده اند و برای رفیق شان که در نز دیکی در وازه‌نشسته است چیز های میگو یند وآن بچـه بیدر نگ گفته های آنها را یادداشت میکند.

از آنها می پر سم: آواز تان از شیشه میگذرد؟

یکی از آنها میـگـوید: منظوری دیگری نداشتیم فقط می خواستیـم سیستم امتحان را بلد شویم چو ن سال آینده نو بت ما ست. درهمین گفتگو بودیم که شیشه های در وازه را از داخل با کاغذ سفیدپوشاندند.

بعد برای اینکه از جریان کانکور مطالبی تهیه کرده با شم داخل یکی از صنف ها شدم. یکی از اعضا ی امتحان برایم در مورد امتحان چنین توضیحات داد امتحان کانکور شامل

دختری درحال گذراندن کانکور

نداشتند.

چند بخش است. در مر حله او ل امتحان مضا مین ریاضیات، علو م طبیعی و اجتما عیات اخذ می گردد وشا گردان که امتحان را ساعت ۹ بجه وده دقیقه آغازکرده‌اند تاساعت یازده بجه وپانزده دقیقه برای حل سوالات مضا مین مزبور وقت‌دارند وبعدبرای‌شان پانزده دقیقه‌تفریح‌داده میشود.

مرحـله دوم، امتحا ن استعـداد است که مشتمل بر مسایل تحلیل اشکال و سلسله اعداد است کـــه نیم سا عت وقت در اختیار شاگردان گذاشتته میشود.

قسمت سوم، امتحان لسان است که از ساعت ۱۲ الی ۲ بجه و ۴۰ دقیقه ادامه خواهد یافت.

وی گفت: شـــا گـــردان طـی امتحا نا تیکه در سا لهای گذ شتـه داده اند اکثراً اشتباهی را مر تکب شده اند. باین‌معنی‌که سوالات‌مربوط پوهنخی های انتخابی شانرا حـل و بقیه سوالات را نادیده گرفته اند که این موضوع به نقص شان بوده است.

ساعت ۱۲ بجه و ۴۰ دقیقه است پارچه های مر حله اول امتحان جمع میشود و تفریح را اعلام میدارند.

بازهم حـــلقه های از پســران و دختران تشکیل میشود ودر مـورد امتحان بین آنها تبادل نـظر ها ی صورت می‌گیرد. بعضی ها خند ا ن و سر حال هستند و بر خی هـــم سخت آشفته و نا را ضی بنـــظر میر سند.

عده ای هم کـه مثل من سخـت گرسنه هستند به کا نتین میرو ند وغذا را با اشتهای تمام با عجـلـه می بلعند. در کا نتین یکی از پسران از رفیقش می پرسد : بزرگتریـن کشور صا در کننده برنج، کد ام مملکت را نو شتی؟

ـ اندو نیز یا... اینطور نیست؟

ـ اشتباه کردی تا یلند است.

درائر تما سیکه با یکتعـداد ا ز کاندیدان گرفتم آنها عقیده داشتند که سوالات مضمـــون اجـتما عیات آسان بوده و لی برای حل سوالات ریاضیات وقت کمی داشتند .

مر حله دوم امتحان شروع شده است من و عکاس مجله در جمنازیوم پوهنتون هستیم داو طلبا ن کانکور مصروف حل سوالات امتحان‌هستتند وازطرف هیأت کنترول امتحان‌سخت تحت نظر قرار دارند.

در پو هنخی انجنیری و قتـــی عکاس مجله میخوا ست عکسی ا ز جریان امتحان بر دارد رئیس‌پوهنخی مانع عکس بر داری شد او میگفت: ممکن است از پارچه ها عکس‌بردارید ودر بـیرون عـکس را بـد سترس دیگران بگذارید ما در حا لیکه ا ز جریان امتحان در صنوف دیگـــر عکسهای گر فته بودیم، اصلا همچو ذهنیت‌نزد ما خلق نشده بود. ولی وقتی نخوا ستند عکس ازین صنف بر داریم آنجا را ترك گفتیم.

پس از پا یان مر حله دوم امتحان بسیاری از متعلمان غمگین و گر فته بنظر می ر سید ند و قتی علت ر ا جویا شدم . یك تعداد آنهـا گفت که به سیستم تست آ شنـا یـی نداشتند.

روزنه ای بسوی تاریکیها

یاد داشت از: لیلا ـ تنظیم از دیدبان

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

لیلای عزیز!

قصهٔ غم انگیز ترا خوا نـد م ،راستی غم تو بزر گتر از هر د رد دیگر یست که در جریان ز ند گی ،آدم باآن موا جه میشود.

ولی لیلای عزیز تو نبا ید زیاد دراین مورد بیند یشی. برای اینکه تو بو تهٔ کو چکی از گلزار سا د گـی بودی و دیگران نیز از نظر تو ساده جلوه میکردند و همین پاکی توباعث‌شد که فریب بخوری،فریبیکه برایت درد ناك اسـت ولی بهـیچ صورت‌تو گنهکار نیستی.

ببین لیلا! من آدم های زیادی رادرزندگی میشنا سـم کـه لغزش کوچکی آنها را در منجلاب بد بختی‌ها کشانده است و لی‌آنها انسانهای مصممی بوده‌اند. تصمیم گرفته اندودر صدد آن شده اند تا دو با ر ه جایی بـرای خود در زندگی بـازنمایند. زیرا اشتباه نخستین گنا ه نیست. تکرار اشتباه گناه است وزخمی است التیام نا پذیر .

سعی کن خود ت را قانع بسازی‌واینکار به آسانی برایت میسـر خواهد بود در صو ر تیکه بتوا نی‌درست فکر کنی. زندگی نبرداست، نبرد و مبارزه با حوادث. وکسانی‌درین مبارزه پیروز خوا هند شد که مقاومت داشته با شند.

کریمه ـع

عمه خمیده تر از همیشه از اتاق بیرون میرود، مثل اینکه، کو هـی روی شانه هایش سنگینی کند قدم بر میدارد، شا ید هیچو قت‌بفکرش نمیر سید که از طرف من چنـیـن رفتاری با او شود. او که میخواست اختیار اداره زند گی مرا بـد ست داشته با شد و هر چه میخوا هـد بامن بکند، با عکس العملی این چنین غیر منتظره رو برو شود، آنهـم ازطرف کی؟ از طرف من که خیا ل میکرد چون گنجشکی در چنگا لش اسیرم و توا نا یی هیچ عـملی را ندارم.

صبر میکنم تا عمه از اتاق بیرون برود، آنوقت دررا می‌بندم و دوباه خودم را روی تخت می اندا ز م وبه آینده فکر میکنم. به‌شب‌وبه روزیکه بعد از این خواهد آمد وبه آنچه که من با یستی بکنم.

چیز یکه بیش ازهمه ر نـجـم مید هـد و بر ا ی مـن معـما ی لاینحلی شـد ه است، کار هـا ی عمه است. درگذشته هرگز در این مورد فکری نکرده بودم. اما بعد از حادثه خانه محسن خان عمه ووجود عمه وبلایی که بر سرمن آورده بود یك لحظه آرا مم نمیگذا شت. چر ا باید او اینکار را بکند؟ چرا او با ید مرا مانند طعمهٔ بـدام محسن خا ن بیندازد و سیه روز و بد نام و سیه کارم بکند؟ چرا؟ عمه در وا قع مرابه منجلاب فساد کشانده بود. مرا به راهی کشانده بود که ... آهـی میکشم و میخواهم از خودم و ا ز فکری که مغزم را انبا شته ا ست بگریزم. بخودم و عده مید هم کـه در آینده این مو ضوع را خو ا هـم فهمید وباید هم بفهمم بهمین جهت از جایم بلند میشوم واز اتاق بیرون می آیم. این بهترین راه‌است نبا ید تنها با شم. تنهایی آدم را دیوا نـه میکند. آنهم آدمی مثل من را که در چاه عمیق و پر از لجن سیه رو زی سر نـگون شده است. از راهرو میگذرم و قدم به اتاق دیگر میگذارم، به‌اتاقی که سیما درآن است.

همین که قدم به داخـل ا تا ق میگذارم، میبینم سیمادرگوشهٔ روی دو شك نشسته است و غذا میخورد غذا نمیخورد، در حقیقت خود ش را بایك تکه‌نان و مقدار سبزی خشك وکم رو غـنـی که از چا شت مانده است، بازی مید هد. عمه خشمگین وبی اعتنا به پشتی تکیه داده است وحتی نگاهی هم بصورت من نمـی اندازد. صبر وتحمل‌وبرد باری‌سیما دیوانه ام میکند. با عجله باونزدیك میشوم، سرش را در بغل میگیرم ومیگو یم:

ـ سیما! صبرکن. تو نباید ...

عقده راه گلو نم را می بندد و برای اینکه سیما چیزی نفهمدساکت میشوم و سبزی و نان‌را ازجلو ش دور میکنم، وبا کو شش فر ا وا ن سعی میکنم لـحـنم عادی با شد و میگویم:

ـ صبر کن! ما غذای دیگری می خوریم ، تخم را دوست داری ؟

چشما نش از خو شحا لی برقی میزند و میگو ید:

ـبلی.

میگویم:

ـ بسیار خو ب.

آنوقت از جایم بلـنـد میشوم و وبطرف عمه میروم. این بهتر یـن فرصتی است که او بفهمد، و ا قعا بفهمد که من دیگر او شو خـی نمیکنم.بایدبفهمد که دیگردراین‌خانه احترامی ندارد، و اگر میل دارد که در این خانه با شد با ید اطاعت کند آنهم اطاعت از من واز حر فهای من این تنها راهی است که من میتوانم از او انتقام بگیرم و تحقیر ش کنم.

وقتی رو برو یش می ایستم،اوهم چنان بی اعتنا در جا یش نشسته است و چشم بگو شهٔ اتاق دو خته است صدا یش میکنم:

ـ عمه!

باز تکرار میکنم:

ـ عمه !

اما حرفی نمیزند ودر عو ض چین پیشانی اش را بیشتر میکند.

من دیگر صبر نمیکنم وبا لگدبه سینه اش میکوبم، آن چنا نکـه انگشتان پایم از بر خورد با قبرغه های خشکیدهٔ او درد میگیرد.ناگهان عمه،مثل کفتار تیرخورده‌زوزه‌میکشد وخودش را به یك پهلو می اندازد وبالحن شوم و تر س آوری، تکرار میکند:

ـ مردم ، خدا یا مردم.

اما خشمی که مرا بلرزه درآورده است با ناله و استغاثهٔ او تسکین نمی یا بد و حتی بیشتـر میشود. درست هنگا میکه چنگ به موهایش می اندازم، سیما خو دش را بمـن میرساند وبا دستان لطیف وکوچکش دستم را مـیکشد وبا التـما س میگوید:

ـ لیلا! لیلا! تره بخدا...

بعد میبینم دو قطـره اشك از دو گوشه چشمش روی گونه ها یش می غلتد و تاکناره های دهنش‌پائین می آید.

حالت سیما،، در ما ندگی والتماس سیما سستـم میکنـد، قدرت و توا نایی ام را میگیـرد. مو ها ی نفرت انگیز و خا کستری ر نـگ عمه ازمیان انـگشتانم رها میشود ومن همانجا میمانم. هنوز در ست نفهمیده ام چه کرده ام و چـه میخوا ستم بکنم؟ وقتی سیما مر ا بطرف خودش میکشد واز آنجادورم میکـنـد، مـقا و متی نمیـکنم . عمه، هنوز زوزه میکشد و هنوزناله میکند، ناله هایش بریده بریده است مثل اینکه میخوا هد زیادتر از آ ن دنباله اش را نگیرد.

سیما هنوز مضطر ب است،هنوز ترس دارد، ومن برای اینکه آرا مش کنم و به تر س و نا آرا میش پا یان دهم، خم میشوم و رویش را مـی بوسم و میگو یم:

ـ تو همین جا باش. فقط چنـد دقیقه، من میـروم بـیـرون و زود بر میگردم. بعد باهم شام میخو ریم. فقط من و تو .

سیما سر ش را بعلا مت موافقت تکان میدهد وبرای دلخو شی من، یعنی حتما برای دلخوشی من‌لبخندی میزند، لبخندی که‌حس‌میکنم زو رکی است.

سیما و عمه را با ناله ها ی‌بریده بریده اش تنها میگذارم واز خانـه بیرون میروم، میروم تا برای شا م چیزی تهیه کنم... من دیگرتصمیم خودم را گرفته ا م . ناتمام

هنرمندان خبرساز

زرغونه (نیلوفر- بنفشه)

زرغونه رفاه هنر پیشه تیاتر ورادیوکه‌فعالیت هنری او روی ستیژ بنام «نیلوفر» ودر رادیو بنام بنفشه رفاه جریان دارداز

جوانان پر استعدادی است که میتوان‌به آینده درخشان هنری او امیدوار بود.زرغونه

در درامه های کچری قروت عشاق ابله واپارتمان بازی کرده‌همچنان در تعدادزیادی

از رادیو درام ها وداستانهای دنباله دار رادیو نقش هایی داشته است .

زرغونه رفاه متعلمه مکتب عایشه درانی است وبارادیو در قسمت تمثیل درامه‌هاقرار

دادی عقد نموده است .

زرغونه رفاه که بیشتر درنقش های کمیدی ظاهر شده خودش‌نقش های تراژیدی

را می پسندد او باوجودیکه بیش از ۲۰ سال ندارد بعضا نقش زن های مسن‌را مؤفقانه بازی میکند.

هنر پیشه معروف بلغاری

استیفن دانا ئیلوف هنر پیشه معروف‌بلغاری که در اکثرفلم هانقش های عمده داشته است هم اکنون مشغول بازی درفلم جدیدی می باشد که با مصرف زیاد تهیه میگردد.

این هنرمنددرفلم فرشته هاهم بازی‌کرده‌است‌اماشهرت زیاد او در سلسله فلم های‌تلویزیونی حاصل شد که در هشت قسمت تهیه شده‌بود درین سلسله او نقش یك‌پارتیزان‌قهرمان بلغاری را ایفا میکرد.استقبال بیسابقه مردم ازین سلسله باعث آن‌شدکه دایرکتران این‌سلسله هشت قسمت‌دیگر رانیز میخواهند تهیه کنند .

درعکس آرتیست مذکور در یکی از قسمت های‌آن‌فلم تلویزیونی بنام (دوگیتار) دیده میشود.

فلمی ازروی یک ماجرای حقیقی

درجنگ عمومی دوم به اثربمباردمانوانهدام یك‌تعمیر بزرگ درپولند هفت نفردریك زیرزمین تاریك و مرطوب‌زندانی‌شدندوبصورت خیلی پرماجرا با مرگ دست‌وپنجه‌نرم کردند، این هفت نفردر شرایط خیلی دشوار چندین روز در آنجا زندانی ماندند، موقعی که‌نجات دهندگان موفق‌شدند آنها رانجات دهندو نفرشان بکلی کورشده‌بودند که‌یکی از آنها از خوشحالی دفعتا و دیگری در شفاخانه‌مرد نویسنده فرانسوی ژان پل کلیبر از روی این‌ماجراسناریوی‌نوشت که آنرا دایرکتر انگلیسی کلیف رایس بشکل فلمی درآورد درنقش های عمده‌این‌فلم شارل از ناوروپیتر سلرزوپیر اوسکار سن بازی کرده اند .در عکس شارل از ناور را درفلم زندان مرگ مشاهده میکنید.

اوپرای سکسی

تیاتر شهری نیویارك معروف به(اوپوگانی) اثر معروف او پرایی بنام تاجگذاری پوپیه اثرمونتی وردی را بشکل‌مسخره درآورده‌است‌زیرا این اوپرا راموقعی که‌بمعرض نمایش گذاشتند سکس رابصورت اغراق آمیز درآن وارد کردند. آرتیستی که نقش زن را بازی می کرد بصورت برهنه واردستیج شد تنهایك مقدار پر بعضی قسمت های بدن اورا پوشانیده بود در حالیکه ازسه صد و سی سال‌به اینطرف این اوپرا بشکل دیگری نمایش داده میشد.

این‌زن آواز خوان در مصاحبه ای‌گفته است :(درنمایش آینده خود درنیواورلیان بدون‌این‌پرهاو بصورت کاملا برهنه روی سن‌ظاهر خواهم شد. در عکس صحنه ازین نمایش دیده میشود.

ستاره هفتادساله

یکی از ستاره های‌جدید جاز جمهوریت اتحادی آلمان زن هفتاد ساله ایست‌بنام «فریدا سیولی» که ازبرلین می باشد .این

زن‌زنده دل‌خوش خلق وخوش صدا علاقه مندان زیادی در میان تماشاگران تلویزیون پیدا کرده است او در تمام‌طول

عمر خود علاقه زیادی‌به هنرنشان داده‌در نمایشات که بحیث تماشاچی واردسالون

میشد باچك‌چك های فراوان و ممتد خود باعث‌تشویق رژیسورن جوان میشد ، اورا درصف اول جا میدادند روزی دفعتایك‌کمپوز

یتورجوان از او خواهش کرد روی ستیج بالاشود وطور تجربوی آهنگی بخواند. به‌این ترتیب فریدا سیولی بخواندن شروع کردوحالا آنقدر شهرت دارد که‌همه اورا می‌شناسند ونام‌ش سر زبانها افتاده است.

درعکس فرید سیولی را هنگام ثبت آهنگی شاهراه میکنید .

گلبانگ

خوشا جوانی ودور نشاط وعشق‌و امید
کنار سبزه ،لب جوی وزیر سایهٔ بید

زدورکوه ، نمایان به‌پیش، آب روان
بگوش ناله‌ی نای‌وبچنگ، جام نبید
بساط می بمیان ،یار مهربان بکنار
زدست هجر شکایت زوصل ،گفت‌وشنید
هوای بوسه بسر ،دست شرم دامنگیر
دراین هوس گذراندن میان بیم‌وامید
توچون بخانه نشینی؟ که‌همچو غنچه‌بپوست
زلطف باد بهاری نمی توان گنجید
چنان نسیم طربناك می‌وزدکه بدست
نظربه‌هرچه فگندم بروی‌من خندید
چنارکف زدوسرو ازطرب برقص آمد
زبسکه باد بهاری نشاط بخش وزید
نسیم‌صبح، ندانم بگوش غنچه چه‌گفت
که‌سر زجیب برآورد پیرهن بدرید
بچشم عشق برآید هزار چندان حسن
گل‌از دریچهٔ چشم هزار باید دید
چوگل شگفته ومانند لاله خندان باش
بشکر آنکه زگل مید هد بنفشه نوید
توان به نیروی امید و دستیاری عزم
بدان مقام رسیدن که‌هیچکس نرسید

«نسیم»

ساغریاد

چشمه ها جوشید وبستا نها شگفت
اشك شادی ریخت از چشمان من
باد رسوا دامن افشان برگذشت
بوی‌گل پیچید در ایوان من
• • •
ابرغم در تیرگی بارید و رفت
دل طراوت یافت زین بارندگی
خنده زد چون صبح نمناك بهار
باز برمن چهر پاك زندگی
• • •
تاب گیسوی امید ازهم گشود
بسته شد بر چنگ افسونکار من
شاخ نیلوفر زروزن سرکشید
نرم نرمك ریخت بردیوارمن
• • •
زنبق‌آسا تردوعطر افشان ومست
شعر شادابم امید از باغ راز
بوسه زد برنوك انگشتان گرم
نغمه ازدل پایکو بان تابه ساز
• • •
غنچه در بازوی ناز آلود یاس
باشگفتنهای اخترها شگفت
یاد او رقصان و عریان در خیال
خند خندان جلوه‌گر شد از نهفت
• • •
آرزو چون نور رؤیا خیز ماه
گرم وخوش تابید براندام او
زلف بویاکرده افشان تابدوش
صد هوس درجان بی آرام او
• • •
جام لب‌بر بوسه پیش آورد ومست
دست سوزان حلقه زدبرگردنم
ازنفس هایش که‌کوته بودوگرم
خون بگرمی شعله ورشد در تنم
• • •
برنهادم چشم و خوشبختی گذشت
چون شرابی آتشین ازکام من
کاش باآن بوسه تیری سینه سوز
میزدود ازیاد هستی نام‌من

«فریدون توللی»

زیر نظر : گل محمد ادیبار

شب

چه‌غم آلوده شبی است
کلبه ام تار وخموش
بسترم سرد وتهی
نه چراغی ، نه مهی
نه‌فروغ نگهی ،
نه خروشی نه دمی ،
نه صدای قدمی ،

نه‌خیالی که برقصد در سر
نه نسیمی‌که بخندد بربام
نه امیدی در دل ،
نه شرابی در جام ،
نه نفس های تب آلود کسی
نه شرار هوسی ،
چه‌غم آلوده شبی است .

بوسه

زآنجا که‌بوسه های توآنشب‌شگفت‌و ریخت
امروز شاخه های سمن سرکشیده اند
نقش‌ترا که‌برتو ماه آفریده بود
خورشید ها ربوده ودربر کشیده اند
• • •
شب دررسید وشعلهٔ گوگردی شفق
برگور بوسه‌های توافروخت آتشی
خورشید تشنه‌خواست که‌نوشد بیادروز
آن بوسه راکه ریخته ازکام مهوشی
• • •
ماندم برآن‌مزار وشب‌ازدور پرگشود
تك‌تك برآمد ازدل ظلمت ستاره ها
خواندم زدیدگان غم آلود اختران
از آخرین غروب نگاهت اشاره ها
• • •
چون برگ مرده‌ای‌که درافتد بپای باد
یاد تو بانسیم سبك خیزشب گریخت
وآن‌خنده‌ای‌که برلب تونقش بسته‌بود
پژمردو درسیاهی‌شب چون شگوفه ریخت
• • •
دیدکه درنگاه تو جوشید موج اشك
گلبرگ بوسه های توشد طعمهٔ نسیم
دیدم‌تراکه رفتی و آمد مرا بگوش
آوای پای‌رهگذری درسکوت وبیم
• • •
بی آنکه راه برتو به بندد نگاه من
ای آشنا گریختی ازمن ، گریختی
چون سایه ای که پرتو ماه آفریندش
پیوند خود زظلمت شبها گسیختی
• • •
اینجا مزارگمشدهٔ بوسه های تست
وآن دورتر خیال تو بنشسته بی‌گناه
من ماندهٔ ام هنوز درین‌دشت بیکران
تا از چراغ چشم تو گیرم سراغ‌راه

صدای پا

ماه همچون دختری بکرو عفیف
ازافق سر میکشد دامن کشان
میگریزد از دل ابر سیاه
نقره می پاشد به قلب آسمان
• • •
از میان شاخه های سبز بید
دختری آهسته می‌آید زراه
دختری چون لالهٔ صحرا قشنگ
دختری چون‌ژاله ، پاك‌و بیگناه
• • •
میکند عر یان تن سیمابگون
میرود آرام درآغوش آب
برتن این مرمرین تندیس حسن
می‌فشاند نورمه ، سیم مذاب
• • •
مست‌و بی‌پروا بدست موج آب
می‌سپارد پیکر چون عاج‌را
می خرامد همچو قوبرکام رود
نرم می‌بوسد تن امواج را
• • •
می‌شگوفد خنده‌ای بر چهره اش
هردو چشم خویش میدوزد بماه
«یك‌صدای پا، خدایا» ناگهان
نوجوانی می‌رسد ازگرد راه
• • •
دخترك چابك پرد بیرون زرود
تند می پیچد بخود پیراهنش
قطره های آب می‌ریزد زموی
همچو مروارید دور گردنش
• • •
می‌گشاید دخترك آغوش خویش
می شتابد نوجوان سویش چوباد
(لاله) میگوید جوان باشرم و شوق
دخترك آهسته میگوید :«مراد»

(حسن فدایی)

خلوت

ساحل آنشب باتن سوزان وخشك
خفته بود آرام در آغوش شب
مرغ توفان می‌سرود آهنگ عشق
بوسه می زد برلب خاموش شب
• • •
اختران آسمان چشمك زنان
رنگ‌ها برروی دنیا می زدند
هرطرف مرغان به‌آهنگ نسیم
مست‌و رقصان تن‌بدریا می زدند
• • •
ما، درآنشب خلوتی خوش داشتیم
کس‌درآن خلوت بجزما، ره‌نداشت
بجزرا آشوب جان من نبود
پرتو رخسار اورا مه نداشت
• • •
چشم‌او چون آسمان آرام وصاف
بود چون‌گل گونه‌اش رنگین زشرم
آتشم دربند بند تن فگند
بوسه های آن‌لب شیرین وگرم ...
• • •
ناگهان بستم درآن شب چشم خویش
تادر آغوشش بیاسایم دمی

پرده برگیرم زراز بسته‌اش
برگل رویش فشانم شبنمی
• • •
لاجرم چون بازکردم دیده را
درکنارم آن‌مهٔ زیبا نبود
چشم‌من هرجا سراغ اوگرفت
آن‌مهٔ خورشید روپیدا نبود
• • •
دورآنجا دردل دریای ژرف
دیدم آن ماه شنا گر را درآب
تابه بینم پیکر عریان وی
سوی دریا رونمودم باشتاب
• • •
برلب ساحل به چشمم خیره شد
برلبی روشن‌تر از رنگ بلور
گشت از آن پیکرم چون ما هتاب
پهنهٔ دریا مرا دریای نور
• • •
ناگهان موجی زدو درهم شکست
نقش‌مه برسینهٔ بحر کبود
عاقبت دیدم درآن دریای ژرف
بود عکس ماه وماه‌من نبود

از:«ع-الف»

از: اعظم رهنورد ز ریا ب

مـــار

لندن در زیرمه شیری ر نگ خوابیده بود. همه جا مه بو د. مه شیری رنگ. بعد از ظهر بود و هوا رو به تا ریکی میر فت. با تاریك شدن هوا مه نیز به رنگ پولا دی در می آمد.

باران ریزه ریزهٔ می بارید . قطره های با ران چنان ریزه بود که درمیان مه گم میشد. آدم تنهارطوبت آن را احساس میکرد.

د ریای «تیمز» در زیر مهی که روبه پولادی شدن دا شت، آهسته و بیصدا میخزید و جلو میر فت . پلی که دو کرا نهٔ در یا را به هم پیوند داده بود، نیز در میان مه‌نیمه پنهان بود. و من ازین پل میگذشتم.

به انجام پل نظر انداختم. د یده نمیشد. پردهٔ سیال مه انجام پل را از چشم پنهان میکرد به نظر م آمد که خواب میبینم. بار دیگر به انجام پل نظر انداختم. باز هم دیده‌نمیشد. مه بود ومه بود. باخودم گفتم:

– مثل «آینده» مبهم و نا معلو م است ..

ودر همین هنگام مرد را دید م‌که روی دیوارهٔپل خم‌شده بود ودریارا مینگریست . آواز گامهایی را که شنید، خو دش را را ست کرد .

مرد بلند قا متی بود. شا نه های خمیده یی داشت . به نظر می آمد که اندکی کوژ پشت است.بالاپوش درازی به تن دا شت و کلاه‌شپو یش را تابالای چشمها یش پا یین کرده بود.

میخوا ستم از کنا ر ش بگذرم، ولی مرد با صدای غوری گفت:

– میبینی، مثل مار میخزد ؟

ایستادم. مرد با دستش به سوی دریا اشاره کرد و باز هم گفت:

– مثل مار میخزد!

اندکی روی دیوارهٔ پل خمید م و از لابلای پر دهٔ مه آب دریارا دیدم‌که آرام وبیصدا جلو میرفت .

مرد با دستش به دیوارهٔ پل زد و پرسید:

– پل را دو ست داری؟

به نظر آمد که سوال زیبا ییست. لبخند زدم و گفتم:

– ها، دو ست دارم.

مرد سرش را به گو شم نز دیك کرد و گفت:

– این جهان ما نند پلیست که‌باید ازان گذشت، نه اینکه روی آن خانه ساخت.

باز هم بی اختیار لبخند ز د م و گفتم:

– این یك عقیدهٔ شرقیست .

مرد سرش را تکان داد:

– درست است. یك عقیدهٔ هند یست. من این نکته را د ر هندو ستان آمو ختم.

پر سیدم:

– شما هندو ستان را دیده اید؟

باز هم سر ش را نز دیك گو شم آورد و گفت:

– من در آنجا کار میکردم.

د هنش بو ی تند و یسکی میداد.

هر دو به راه افتادیم. مرد پشت سرهم کپ میزد. همه اش در با رهٔ هندو ستان بود.. و بعد، نز د یك خانه‌یی ر سید یم. خا نه دو منز له‌یی بود. از سیها یش به سوی سر ك باز میشد و با غچهٔ کو چکی داشت. دیوار های خانه را پولا دی رنگ کرده بودند. ما نند مهی که‌همه جارا فرا گر فته بود.

مرد ایستاد و گفت:

– بیا، اینجا خا نهٔ من است.

به دنبا لش ر فتم. در وازه راباز کرد و داخل شدیم. همه جا تا ریك بود و بوی مخصو صی‌را شنید م.

پر سیدم:

– این بوی چیست؟

مرد در میان تاریکی جواب داد:

– بوی‌زعفران‌است. درهندوستان بااین بوی آشنا شدم. ازین بو ی خوشم می آید.

چراغ را که رو شن کرد، از تعجب دق ماندم. همه جا را تصو یر های مارهای گو نا گون فرا گر فته بود.

مرد که تعجب مرا دید، به شدت خنده را سر داد. میخند ید و شانه های خمیده اش تکان میخورد. درینحال گفت:

– من از ینها خو شم می آید...

من ازینها خو شم می‌آید ...

آهسته آهسته از زینه بالا رفت. من هم از دنبا لش بالا ر فتم. او دیگر نمیخند ید. نفس نفس میز د. گفت:

– میدانی، در هند و ستان ماررا مقد س میدانند؟

پر سیدم :

–از چه‌چیز مار خو شت می آید ؟

جوابی‌نداد.. د روازهٔ اتاق‌را باز کرد وهر دو به درون ر فتیم. اتاق هم پر از تصویر ها و مجسمه های مار های گونا گون بود. همه جا مار بود. همه چیز شکل مار را داشت. شمع دان، خا کستتر دا نی، چراغ خواب و گلدا نها همه به شکل مار بودند. پا یه های تخت خواب وپایه های چو کیها نیز شکل مار را دا شتند.

مرد برای هر دو یمان و یسکی ریخت. کنار از سی ایستاد ومدتی از پشت شیشه به بیرون نگریست: همه‌جا بود. دیگرچیزی دیده‌نمیشد.

برگشت وبه سوی من آمد کیلا سش را تا آخر نو شید وگفت:

– میدانی، چل سال پیش من در هند و ستان بو دم . مرا برای سروی یك راه آهن به‌آنجا فرستاده بودند. دران هنگام سی سال داشتم.

مرد دیگر کلا هش را به سر نداشت و مو های نقره‌گو نش درنور چراغ مید ر خشید. گفت:

– این راه آهن قرار بود از میان جنگلی بگذرد. واحد ما در نز دیکی این‌جنگل خیمه زده بود. ما بر ا ی کار های ساده کسا نی را از دهکدهٔ نزدیك آنجا استخدام کرده بو د یم.

درین میان «رامو» هم بود. وی مردی‌لاغر اندام و سیاه چرده یی‌بود مانند دیگ رمردم دهکده بغیر از پارچهٔ زرد رنگی که به کمر می‌بست دیگر چیزی به تن ندا شت.موهایش سیاه تیره بود و ما نند چشمها یش برق میزد. درین چشمهای او یك چیزی دیده میشد. شا ید یك را ز بود. و شا ید هم یك قصهٔ نیمه تمام .

من از «رامو» خو شم می آمد. او هر گز نمیخند ید. شکیبا یی بی‌پایانی داشت.وسکو تش باعظمت بود. ساعتتها کنار م می نشست‌ومن برایش از لندن تمدن و کار خانه ها سخن میگفتم.. او با دقت همه ر ا می شنید.

تنها در آخر صحبت من لبخند معنی داری میزد و میگفت:

– صاحب، این جهان ما نند پلیست که با ید ازان گذشت، نه اینکه روی آن خانه سا خت.

چیزی ندا شتم به او بگو یم.تنها به چشمها یش و آ ن قصهٔ نیمه تمام خیره خیره مینگر یستم،او هم با سکوت پر عظمتش به من مینگریست.

یکبار از او پر سیدم که چرا ز ن نمیگیرد، جواب داد:

– صا حب، این جهان ما نند پلیست که با ید از ان گذ شت ، نه اینکه روی‌آن خانه ساخت.

وچشمها یش همچنان ر ا ز آلود بود .

روزی از جنگل میگذ شتم.«رامو» نیز از دنبا لم می آمد. نا گها نزیر بته‌یی یك مار کفچه را دیدم که‌خیره خیره به ما مینگر یست. تر سید م و تفنگم را به سو یش نشا نه رفتتم. نا گهان «رامو» از لو لهٔتفنگ محکم گرفت وگفت:

– صا حب، این‌مار را نکشید !

پر سیدم:

– چرا؟

گفت:

– اگر این مار نر با شد،ماده‌اش از شما انتقام میگیرد.

به سوی مار نگر یستم همچنا ن خیره خیره مارا مینگر یست . به‌نظرم آمد که چشمها یش شبیه چشمهای «رامو» است. به‌نظرم آمد که درین چشمها نیز رازی مو جو د است، قصهٔ نیمه تما می نهفته است.

«رامو» هما نطور با سکو ت پر عظمتش مرا مینگر یست. پرسید مش:

– تو این مو ضوع را از کجا میدانی؟

جواب داد:

–درده ما همه این مو ضو ع را میدانند.

من خندید یدم.

یکروز بازهم از جنگل میگذشتیم پلنگی را دیدیم. من به سوی پلنگ آتش کردم. پلنگ در میان بته ها رفت. و من در میان بته ها جسم زردی رادیدم. پندا شتم که پلنگ زخم خورده است. باز هم به سوی آن نشانه ر فتم و آتش کردم.فریاد آدمی را شنیدم. به آنسو دو یدم. هندوی سیاه چهره یی که پار چهٔ زرد رنگی به کمر بستهٔ بود،درخون

غلتیده بود.

«رامو» خم شد. با همان سکوت پرعظمتش جسد را نگریست. سپس سرش را بلند کرد وگفت:

ـ صاحب این مرد شوهر خواهر من است!

با دست و پا چکی گفتم:

ـ من... من قصداً این کار را نکردم.

«رامو» سرش را تکان داد:

ـ صاحب، او از پل گذشت.

«رامو» جسد را با خودش به دهکده برد وچند روز برنگشت..

یك شب در درون خیمه‌بربسترم افتاده بودم.

شمع روشن بود و من خوابم نمیبرد. شب از نیمه گذشته بود، ناگهان دیدم که پارچهٔ خیمه با کاردی دریده شد و زنی به درون آمد. از ترس وو حشت خشك‌ماندم چشمهای زن جوان در نور شمع میدر خشید. مثل چشمهای مار کفچه یی بود که در جنگل دیده بودم. مثل چشمهای «رامو» بود. درین چشمها رازی نهفته بود.قصهٔ نیمه تمامی در آنها خوانده میشد.

توانایی حرکت را نداشتم مثل آنکه افسون شده بودم. مرگ را در برابر خودم میدیدم. زن‌آرام آرام به من نزدیك شد. بعد،دستش باکارد بلند رفت. تیغهٔ کاردبرق‌زد وناگهان کسی دیگری به درون‌خیمه آمد. از دست زن محکم گرفت.زن جوان تکان خورد. تلاش کرد خودش را رها کند. شمع سرنگون شد وخیمه در تاریکی فرو رفت. بعد، آواز ناله یی را شنیدم و دیدم کسی از خیمه بیرون گریخت.

وقتی شمع را دو باره روشن کردم دیدم «رامو» نزدیك بسترم افتاده است واز سینه اش خون می ریزد . دیگر در چشم هایش درخششی دیده نمیشد. رازی هم‌در آنها نهفته نبود. قصهٔ نیمه تمام هم وجود نداشت.

کنارش نشستم. «رامو» آهسته گفت:

ـ صاحب، ازین زن اجتناب‌کنید. این‌زن‌خواهر من است. شماشوهرش را کشته اید... او از شما انتقام میگیرد.

لختی خاموش شد. در چهره‌اش دردی خوانده نمیشد. فقط آرامش بود. در چهره ش دردی خوانده نمیشد، فقط آرامش بود. آرام آرام زمزمه کرد:

ـ صاحب، من از پل گذشتم.

برای نخستین بار در چهره اش لبخندی را دیدم. بعد، این لبخند ناپدید شد. و او مرد.

فردای آنروز به دهکده رفتم‌واین زن را پیدا کردم. نامش «گیتا»ونزده ساله بود و هیچکسی را نداشت. کارم‌را رها کردم. از وایسرا اجازه گرفتم که او را با خودم به لندن ببرم و آورد مش اینجا.

بقیه درصفحه۵۸

د ګلو بهیر

حلیم «ظریفی»

اختر دی

پا خیږه اختر دی جلی زلفی‌دی‌سمسوری کړه
ښکلی شه، سینګاروکړه اومستی سترګی توری کړه

• • •

مینه شه مستی وکړه بیخوده شه‌رسوا جلی
پورته‌شه‌له خو په سره لاسونه په خندا جلی
مهر او نزاکت نه‌ډک نظر دمایه‌لوری کړه
ښکلی شه، سینګاروکړه او مستی سترګی توری کړه
وخانده اختر دی خو شالی کړه‌په‌خندا‌شه‌نن
راشه رانژدی‌په ا تن او په نخا شه تن
بلی می په زړه دعشق لمبی‌لاپسی‌توری کړه
پاخیږه اختردی‌جلی ز لفی دی سمسوری کړه
شونډی سر مایی ، سترګی سرمه‌زلفی ولول صنم
ټیک دی‌په‌تندی او پاو لکی چیه کاکل صنم
شرنګ د مړوند ونو افغانی امیل‌دریوری کړه
ښکلی شه، سینګاروکړه او مستی سترګی توری کړه
شال زری په سر کړه زما گرانی‌میلمنه می شه
سیتاخینی قربان‌شمه! بسمل ته را ستنه می شه
ا ختر دی مبارك شه راته نوی‌نغمی‌سوری کړه
پاخیږه اختردی‌جلی ز لفی دی سمسوری کړه
ورخ دلوی اختر ده زلمی، نجونه‌ټول‌میلونه خی
ولی، ولی خلك‌کور په کور مبارکو ته خی
گرانی خپل «حلیم» ته داخوږی‌شونډی را دوری کړه
ښکلی شه، سینګاروکړه او مستی سترګی توری کړه

دوصال رخصت

چه‌په ناز دلبره سم سر و قا مت‌کا
وعا شق‌ته په پیدا دم د قیا مت کا
هغه دم‌چه سنګا رو کا په‌خر ا م‌شی
تر ګنګر و یی‌دید ن جو به د جنت کا
تاصفو نه دزلفینو کړ ل فو خونه
چه‌جنګ‌ریزلره د چشمو حما یت کا
هیڅ حاجت یی په کو مك دز لفو نشته
چه هرګزپه‌جهان نه‌یی هغه بد عت کا
محبت ویار ته هسی بی وقا ر کړم
چه‌همیش راته نظر په حقا ر ت کا
مه دماغ په حسن کړه مه می‌پهمینه
دا به‌واړه دور تر په لږ مد ت کا
ماوی هجره ! لږ رخصت دوصال‌راکړه
د یارغم په‌خاطر هر ګو ره شد ت کا
دی‌وی مکړه شور اوشر په غم‌صابر شه
داوینا هغو ته کړه چه مر وت کا
روښانی میرزا به وو ی که زند موی
چه‌هجری‌په نظم نوی حکمت کا
(اشرف خان هجری)

دزړه کیسه

یوخل خورا پاخید لی ګلی!را روانه‌شوی
دغو مره می پوه که چه‌دزړه سو دامی‌راوخی
وکړله آئینی درته زما دزړه دخوږ کیسه
مخ دی چه راوګر ځاؤ بیرته دی زر واړاؤ
زه دکور او کلی پیغورونه ټول‌په سراخلم
مالکه سحر شبنم داو ښکو کړ نثار په‌تا
ته‌وی چه زما دبیلتون شپی سباکیدی‌درکښی
زړه دجرس شین شو لالهانده فریادونه‌کړی
بیرته چه ستنه شوی‌داپه خه‌شی‌پښیمانه‌شوی
بله کانه وشوه اوکنه خپه له مانه شوی
ښه شو چه‌خپل حسن‌ته پخپله‌ته‌حیرانه‌شوی
زړه ته می رانوتی لاراباندی ګرانه شوی
ته ولی ددروغو په یوه توهت ستومانه‌شوی
ته لکه‌غوټی دګل موسکی شولی‌خندانه‌شوی
ای زما دهیلو جونګړی‌داسی ولی ورانه‌شوی
پورته شه حافظ کنه پاتی له کاروانه‌شوی
«نصرالله حافظ»

دزلفو اشاری

زلفو ته‌یی ګوره ا شا ر ی کوی
بیاراپوری تو کی مسخر ی‌کو ی
خو مره بختو ر ی دا ستا ز لفی‌دی
تل د ی‌چه دسپین مخ‌ننداد ر ی کو ی
ډیره خو صله دهٔ ستا په‌زلفو کښی
مخ‌سره لګیږی پری ا سر ی کو ی
کله یی مخ پټ کله ښکارهٔ‌کاندی
باد ورسره‌دارنګه نخر ی کو ی
مخ‌به یی لمبه وی دا لو ګی ښکاری
و ګور ه‌له‌ورا په غر غر ی کو ی
ستا ز لفی می و لید ی ا ولاړلی
اوس ر ا سره خیال مذ اکر ی کو ی
میری دستا زلفی دی چه‌زلفو کښی
خکه‌می‌قلم پری تبصر ی کو ی
زه ملنګ یارخم نه ایساریږمه
پټ‌پټ‌یی بانه راته‌نا ر ی کو ی
(ملنګیار)

دمینی مست

کهوکاږ ی می خوك ستر ګی‌په پیغورکښی
یا می‌سرله‌تنه خی دعشق په تور کښی
هرز حمت راته را حت کړ د عاشقی
سمندرغو ندی‌ګلګښت کو م په اور کښی
چه‌په ښکلو یی ژاړ م و چی‌شونډی
تما شه دبحرو بر کوم په کور کښی
دادولت دی دسپین مخد تو روسترګو
چه می‌شته اورا ولو ګی دزړه‌په کور کښی
هغه مست د محبت په صحرا موندمشی
چه مونده نشی په‌شهر دلاهور کښی
توری زلفی سپین ر خسار به می هیرنشی
که می‌واړوی ناصح په‌سپین اوتور کښی
په هر داغمی دخپل زړه هسی با ور د ی
چه‌په‌مر ګ به‌راته شمع په ګو رکښی
لاړ • به‌نشی خنی تور دتورو زلفو
سرومال که د حمید خی په دا تورکښی
(حمید)

بقیه شماره گذشته

پاینیر دهم

مسافر زمین بسوی کهکشانها

فاصله زمین تا ژوپیتر ۶۲۰ میلون میل است

یکی از رویاهای دانش بشری بحقیقت پیوست

یکی از دانشمندا نیکه در پروگرام پراز پاینیر شرکت داشت اظهار نمود که سفر پاینیر توام بایك سلسله مخاطرات نیز بود، چنانچه سطح تشعشعات فضا یی بمر اتب خطر ناکتر وبیشتر از آنچه بوده است که پیش بینی گردیده بود . هنگا میکه سفینه ۵۷۰ پونـدی پاینیر باستقامت سا حه مقناطیسی ژو پتیر بسر عت میگر فت ،دفعتا داخل یك کمر بند تشعشعا تـی بزرگی شد که دانشمند ان اکنو ن

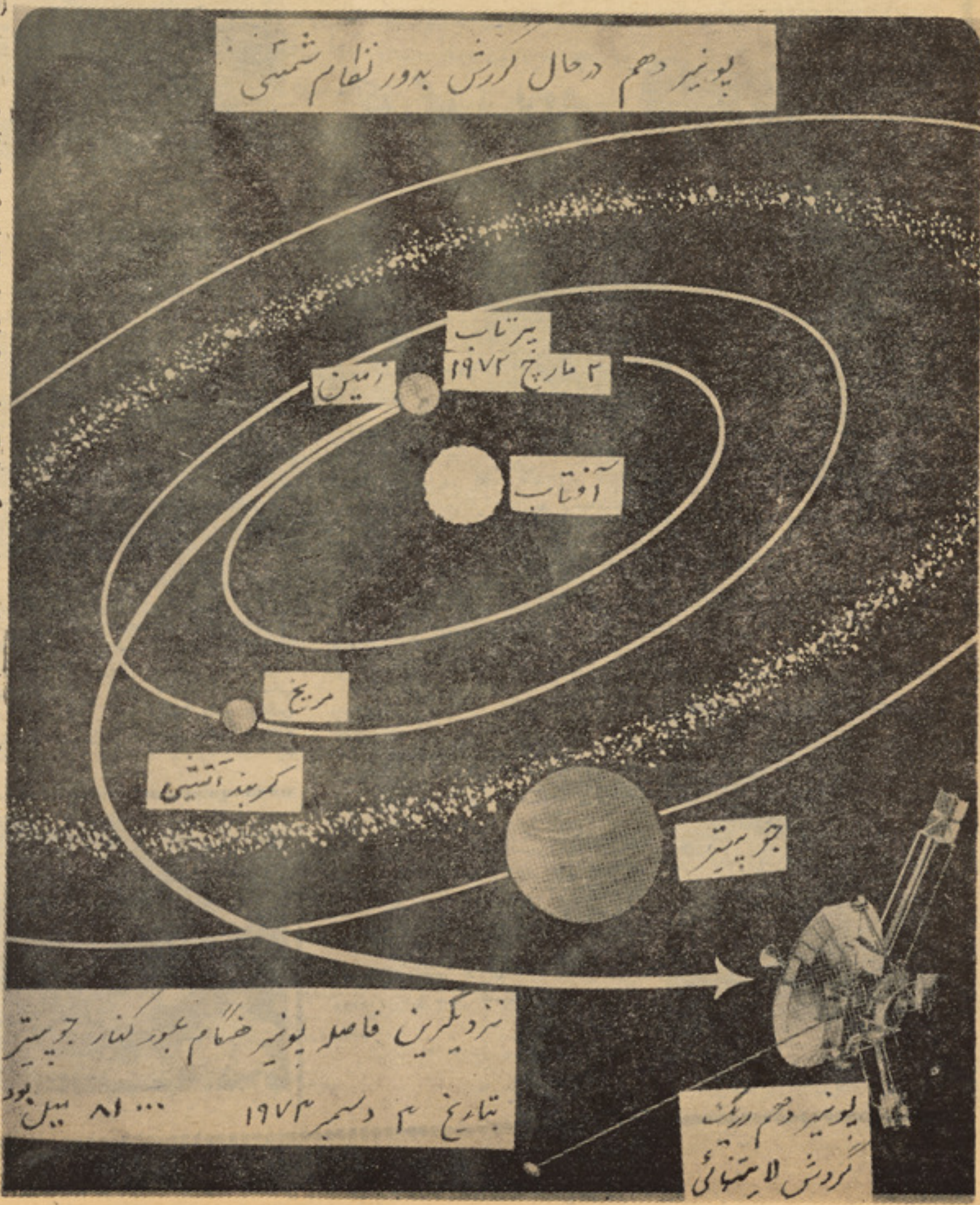

عقیده دارند عبارت از حلقه ایست بطول ۱۱۰ هزار میل که از سطح سیاره آغاز وبا ستقا مت خـط استوا یی آن دوازده است .

برخی از دانشمندا ندر زمینـه پاینـیر نظرات انتقادی هـم ابـراز داشته اند .گروهی از آنان متعقدند که آلات نهایت ظریف ودقیق تعبیه شده درپاینیر ، هنگام بـر خورد با تشعشعا تی ،حسا سیت خود را از دست داده اند زیرا شدت ایـن تشعشعا تی هزار مرتبه بیشتر از حدی بوده است که برای از بیـن بردن یك انسان کفایت میکند .

داکتر واکر فلش از پو هنتـون کلیفورنیا درشان ایگو اظهارداشت که پاینیر باندازه کافی و در حدود امکان پیش رفت واز خطر جست،که این از نظر علمی حایز اهمیـت بزرگی است .

معماهای دیگر

عکسهای ارسالی پاینیر مطالعات دانشمند ان را جالب ترو گسترده تر ساخته است، بخصوص تصویر قسمتی از لـکه بزرگ سرخرنگ در سطح ژوپیتر،بر وسعت مباحثات علمی درین زمینه می افزاید .ایـن لکه بزرگ سر خرنگ ۳۰ هزارمیل طول و۸هزار میل عرض دارد کـه بدینصورت حجم آن چندین برابـر زمین است .

برخی ازدا نشمندان اظهار عقیده کردند که عکسهای ارسا لی حفر ، ایرا در سطح ژوپیتر نشان میدهد که بوسیله یك رشته بخارات ابر- مانند وداغ احاطه شده است .

عده‌ای دیگر گفتند که این نقطهٔ تاریك صرف سایه عمیقی است که بوسیله توده های عظیم ابراحا طه گردیده .

یکی از شگفت انگیز تر یـن کشفیا ت پاینیر دهم همانـا حالت نوسان واهتزاز دار قوه جاذبه در ساحه مقناطیسی ژوپیتر است .

چندین روز قبل‌ازرسیدن سفینه بنزدیکترین فاصله ژوپیترپاینیردهم یکنوع افزایش تدر یجـی را در سرعت کشش بجـانب سیاره از ساحه مقنا طیسی ژوپیتر ثبت‌کرده ست وسپس بدون هیچ علامت یـا اخطار قبلی ،آلات تعـبیه شده در سفینه از کار افتادند وعکس العمل خارجی دیگری را ثبت نکردند .

یك دانشمند، علوم فضایی‌اظهار داشت‌که این مرحله ازعملیات‌پاینیر درست‌شبیه‌حالت برگشت‌سفینه وسیر

بقیه درصفحه ۵۳

عکس و مطلب

نیشکر در هنگری

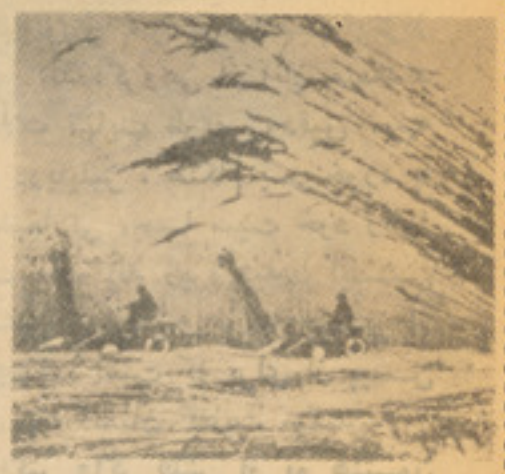

درهنگری باوجود سر دی هوا نیشکر کاشته میشود ، منتهی هنگا م دروکرد ن نیشکرزمین که درآن آب جمع شده یخ می‌بندددودرو کردن رامشکل میسا زد ،برای رفع‌این مشکل داس ماشینی ا ختـرا ع کرده اندتاهم یخ‌ها رابشکند و هم نیشنکر را ازجای درستی درو نماید بدین و سیله دروگران ازسر ماخورد ن حفا ظت‌میشوند.

ماشین آب پاک کن

در سا حل برو نسو ینکن نزدیک ستوکهولم ماشینی که ازنظر شکل عجیب می‌نماید بکار انداخته شده . این ماشین برای «زنده ساختن آبهای مرده بحر» بکار میرود. یعنی درآب هاییکه زنده جان هاکم است‌قوه حیات را بیشتر میسازد.

مجادله برعلیه کیمیا وکثافات‌آن وموادی که از فابریکات طرح شده به بحر می ریزد وباعث تلف شدن حیوانات بحری میشوداز چهار سال به اینطرف آغاز شده است این مجادله برعلیه کیمیا توسط کیمیا صورت میگیرد درعکس ماشین مذکور را مشاهده میکنید.

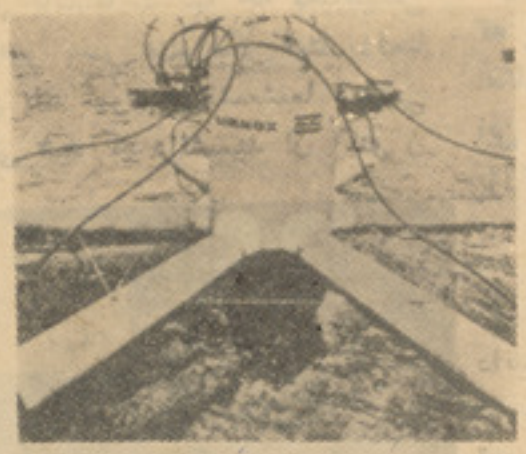

ازدواج شگفت انگیز

یك ز ن ثرو تمند باسرتا نشناس‌بنام‌ویك سر جنت به همراه یك رئیس قبیلهٔ درگینه جدید بنام «اوبسهاروك» ازدواج‌کرد. این قبیله تا همین اواخر وحشی ومردمانش آدمخوار بودند. رئیس قبیله‌سهریه ایکه برای زن داده است عبارت‌است از یازده خوك وپنج موی‌ساختگی که‌درهنگام‌رقص ها زنان قبیله بسر میگذارند. این خبر تنها بسر این زن رابه تعجب نینداخته‌است اما سایر مردم همه متعجب شده اند. بسر این زن اظهار نظر میکند که‌به این‌وسیله مادرم میتوانند کا ر تحقیقاتی خودرا خوبتر پیش ببرد واسرار مختلف زندگی بومی هارا کشف نماید .طبعا بعداز تکمیل کتابی که مادرم میخواهد بنویسد این‌ازدواج خاتمه خواهد یافت واو بد نیای متمدن باز خواهد گشت . بااین هم مقامات گینه جدید به‌زن مذکور امر کرده اند تاخاك آن‌کشوررا ترك گوید. در عکس این زوج عجیب‌را مشاهده میکنید.

استفاده‌ازدریا

ممالك سو سیا لستی داخل پیمان‌ـ اقتصادی پرو گرامی طرح کرده اند که‌حد اکثر استفاده را از آبهای دریای تیسابعمل آورند. این دریا که‌درممالك هنگری‌ورومانیه میگذرد دراثر آب خیزی بعضاخساراتی‌رابیار می آورد. در مر حله اول دوبند برق‌بزرگ در کار پاتی وشمال هنگری جدیدا اعمار شده است که کار آن خاتمه یافته است. بدین ترتیب زمین های خشك هنگری زیر آب شد ومقدار زیاد انرژی برق ازآن‌بدست آمد. همچنان درکنار این دریا نزدیك بند برق یك شهر توریستی برای پنجاه هزار نفر اعمار شده است. مسابقات کشتیرانی وقایق رانی هم ما برای دریا صورت‌میگیرد حتی کشتی های بزرگ بظرفیت ۱۳۰۰ تن هم میتواند درین دریا به‌آب انداخته شود. درعکس بند برق تیسا ـ۲ مشاهده‌میشود.

ایتالیا دریك پارك

توریست هایی که برای مدت کمی در ایتالیه بسر می برند میتوانند از پارك توروم استفاده کنند.

درینجا از کوه های آلپ تا سیسلی‌یعنی تمام ایتالیه درآن پارك به نمایش گذاشته شده است یعنی بادیدن آن پارك سیاح‌حس میکند که تمام ایتالیه را دیده است.کوه‌ها، دریا ها آثار تاریخی وهمه چیز بصورت دقیق در جاهای خود گذاشته شده وشکل پارك هم‌بشکل نقشه ایتالیا ست. درعکس برج وقلعه پیزارا در پارك مذکور مشاهده میکنید.

گذرگبوتر فروشی

شهر هامبورگ آلمان نه تنها بوسیله تعمیر ها وآثار قدیمی خود شهرت یافته بلکه از جهات بازار هـای مختلف نیز خیلی جالب است این بازار ها از ۱۴۰ سال به اینطرف درروز های پنجشنبه‌دریك کوچه قدیم قرون وسطایی برگزارمیشود. هزار ها کبوتر در قفس هـا ی مختلف‌از از مناطق مختلف به اینجا آورده میشود. درپسیاری از نمایشگاه هـای این بـازار کبوتر های عجیب‌ونادر رابه نمایش‌میگذارند ازطرف صبح اهالی خود منطقه حق اولیت دارند تا ازین کبوتر هادید ن نمایند‌درضمن خوراك های لذیذی از گوشت‌کبوتر درست میشود. درعکس بازار کبوترها دیده‌میشود.

مرکزانترپولوژی

در ماسکو در نظر دارند بزرگترین‌مرکزه‌انترو پولوژی «را بسازند درین‌جامتخصصین جوان را در تمام رشته های تحقیقاتی‌تربیه‌میکنند تا ضرورت تما م کشور وسیع شوروی از لحاظ محقق ودانشمند رفع‌گردد.

درین مرکز هر گونه وسایل وآلات‌برای‌تحقیقات‌علمی دریك تعمیر بزرگ جمع شده است. این تعمیردارای یك دستگاه‌تلویزیون مستقل می باشد.

تمام اتاق های تشخیص تداوی وادویه‌ها وآلات بـاهـم ار تبا ط مستقیم پـوستی ولمویزیونی دارد. نام این تعمیر را «شهر طب» گذاشته اند .

این تعمیر در ساحه وسیعی ساخته شده ووسعت آن قابل توجه است یعنی درساحه ۱۵۰ هکتار زمین ساخته شده در عکس‌شما نمای تعمیر مرکز «اونکولوژی» را مشاهده میکنید که بخش کوچکی ازدستگاه بحساب میرود ، تنها همین قسمت‌شامل‌دو ساختمان است .

انکشاف دانش

قبل از انقلاب‌سو سیا لستی‌درمغولستان نود فیصد اهالی آنجا بیسواد بود. مکاتب ابتدایی آنجا درسال ۱۹۲۲ به چهل مکتب میرسید، ولی حالا در ۵۲۰ مکتب عالی وفاکولته ها درس میخوانند . ممالك سو سیالستی با مغو لستان کمك میکنند این کمك ها شامل آبادی مکاتب‌وارسال معلمین وسایر کمك هـا می باشد. تنها اتحاد شوروی پنج مرکز تعلیمی درآنجا اعمار کرده است که درآن‌پنجهزارنفر درس میخوانند. در عکس شعبه تخنیکی یکی از تخنیکم ها را مشاهده میکنید.

سباوون غرنی

لوی اختر دایثار او سر ښندنی دعملی درس یادونه کوی

زموږ دولس او هیواد په اد بیاتو اوهنرو نو کی او همدا شان هم په ملی‌دودونو او روایا توکی اختر ته په سپیڅلی نظر کتل شوی او خورا زیات ستایل شویدی.

په تیره بیا چه لوی اختر و ی . هغه اخترچه په خپل نفس کی‌دایثار او گذشت، سر ښندنی او قر بانی فلسفه لری.

زموږ دولس تر منځه لوی ا ختر ډیر او چت مقام لری او له را تگ سره یی ډیر ښه هر کلی کیږ ی‌او خلك داسی خوښی ورته کـوی او داسی ور ته هو سیږی چه دهغه له فلسفی سره وړ وی.

لوی اختر لکه هما غسی چه وویل شول په خپل نفس کی دایثار ا و گذشت قر بانی او سر ښندنی‌فلسفه لری، او زموږ خلك دخپلو مذهبی‌او

دینی احسا ساتو له مخه هغه ته په غوره مقام قایل دی، اود لوی اخترپه ورځو کی هڅه کوی چه زړونه یی‌له سپیڅلو هیلو نه ډك وی، یو تر بله مینه کوی او یو بـــل ته دخو ښی، مینی او ورور ولی‌لاس ورکوی.

داختر دودونه د هیواد پـه گوټ گوټ کی بیلی بیلی بڼـی لری. او هرڅوك دخپلی‌سیمی اودخپلوخاصو روایاتو سره هغه نمانځنی. خـــو

کوم شی چه په لوی اختر کی ډ یـر عام‌دی هغه داچه هغوی ددینی‌شعایرو ترژوری اغیزی لاندی وی. او پـــه تیره بیا حج ته دتللـــو اود خدای دکور دزیارت کو لو خبره هغو ی‌ته ډیر دزړه او احسا سا تو ر قت‌پیدا کوی اوهغوی دی‌ته متوجه کوی چه

ځنگه دانسانی ښیگڼو او دنفسو نو دتزکیی لپاره خپلی هڅی منسجمی کاندی او ځنگه ددغو لښنو په ورځو کی نو رو ښښی او له نو رو نه‌ښښنه وغواړی ځنـگه د نفس د تزکیی او پاکوالی په لاره کی ایثار او گذشت ته چمتو وی. ځنگه باید د انسانی اید آلونو او آمالـو لپاره د نـورو سره مینه و لری. او نور...

دودونه بـی شمیـره دی هغـو ی چه توان لری، قر بانی گا نی کو ی اودخپل خدای در ضا لپا ر ه هـغه جاروی او دخدای په مخلوق باندی‌یی ویشی.

داختر دخوښی او خو شالـــی دو دونه ډیر رنگین او خورا زیا ت دی.

خلك لدغو دو دو نو سره دا پـه ډاگه کوی چه ځنگه خپل دینـــی شعایر په ځای‌کړی اوځنگه د خپلو مسلمانو او و طنـوالو ورورو سره په‌مینه او علاقه رو غبړ کوی.

داټولی هغه خبری دی چه د یوه ولس دژوند په هیـــنداره کښی ځلیږی. دغه هینداره ډیره رښتینی هینداره ده.

دا هینداره درواغ نه وا یـی ، پدی هینداره کی دا ښکاری چه‌اختر له نورو سره دمینی و خت ده‌دبښنی وخت‌دی، دایثار او فدا کاری وخت دی او لدغه فرصت نه په استفا دی زموږ و طنوال هڅه کوی چه په تیره بیا دغه لوی اخترلاپسی هم په مینه تیرکړی اولا پسی هم د خپلـــو انسانی هد فو نو په لاره کی او چت گامونه واخلـی او د خـپل و لسی

ژوندانه په زمینه کی هغه ایثار او وقف ولری چه دیرسترو دخدا ی بند گانو در لو دل. هغه فدا کاری چه پیغمبرا نو دبشر یت اصلا ح‌اود خدای درضا په خاطر و کړی. ا و زمونږ وطن چـه او س دبـــنیا دی تحولاتو په در شـل کـــی دی اود جمهوری رژیم تر بیرغ لاندی دخپل نوی‌ژوند خواته خوځیږی، پکار ده چه دغسی فدا کاری او ایثارله‌ځا نه وښیی .

مـردی در توفـان

نوشته: برگی ورونین . ترجمه: رهپو.

درمورد نویسنده :

کلمات زیر که در دا ستان کوتاه «مردی در تو فان» آمده است تصویر نسبتاً تمام نمایی از نـویسنده آن می دهد:

«قلب انسان به آرامش می تپـد هنگامیکه دارنده آن در حال نبر د ومبارزه باشد.»

ورو نین در بسیاری شیوه ها ی ادبی می نو یسد و لی نو شته های اوهمیشه رنگ نثر آهنـگ دار راحفظ می نماید.

قبل از نو شتن او لین اثر ش بنام « مـلاقـات » در سال ۱۹۴۷ ورو نین شهر زاد گا هش لیوبین را ترك نـمـود و نخست با پد ر ش و سپس تنها تمام سر زمین شوروی را زیرپا گذارد.

او از پیش ها آمو خته بود کـه چگو نه از دا ستـان های کـو تاه مشکلات عدیده‌ای زنجیروارازرویا هایش وازهمه مهمتر برای ابراز دیده هایش، مقررا تش و فلسفه ا ش کار بگیرد.. او و قایع نگار زمان ماست. مشکلات عدیده ای ز نجیر وار از یك دا ستان به دا ستان د یگر ش در برابر خواننده ردیف میگردد .

داستا نها یش اکثر دارای تـم عشق شکست نا پذیر اند.

اوهنگامیکه از طبیعت از جنگل هایش، در یا های مـواج و کـف آلو دش واز در یا چه های آرا مش حرف می زند مانند نقاش چیره‌دست نوشته اش رنگ تا بلو را می‌گیرد. در داستان «خدا حا فظ جنگل» همین شیوه بروشنی دیده می‌شود .

ولی این کار بسا دگی در نوشته هایش جلو گـیری نمـی نماید د ر لحظاتی می ر سد که انسان را در نبرد گاه مبارزه با طبیعت قرار می دهد و بران چیره می گـردد. د ر داستان «مردی در تو فان» این کاررا با شا یستگی انجام مید هد.

– اگر بجای تو می بو دم بیرون نمی رفتم... تو فان نز دیك است. در لحن آرام و گیرای زن آهنـگ خطر دیده می شد. هوا تمام رو ز به صورت غیر منتظره گرم بو د . ناراحتی گر مای آن حتی در ساعات شام احساس می شد.

– نی، تو فان نخوا هد آمد.

مردمی دا نست که ز ن همیشه برایش نگران است و حتی میخواهد ازهوای بدحفظش کند. زن خوشحال می شد اگر او را در چار دیوارخانه باخود نگه دارد. زن بـــه شـدت دو ستش دا شت. ولی در عشـق انگیزه های است که انسان را از مسیر زندگی اش دور نگه می‌دارد... مرد به آسمـان نـگاه کرد. در دور دست ها ابر سیاه و تیره روی جنگل بدون کو چکترین حر کت ما نـند اینکه بخواب ر فته با شد آو یزان بود.

– اگر من بـــو دم نمی ر فتم... توفان می آید.

زن با نگاه های التما س آ میزبه او نگر یست. خا مو شی سا یـــه افکند. این خا مو شی حتی صداهای پر ندگان، سگ ها و مر غابی هارا در خود بـلـعید. در خت ها نیـز خا موش بودند وعلف ها.

– لطفا ...

مر دمی دا نست که واقعا تو فان خواهد آمد. در حوا دث مشا بهـه ممکن او بیرون نمی رفت. ولی او بسیار در برابر نگرانی و تشو یش دو ست داشتنی زن، ضعیف بود.

– نی، تو فان نخوا هد شد.

مرد با گام های بلند و مصمـم از خانه بر آمد از شیب تند پایین شد و خـود را بـه‌زورق ر سا ند. زورق به تنه درخت کهن سا لی که ریشه ها یش را رفت و آمدموج‌ها در هم کو بیده بود، بسته وبه‌آرامی تکان می خورد. او چر خك و سرب های ریسمان ما هی گیری را بدرون قایق گذاردکلاهش را بروی چو کی چوبی قایق انداختـــه و آ ن را از ساحل بدور راند.

دریاچه ساکت و آرام بـود آ ب آنقدر غلیظ معلوم می شد که انسان فکر می کرد تیـل است. غـرو ب اشعه سرخرنـگش را بر سطح آب انداخته و موج های کو چك مـــی در خشید.

انسان می توا نست هر قدر که دلش بخواهد قایق را بدور براند . از دور دسـت ها بانـگ خـرو س شنیده می شد.

پاروی قایق رانی‌اش به آهستگی حرکت نموده و قایق را لحظه بـــه لحظه از ساحل و خانـه اش دو ر می‌نمود. درخت ها که لحظه قبـل به رو شنی دیده می شد به فیتـــه پربرو سبز تبد یل گردید. فقط تك درخت کـهنسا ل و بـا آن تنـه و به تاری مـی ما نست شا خـه های پوچ و برهنه اش بـه تـاری معلوم می شد. شا خـــه های آ ن چـنـا ن دراز شـد ه بـو د کـه اورا دوباره بطرف سا حل فرامـــی خواند.

جزیره که تو سط شال سبز رنگ نی در حلقه گر فته شده بود، غرق در سکوت و آرا مش گردیده بو د. حتی گل های نی نمی جنبید و آ ب در وسط در یاچه غلیظ تر مـــعلوم می شد. چرا؟ او به ابری که درحال انکشاف وامتداد بود نگر یست . لحظه به لحظه بزر گتر شده و چنان به‌نظر می آمد که نز دیکتر میشود. ولی هنوزخیلی‌دوربود. تورماهیگیری بالنگر به آرامی وبدون صـدا د ر ژر فنای در یا چه غرق گر د یـد. ریسمان تور به آرامی از در و ن آب تکان می خورد. سرب تور ماهیگیری مدت ها قبل پا یین ر فتـــه بـود. ریسمان بلا خره سســـت شـــد و ما هیگیری بار دیگر آن را کشید تا اطمینان بیشتر یا بد بعد او سگرتی رو شن کـــرد. حالا مـی توا نست بنشیند و تا هنگا میکه ما هی بتور می‌افتد دود نماید . در گذشته او از این محل ماهی های بزر گـــك گرفته‌بود. کی‌میداند ممکن‌است‌این‌بار نیز بخت بااو یاری نماید .

هوا آنقدر آرام بـــود که دو د سگر تش بدور نمی رفت. و لـــی باآنهم باخود اند یشید که تو فا ن خوا هد شد ولی خود را تسلی داد که از اینطرف ها نخوا هد گذ شت او این نتیجه بخا طری ر سید کـه ابر انکشاف یا فته به آرامی آما س نموده و آ سمان طـــرف شـرقش پو شانیده واز آن گاه گاهی روشنی برق می جهید. او اند یشید کـــه بدنبال این برفك ها رعد و بـاران تند خوا هد بود. تنها چیزی کـــه می توا نست انجام بدهد آن بودکه به طرف مقا بلش با ید نرود.

قایق آرام روی در یا چه ایستاده بود. هنوز ازماهی ها خبری نبود. ممکن آنها از ترس توفان جای آرام بـا شند . معمـولا در این گـونه مواقع ماهی لقه و خار دار به طرف طعمه بلند می شود. ولی ا کنو ن از آنها خبری نبود. اشعه غر و ب به سر عت غیب شد مثل اینکه کدام دیو ساحل ایستاده شده با شد. ناگهان همـه چیز در تـار یـکی و سکوت آزار دهنده غرق شد و حتی نسیم سرد بعد از نشست آ فتا ب نمی وزید.

بطرف را ستش نور خیره کننده برقك جهید. او تا پانـزده حساب نمود قبل از اینکه صدای غر ش‌رعد شنیده شود. مرد خا مو ش بود . ولی در همان لحظه نا گهان بر قی دربالای سرش جهید و آسمان را بدو حصه جدا نمود. به بالا نـگاه کرد و دید که ابر سیـاه وو حشت آوری درآنجا آویزان است. بعدبرق دیگری تند تر از آن جهید ممکن یك دقیقه نگذشته بود که ابر سیاه همه

جابال گسترد و برق از افق تا افق می جهید. رعد با غضب می غر ید وبالای سر ش بـه جهـنمی از روشنا یی ها تبد یل شده بود ولی روی در یاچه هم چنان رام بود.

مرد فکر کرد که اگر تنها با ران ببارد وضع بد خوا هد شد. بعد او دیدکه ستون از چیزی کـه روشن ودراز بود روی‌آب بطرفش می‌آمد. او حتی قد ر ت آن را نیا فت کـه شکل آنرا تشخیص بدهدکه دیگری نزدیکتر به او ظا هر شد و بعـد سومی بیـن‌هر دو. این ستون‌برسطح آب فرو می آمد ند و پا یه ای ازدود را به ار تفاع دو ر تر بالا می نمود چیست؟ مرد شگفت زده شد. وبعد چیز نرم و پر قوت به پشتش خورد. این ضربه به قایق نیز وا رد شده و کنار های آن تقریبـا به آب غر ق گردیده واز جزیره دور شد. زورق از کنترول مرد خارج شد. و بعـد ستون رو شن و ما یل را دید کـه نزدیکش قرار دارد. سیل بو د . و بعد همه چـیز در آشوب و گنسی غرق شد.

هیچگاه در عمر ش با چنین‌حالتی موا جهه نشده بود. نبرد سهمگیـن ووحشت زا بین با ر ند گی زیا د آب در یاچه. و بالاخره هر دو بهم پیوست ! بازوی دراز باران، همـه چیز، در یا چه آب، مرد و قا یقش را در آغو ش گر فت. و ا کـنو ن بر سراسر دریاچه حباب می‌رقصید با ران دریا چه را ازهمه چیز جد ا نموده و آسمان تو فان براه انداخته بود.

اوه! مرد با خو شی فکر کـرد . برق نزدیکش می افتاد . او حتـی صدای فیش فیش آن را که بر آ ب کف آلود می خورد، می شنیدهنگام رو شنی برق او می دید که دیوا ر سفید دود آب تـا دو متر بالا شده و لحظهٔ بعد فرو می غلطید.

قایق هنوز حر کت می کرد. لنگر چه شد؟ با بهت فکر کرد. و بعداو فهمید که او از جا یش به شـد ت رانده شده است. کلمات ز شتش که «من نمی نرفتم» در گو شش آ نرا نگه می کرد. با آنهم قایق حر کت می نمود. او دا نست که اگر د ست روی دست بنشیند و بزو دی د ر مصیبت جبران نا شد نی گر فتا ر خواهد شد. چا قـو یش را کشید با سر عت با ور نکر دنی ر یسمان لنگر را برید. قایق شروع به با لا وپایین شدن نـمود . حـالا نوبت پاروها بود! و توفان بـه او رحـم نخوا هد کرد. سعی می کرد به‌عقب برگردد. هنوز بـرق با در خشش می‌جهد و تو فان نعره می کشید و با ران همه جا را بیر حما نه‌به‌شلاق می بست. ولی او نتر سید. زیر ا لحظه خطر واقعی گذ شته بود. و اکنون حتی اگر بد بختی و مصیبت در برابرش قد بر می افـراشت ، زیرا او بطرف ساحل می را ند و قلبش به آرامی می تپید مثل ا ینکه صا حبش در حال نبرد است .

او با آرامش فکر کرد نبا یدنبرد را از دست داد. یك مرد نبا یـد بتر سد حتي از طبیعت و انسان .

باد در جزیره بسیار شد یدنبود. ممکن تو فان گذشته با شد.

فکر کرد با ید تور را بالا نمـود و این حرکت را انجا م داد . بعـد بطرف خانه پارو زد. اکنون او به آرامی می توا نست پا رو بز ند . ولی در درو نش نیـروی شـگفت انگیزی که تا کنون برایش سا بقه نداشت احساس نمود. او تو فان را بابهت خوشی آور نگاه می‌کـرد .

شب شده بود. و لی افـق دو ر دست هر لحظه رنگی بخود میگرفت گاهی آبی رو شن، زما نـی سبز، وقتی سفـید و در پـر تو برقـك رو شن می شد خا نه ها را مثـل اینکه از سرب سا ختـه با شند، دید کلکین ها سیاه معلوم می شد مگر یکی از آنها از یك پنجره‌پایین خانه، رو شنی زرد ر نگی به بیرون می زد. این رو شنی بر ا یش آرامش و سرور می بخشید.

مرد هم چنا نکه به کلکین مـی نگر یست با خود فکر کرد کا شکی به گفته زن گو ش می داد. آب در ساحـل بـالا آمـده بود. در خـت کهنسال خم شده و سینه اش در برابر باد سپر ساخته بود. موج ها کف آلود به ساحل می خورد، بلند می شد و تنه در خت را بـعـد از شستشو برمی گشت. درخت چنان شاخه هایش را از هم بازنموده بود ما نند اینکه مانع ر سیدن آب‌دریاچه به ساحل شود.

تور ما هیگیری را جمع نـمود، پارو ها را به شا نه گر فت، بـه در یا چه نگاه کرد هیچ چیز د یده نمی‌شد. فقط دیوار تاریکی دوبـاره برقی جهید وهمه چیز را رنگ لیمو می داد.. در یا چه ، جزا یر و امواج کف آلود از ساحل آب در یا چـه وحشت انگیز معلوم می شد.

زنش منتظرش بود. برای‌دیدارش بیرون شد. چراغ بد ستتش بو د . مرد در برابر ش در حا لیکه سرو پایش نـر بـود و مـو هایش روی پیشانی اش افتاده وهر رخش با زو های مر دانه اش را نشان می دا د، ایستاده شد.

صدای زن در حا لیکه پر ازخوشی و بخشش بود شنیده شد:

«خدای من! من گفتم که تو فا ن می شود.»

مرد کـلاه سر ش را کشید و اورا تکان داد:

«بلی، تو را ست گفتی».

زن در حا لیکه کـلاه سر ش را برمی داشت گفت:

«ولی تو به گفته ام باورنکر دی. نمی دانی که من بهتر ین چیز ها را برای تو میخوا هم.»

مرد حتی نمی خوا ست د لا یلی بیاورد. چرا در مورد مطلبی وگفتگو کنندکه برایش روشن‌بود بیرون،در تاریکی وحشتناك، برق همچنان می جهید، رعد می‌غریدوباران آهنگ‌یك نواخت بر با لای بام چو بی شا ن می‌نواخت و در هر نگاه زن می‌لرزید وبا تر س به شو هر ش نگاه مـی کرد.

دخوانانو ژوندون

قسمت اول

مواظبت های شخصی

اولین شرط تسلط یافتن بر نفس خویش آرامش است .

اگر ناراحتی و اغتشاشی در خود حس میکنید عضلات را سست کنید وآنچه راکه در هنگام تندرستی کامل‌دروجود خود حس میکردید درروح خود تصور کنید همیشه با وضع آرامی بیاندیشیدو پیوسته بخود تکرار کنید که برای تولید مجدد تندرستی چندان تاخیری نکرده اید تا مدت ۱۲ دقیقه باید سعی کنید که تکان و حرکتی ندهید بی حرکتی دارای نتایج سودمندی است وباعث سستی و بی‌حرکتی روح میگردد.

همین که توانستید خود را تا مدت یك‌ربع ساعت بیحرکت نگاهدارید دیگر میل بحرکت در خودحس نمیکنیدو تجسم صحت‌درد راکم‌کم تخفیف میدهد و حالت تحریك آمیز شما را آرام میکند .

اگر اطلاعات فیزیولوژیك را برای تصور آنچه که در اعضای‌بدن اتفاق می افتد ندارید اقلابهبودی وصحت کمتری بیاندیشید و جمله (من‌نمیخواهم در بهبودیم تاخیر شود) رانه فقط شفاها بگویید و یا درروح خود فکر کنید بلکه باید هر چه‌میل دارید درو جود شما ایجاد شود تصور کنید یعنی تخفیف درد سستی دلپذیر خواب‌کامل وغیره...

ولی در همین هنگام هجوم‌خیالات مخالف که مربوط بهمان دردی است

بقیه درصفحه۵۸

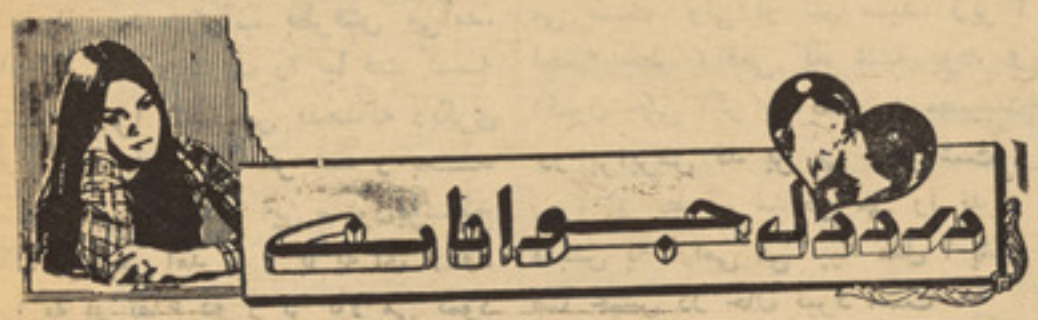

متصدی محترم درد دلها!

جوانی هستم۱۸ساله ودر صنف ۱۱یکی ازلیسه هادرس میخوانم.

دراین روز ها که مکاتب تعطیل است خواستم داستانی از زندگی مردم خود را بنویسم بعد از فکر زیاد سوژه جالبی پیدا کردم‌وشروع به نوشتن داستان نمودم بالاخره داستان تمام شد دوباره خواندم ازش‌خیلی خوشم آمد واقعا داستانی‌جالب شده‌بود.

داستان راپاك نویس کردم و خواستم که‌جهت نشر بیکی از جراید ومجلات‌بسپارم ولی وقتیکه نوشته خودرا به شخص‌مسئول یکی ازجراید که‌نام آنرا نمی خواهم‌ببرم تسلیم‌کردم وگفتم: که میخواهم این داستان مزدر جریده شما نشر شود . شخص مسؤل ابتدا سر تاپای مراورندازکردبعدنوشته مراگرفت‌و شروع‌بخواندن نمودبعد ازچند لحظه بدون آنکه آنرا تا بسه آخربخواند نوشته را دوباره برایم داد وگفت ببخشید که‌قابل نشر نیست .

ازآنجا برآمدم وارد موسسه دیگرشدم بازهم‌آن‌جواب قبلی برایم داده شد.خلاصه بچند موسسه نشراتی رفتم ولی جواب همان‌بودکه درگذشته برایم داده بودند. ازین‌وضع برایم یکنوع دلسردی‌ومایوسی پیداشد میخواهم که مرا رهنمایی نمودهو لطف کرده این‌نامه رابدون کم و کاست آن‌نشر کنیدو خیلی ممنون میشوم .

(محمدعارف)

شاغلی‌محمدعارف نظر به خواهش‌شما این‌نامه رابدون کم وکاست نشر نمودیم.

ولی برادر عزیز شما نباید دلسرد و مایوس شوید شما هنوز جوان هستید ومیتوانید که‌با مطالعه بیشتر وگذشت زمان‌نوشته‌های‌خوبی از شما درجرایدومجلات بچاپ رسد وامید واریم که آنروز ها دیر نباشد وبزودی داستان های جالب شما رابا سوژه‌های جالب‌آن در جراید و مجلات‌کشور ببینیم وبخوانیم به امید موفقیت شما.

نامه‌های رسیده

شاغلی امین الله مفکر آمردیوان جرایم ترافیك استیناف عالی مرکزی !

مضمون شما تحت عنوان جوانان‌در برابر مسئولیت های اجتماعی به اداره مجله رسید این هم قسمتی از مضمون شما :

جوان در قبال جامعه خود مکلفیت های‌دارد که باید منحیث وظیفه با در نظر داشت ارزش های اخلاقی و قانونی آنطوریکه شایسته‌است انجامش دهد . جوان واقعی با قطع نظر از تقلید های بیجا ووقف وقت گران بهایش به‌این‌وآن که نه سودی بخود وجامعه اش میرساند بایك احساس پاك و نجیبانه و قضاوت های عادلانه و بجاه بیشتر از پیش سعی بورزد تا وظایفی را که‌وظیفتاً وایمانا عهده‌دار است بوجه احسن وشایسته بر آورده سازد.

• • •

شاغلی امیر محمد از ولایت فراه !

نامه شما به اداره مجله رسید ازهمکاری تان‌تشکر اما برادر عزیز نامه شما آنقدر طولانی بود که نمیشددر دوستون نامه‌هاآنرا گنجانید واگر قسمتی، از مضمون شمارا نشر میکردیم مفهوم نامه شما را از بین میرفت. امید واریم که نامه های کوتاه تری به‌مابفرستید به امید موفقیت شما.

پیغله عابده !

نامه شما به اداره رسید از همکاریتان تشکر.

• • •

شاغلی م، اپ از میرویس میدان!

نامه شما که‌به متصدی (مرد امروز) نوشته بودید بدستمان رسید.

ولی برادر عزیز از مدتی است که‌صفحه مرد امروز در مجله چاپ نمیشود واگر خواسته باشید با مجله تان همکاری‌نمایید به‌صفحات اختصاصی دیگری مجله‌نامه فرستاده مارا ممنون سازید.

• • •

میر من نجیبه از میکرویان!

مضمون انتخابی شما به اداره مجله رسید واقعا موضوع جالبی را انتخاب نموده بودید ولی‌نه برای مجله مابهتر است‌که چنین مضامین رابه مجله میر من بفرستیددرانتظار همکاری های‌بیشتر شما .

• • •

پیغله نفیسه از کارته ۳ !

وجیز های انتخابی شما به اداره مجله رسید از همکاریتان تشکر موقعیکه بدان احتیاج داشتیم نشر میشود مطمین باشید درانتظار همکار های بیشتر شما.

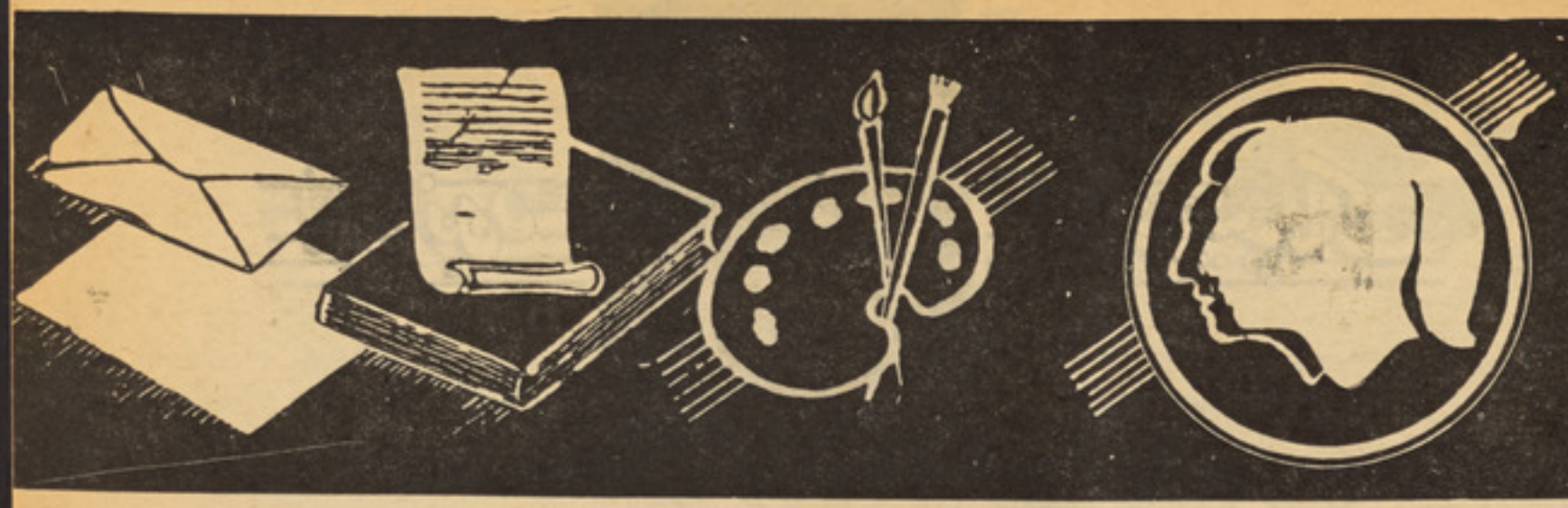

کمک های اولیه در مواقع عاجل

یك مو سسه ادویه سا ز ی د ر فرانسه بیك اقدام خیلی جا لب و مؤثر دست زده است بدین معنی که تما م صاحبان موترها بایدیك بکسی کوچك از کمك های او لیه را که در مواقع استراری ووا قعات غـیر مترقبه از قبـیل اکسیدنت ، ضعف های ناگهانی، خو نریزی دماغوغیره که‌قابل پیش بینی نمی با شدداشته با شند. این بکس کو چك‌که حا وی بنداژ، پنس، پلا ستر ان و یهٔ ضد میکروب و ضد خو نریزی و غیره‌که در مواقع ضروری بکار میرود حتما در موتر مو جود با شد. این بکس که خیلی کو چك میبا شد صرف‌نظر از فواید آن دا رای حجم ووزن کـم بوده و هر کس میتوا ند آنرا غیـر از موتر در منزل نیز دا شته باشد.

جوا نان ما مخصو صا آنا نیکـه مو تر دا رند میتوا نند این وسا یل ضروری را دریك بکس کو چك‌تهیه نموده وهمه وقت حا ضر و آما ده با شد . زیرا این و سایل که بنظر خیلی ساده می آید نـتایج مفـید و موثری‌را دارا می‌باشد .

سرگرمی های جوانان در اورپا

گذشته ازتما م سرگـر مـی‌ها و بازیهای جوانان که‌در ارو پامتداول است در فرانسه برای او لین بار یك‌کلپ فرانسوی سرگرمی تاز ه برای جوانان در نظر گرفته است . و آن اینکه بعضی از جـوانان کـه علاقمند به‌پرواز و مخصو صا بـه پرواز های اکرو باتیك هستند این کلپ طیاره های کوچك یك‌ما شینه رادر اختیار شان گذاشته‌ود راخیر برای نفراول که توا نسته مسا بقه رابیرد جایزهٔ نیز می دهد.

این مسابقات در آسما ن فرانسه بین یك عده جوانان‌داوطلب صورت میگرد .

طیاره های که دراین مسا بقا ت ازآن استفاده میشود دا را ی‌قو ۀ (۱۸۰) اسپ بوده گنجا یش یك‌یا دونفر را دارد . ودرپایان مسابقـه از طرف کلپ به قـهرمـان پـرواز اکرو باتیك جایزهٔ معادل صد هزار افغانی داده میشود .

البته ناگفته نباید گذ اشت کـه کلپ مذبور باترتیب دادن چنیـن مسابقات مقادیر زیادپو ل ا زکرایه دادن طیاره های سپور تی که‌بـه منظور تفر یح وگرد شی برا ی‌یك یادو ساعت پرواز تعـین شـد ه فایده می‌برد .

در عکس دو جوان داو طلب را می بینید که‌با طیـاره درآسما ن پاریس به‌نما یش‌جالب اکروباتیك می پردازند .

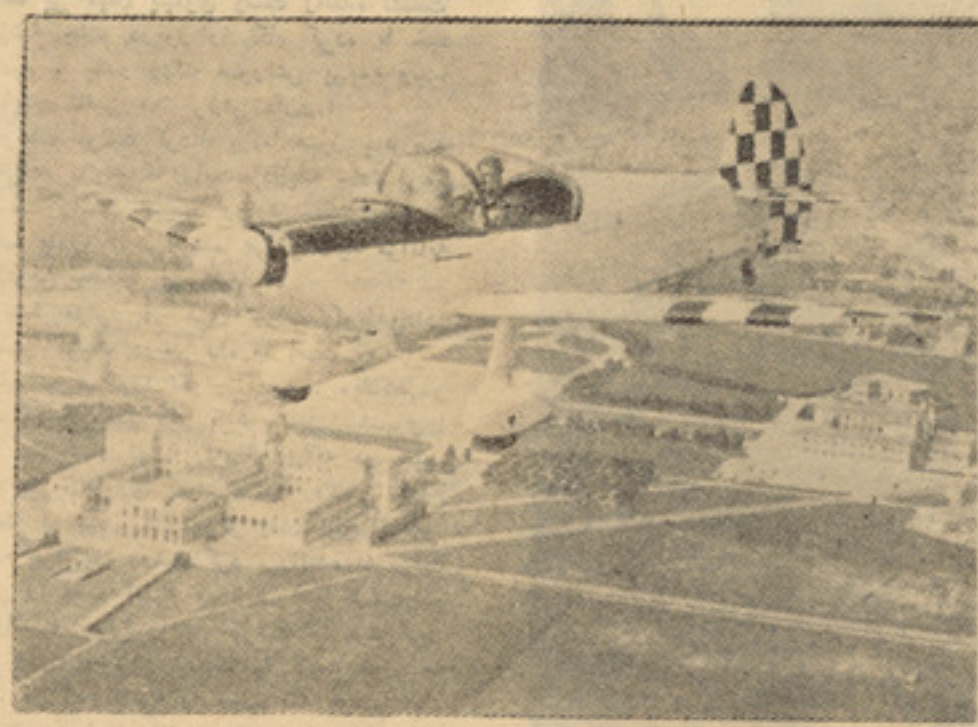

طیاره‌یك هاشینه‌بادوسرنشین آن که در مسابقات اکـروبـاتیـك شرکت دارند .

شاگردان ممتاز

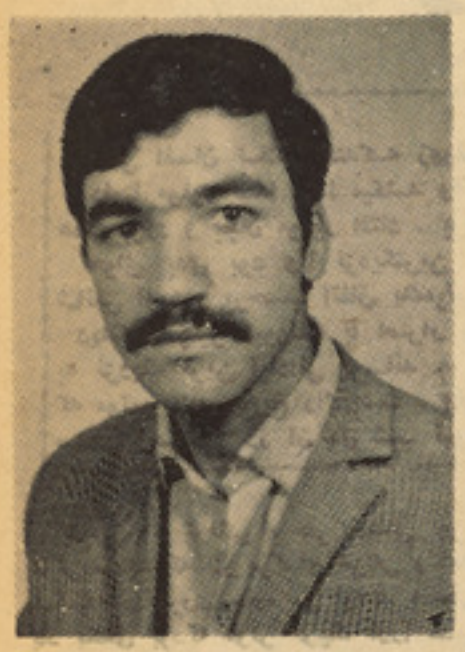

اسم :عبدالباقی
صنف :یازدهم (ب)لیسه حبیبیه
درجه : اول نمبر .
سن :۱۹ساله.
علاقمند :به‌ورزشس
آرزو :میخواهم در آینده‌دا کتر طب شوم

اسم :غلام عباس نگهت
صنف :یازدهم (ت) لیسه حبیبیه
درجه :اول نمبر .
سن: ۱۹ ساله
علاقمند: به مطالعه .
آرزو: میخواهم درآیند ه یـك بیالوژیست شو م .

برگزیده

آلفرد هیچکاک

از: لاك

مترجم : نیرومند

راننده مخوف

وقتی انسان تلاش کندکه زودتر بمنزل‌برسد ، بروز چنین اتفاقی متصور است . دفعتاً موتور صدا پیدا میکند واز رفتارباز میماند . در چنین حال ناچار باید آستین همت برزد و بجان موتور افتاد . برای‌انجنیر تیوولف عین اتفاق روی داد .

هوای بدی بود وتا نزدیکترین آبادانی‌فاصله بقدر کافی زیاد بود . اما تیوو لف شانس آورد و برحسب اتفاق یك‌موتر باربری‌درآن محل پیدا شد. وقتی راننده موترلاری دیدکه انجنیر تیوولف با اصرار و ابرام‌تقاضای کمك رادارد ، حاضر شد اورا باخود به نزدیك ترین آبادانی برساند . یانمیدانم اصلا بد چانسی نصیب انجنیر تیوولف‌شد که موتور بنای پخ‌پخ راگذاشت . ولی‌بهرحال‌آواز «سرفه موتور» برای تیوو لف یگانه صدای وحشتناك در آن دل شب نبود .،،

شبی بود توفانی ، در روشنی چراغ‌های موتر میدید که باد برگهای خزانی و شاخه‌های شکسته را بروی جاده می لولاند . حتی‌شدت باد بحدی بودکه موتر کوچك اورا هم تکان میداد .

انجنیر تیوولف که‌تازه از بسته کاری‌یك ماشین فارغ شده بود ، عجله داشت زودتر به منزل برسد . از همین سبب جاده فرعی را انتخاب کردکه اورا از راه‌کوتاهتر به‌مقصد برساند . ولف دفعتاً وحشت کرد واز پخ‌پخ بدون دلیل موتر به‌هراس افتاد .

بلی حالا متوجه شده بود که موتر بچه‌دلیل «سرفه» میکند . ولف بیاد آورد که‌میبایست تیل میگرفت . اکنون که موتر آخرین قطره های تیل‌را می‌بلعید او سعی می نمود هر طور شده خودش رابه نزدیکترین دهکده سرراهش برساند . او در سمت مقابل خود دو چراغ را دید . دو چراغ سرخ . یك‌موتر بار بری در کنار جاده توقف کرده بود ، تیوولف‌تا بیست متری موتر لاری موتر خودرا برساند واز آن فرودآید ، باد ناله میکرد واز عقب جنگلی که طر ف راست جاده واقع بود می وزید .

تیوولف صدا زد : «هی.....!...» اما جوابی نگرفت . پیشروی موتر جائی‌که راننده می‌نشست خالی بود . ولف بر گشت از میان ظلمت بطرف جنگل خیره شد و دو باره صدا زد :

راننده موتر لاری‌کجابود ؟ قاعدتاً می‌بایست دونفر می بودند . ولف ناراحت شد . آیا حادثه یی در آنجا رخداده بود ؟ در همین لحظه که ولف در فکر بود ، از سمت جنگل صدای خش خش را شنید .ولف آوازکشیده شدن کفش هارا به روی زمین شنید . یك مرد ازان طرف می آمد . اویك‌کرتی دبل‌و سنگین چرمی به تن داشت و کلاه کاسکتی به‌سر گذاشته بود . در حدود ۳۵ سال داشت .

وقتی آن مردولف رادید با چشمهای‌ازحدقه برآمده به طرف ولف خیره شده پرسید : «شما چه‌کار دارید ؟»

لحن صدایش جدی بگوش ولف خورد . تیوولف جواب داد «من کمك شمارامی‌خواهم کار احمقانه یی کرده ام وتیل نگرفته ام. تااینجا آخرین قطرهٔ تیل هم تمام‌شد .

راننده جواب داد :«من درموتر خود تیل دیزل می سوزانم و متاسفانه نمی توانم‌کمکی به‌شما بکنم .» این را گفته سوار موترش شد .

ولف پرسید :«شاید بتوانید موتر مراتابه نزدیك ترین پمپ تیل یا نزدیکترین محل‌که سر راه ما می‌آید کش کنید . یاخودم راسوار موترکرده تادهکده ایکه سر راه ماست‌ببرید. لااقل می توانم از آنجا یك پیپ‌تیل‌بخرم!»

دریور جواب رد داد :« نه. نمیتوانم موتر شماکش کنم وهم شمارا باخود نمی برم .من باید زودتر حرکت کنم .»

ولف دچار حیرت شده بود . اما راننده دفعتاً بر گشته ، مجدداً نگاهی تعجب انگیز ونسبتاً طولانی بصورت ولف افگنده آهسته گفت:

– «شاید بتوانم شمارا یك‌مقدار راه باخود ببرم . زود بالا شوید !»

ولف بی خیال پهلوی دست راننده نشست وازگوشهٔ چشم دریور را نگاه کرده با خود اندیشید ، چقدر رنگ صورتش پریده وچرا دستهایش تااین حد لرزش دارد ؟

بهرحال حرکت کردند ، اما هنوز چند صد متر نرفته بودند که راننده دریك جادهٔ فرعی به سمت راست پیچید ووارد جنگلی شد.

ولف دادزد : «ا شما می‌خواستید مراتابه نزدیکترین دهکده برسانید ؟»

رانندهٔ موتر بار بری جواب کوتاهی‌داد: «یك‌شهر کوچك درسر راه ما است .»

ولف حرف اورا تکرار کرد : «یك‌شهر کوچك ؟» هر قدر فکر کرد ، چنین شهری‌را به‌یاد نیاورد . نقشهٔ کوچکی راکه در جیب داشت بیرون آورده خواست در روشنی چراغ سرتخته آر میجر های موتر به‌آن نظر اندازد. همینکه چراغ را روشن کرد ، راننده به‌سرعت خودش را عقب کشید ، رویشرا به سمت‌دگر برگرداند و چراغ را به سرعت خا موش‌کرده فریاد زد : «ضرور نیست به نقشه مراجعه کنی . من این ناحیه را خوب بلد هستم .»

ولف درپهلوی راننده حیرت زده باقی‌ماند و آنها به پیش رفتن در راه مار پیچ داخل جنگل ادامه دادند .

این شخص راچه شده ؟ در فاصلهٔ کوتاهی که ولف چراغ سر دستگاه آرمیچر های موتر را روشن کرد . توانست دستهای آن مرد را ببیند . دستهای کوچك ، سفید و نرم که‌به دستهای یك راننده‌موتر لاری‌که مامورمسافرت های طولانی باشد ، هیچ شباهد نداشت.واما آن‌لکه های روی کرتی اش چه بود ؟ حتی‌چند لکه بروی پتلونش وجود داشت . لکه‌های سرخرنگ . آیا لکه های رنگ بود ؟ امالکه‌ها چسپناك بود ، مثل لکه های خون تازه.قلب ولف در هم فشرد و ترس درآن رخنه‌کرد .

آندو اکنون از جنگل بیرون رفته بودند. از مقابل‌ایشا ن روشنی چراغها بصورت‌پراگنده پیدا شد . یك دهکدهٔ کوچك بود .

ولف از راننده خواست : « همینجا صبر کنید . من پیاده میشوم .»

اما راننده کمترین توجهی به تقاضای ولف نکرد وباسرعت سرسام آوری از وسط دهکده رد شد .

ولف دادزد :«گفتم صبر کنید . شمادیوانه هستید ؟»

راننده بی محابا دچار ترس ووحشت شده رویشرا بطرف ولف بر گرداند ودر حالیکه آثار خشم فراوان د ر قیافه اش پیدا بود گفت:« دیوانه ؟ اگر یك دفعه دیگر این‌کلمه رابزبان آوردید .،،»

تفنگچهٔ کوچکی را از جیب بیرون آورده پهلوی ولف را هدف گیری کرد وبه سخنانش ادامه داد :

اگر یك دفعهٔ دیگر بگویید دیوانه شمارا میکشم .»

ولف به زحمت نفس کشیده اظهار داشت: «شما به یقین یك‌نفر را کشته اید . چطور حقیقت ندارد ؟»

راننده پاسخ داد : « دونفررا» تفنگچه را در دست راست خود که به روی اشترنگ موتر گذاشته بود گرفته ، بحرفش ادامه داد: «هردوی شانرا کشتم . باهمین اسلحه‌که می بینی !»

وآنگاه تفنگچه رامجدداً بطرف‌ولف برگردانده گفت :«مجبور بودم» او شروع کرد به حرف زدن دربارهٔ خودش . اما جملات او مانندآب روان نبود ، بلکه کنده کنده ادامی‌کرد :

«حالا هردوی شان آنجا افتیده اند . او و «کردا» همسرم گردا رامی گویم . بمن خیانت کرد. به امانت زن و شوهری به کثیف ترین وجهی خیانت کردند . این خوکها، خوکها.

ولف در سیت موتر نارام نشسته حیران بود چه‌کند .

رانندهٔ موتر باربری بدون وقفه کپ‌میزد: «ماهردو زود همدگر را شناختیم من و گردا. او درآنجا کار می‌کرد . دریك میهمانخانه.در زمانی که‌هنوز رانندهٔ موتر برای مسافتهای دور بودم باداوتو» زنده‌گی میکردم ، ما جرا مربوط به گذشته های نسبتاً دور است.مدتها پیش.»

بقیه درصفحهٔ۵۲

مردی با نقاب بقه

تااینجای داستان :

گنتر مامورلایق‌پولیس‌به تعقیب‌سازمان بقه‌ها زندگی‌اش‌راازکف‌داد. الك معاون کمیسر پو لیس‌به‌تشویق دیك گاردو ن به تعقیب مایتلندپیر که‌مردمرموزی‌است‌میبراید. رای‌بنت جوان‌که‌نزدمایتلند کار میکند،به‌اثر تشویق لولا بسا نـواپارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می خواهد به‌خدمت خودنزد مایتلند پیرخاتمه دهد وتلاش خواهرش برا ی ادامه کار او نزد ماتیلند به کدام‌نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند دیك ازطرف وزارت خارجه انگلیس‌مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی‌بطرز اسرار آمیزی به سر قت‌میرود

در همان‌شب وقتی‌برای میلز آزادی‌اش ورفتن به کانادا تضمین گردید ، تصمیم گرفت یك مقدارمعلومات موثق را دراختیار پولیس بگذارد زیرا او زیاد تر از آنچه توقع می رفت معلومات داشت و اعتراف کرده بود .

میلز روی یك ورق نوشته بود من می توانم یك نشانی برای تان بدهم که‌بتواند شما را تا به پیش مبر ۷ برساند و اورا در چنگ پولیس بیندازد . نمبر ۷ !) الك نفس عمیق گرفت . نمبر ۷ نقطـة اتکا بشمار می رفت که اگر ناخنی به آن بند میشد ، گره از مشکل میکشود الـك دستها را از خوشحالی بهم‌سایید ،زیرا حال‌وقت آن رسیده بود که به اسرار بقه دست یابند . شاید همین اطلاعات موجب شود که قرار داد را هم پیدا کنند .

حین اندیشه به اسناد گم شده ، الك

آهی کشید . دو وزیر ، یك دپار تمنت بزرگ دولتی و یکتعداد معاونین سکر تر ها وقت رسمی کار او را با دادن اطلاعات و گزارشات مختلف به دفتر پولیس مـی گرفتند که همراشن در اطراف سند سرقت شده از سیف منزل لارد فرملی می چرخید.

الك گفت : (اینها از پولیس معجزه می خواهند ! و من باور نمی کنم امروزکسی قادر به معجزه باشد .)

او به طرف کو تبند رفته میخواهـد ، قوتی سگرتش را از جیب بالا پوش بر دارد وباپوشن یك سگرت به آرا مش اعصابش بپردازد در داخل جیب دستش به یك روی ضخیم کاغذ افتاد .

الك بستهٔ کاغذ را از جیب بیرون آورده به روی میزانداخت. روی‌کاغذ باز شد و چشمش به نخستین‌کلمات ورق اول آن افتاد که نو شته شده بود: «بنام امپرا تور...» الـك ا ز خوشحالی زیاد میـخوا ست فریاد بزند. اما صدایش نبر آمد. اوباعجله بسیـار ورق را از روی میـز برداشته ب دستهای لر زان پشت آنرا بر گرداند. آری همین او راق قرار داد مفقود شـده از نزد لارد فارملی وزیر امور خار جه بود.

الك آن سند قیمتی را د ردست نگاه داشته سعی نمود، و قایع شب گذشته را بخاطر آورد. اوچه وقت بالا پوش را از تن خود کشیده بود؟ آخرین باری که دست در جیب کرد چه‌وقت بوده است؟ او در رخت کن کلوپ هیـرون بالا پو ش خود را کشیده به پیشخد مت مؤظف‌سپرد. ولی درست بیاد ندا شت که به‌جیب بغل بالا پو ش دست زده بود یاخیر؟

بهرحال یك چـیز مسلم بود و آن اینکه‌درکلوپ هیرون‌اتفاق‌افتاده بود! غالباً یکی از پیشخدمت های مربوط به‌تشکیلات بقه ها بوده است.

الك به چوکی نشسته به تفکـر پرداخت: خدا یا! نمی‌فهمم ا یـن قرار داد چطور و ازطرف چه کسی درجیب بالاپوش من گذا شتـه شده است.

درهمین لحظه زنگ در واژه بـه صدا درآمد و معا و نش با لدروارد مد.

الك از او پر سید: «بالدر! شما می‌توانید بخا طر بیاورید که و قتی دیروز از اتاق شما گذشتم،بالاپوش به تنم بـود ا به روی دست خو د انداخته بودم؟

بالدر بدون کمترین اند یشـه پاسخ داد: «من اصلا تو جه‌نکرده‌ام.» بالدر میدانست که وقتی نتوا نـد باالك دریك مو ضوع کمك شود، بهتر است با گفتن یك «نی» جا ن خود را خلاص کند. الك هم را ضی بود.

الك گفت: بسیار عجیب است.

بالدر پرسید : «آقای انسپکتر ! مگر اتفاقی روی داده است ؟»

«نی، نی شما متـوجه نشد یـد که چه پیش آمدی در انتظار میلز بود؟ نباید هیچکسی با او تـماس بگیرد و حرف بزند. و قتی او رابه اینجا می آورید، باید مستقیما بـه اتاق انتظار آورده شود و تنهـا بماند. کسی حق ندا رد با اوصحبت کند یا به سوال او جواب بد هد . فهمیدید چه گفتم؟»

الك درختم کـلامش رول یا فت شدهٔ کاغذ را یکبار دگر به دقت‌مرور کرده دید که اوراق آن تکمیل بود. حتی یاد داشتها و نوت های وزیر امور خارجه هم سر جا یش بو د . الك به لارد تیلفون کرده او را د ر جریان پیدا شدن اسناد گذاشت.

ده دقیقه بعد یك عضو وز ا ر ت امور خارجه بدیدن الك آمده پس از تسلیم گر فتن اسناد بنـام وزارت امور خارجه از خدمت شایسته او قدر دانی و تشکر نمود.

اگر الك مو فق به یا فتن اسناد نمیشد و درین راه تو فیقی نمی‌یافت بدون شك مورد لعن و طعن قرار می گرفت. ولی‌اوکه تقصیری درین مورد نمی دا شت. یك سا عت گذ شت تا میلز را آوردند. اما الك این‌ساعت را آرام نـه نشست و به سلـو ل مخصوص ها گن که دور تر ازعمارت اصلی در استیشن کا نون او قر ار داشت رفت.

هاگن متر دد بود که حرف بز ند یاهمچنان سکوت را تر جیح بد هد ولهذا به الك گفت:

ـ الك، شما ثبو تی برای ادعای خود ندارید. شما میدا نید که من بیگناهم.»

الك مطمئنا نه اظهار داشت:شما آخرین کسی بودید که در مر کـز اجتماع دیده شدید. علا و تا میلـز به‌همه چیز اعتراف کـرده است و تلاش شما هیچ نتتیجه یی برا یتان ندارد. ومن میخوا هم یك مطلب رابه اطلاع شما بر سانم. آقای ها گن، ما از امروز صبح به اینطرف نمبر۷ را گر فتار کرده در قفل و ز نجیر کشیده ایم .

هاگن چنان خندهٔ قهقه سر دادکه باعث تعجب الك‌گردید. هاگن‌اظهار دا شت : «بلو ف ا ست . فـریب محض! یك فریب بچه گانه به ایـن وسیله شما نمی توا نید حـتی دزد های ساده را هم بازی بد هید. اما من بهیچوجه حر فها ی شما را باور نمی‌کنم اگر بگو یید که نمبر ۷ ر ا گرفتار کرده اید. شما او را بـه چنگ می آوردید، به یقین اینطو ر بامن از روی خو شحالی حر ف نمی زدید. الك بد نبا لش بر و ید وبه تلاش خود ادامه دهید تا پیدا یش کنید. واگر گیرش آوردید محکـم نگاهش بدارید که از چنـگ تان دوباره فرار نکند. هما نطور یکه‌میلز از چنگ‌تان فرار کردنی هست.»

الك از صحبت با ها گن با چنان احسا سی باز گشت که گو یاچنانچه او تصور مینمود جر یان بر طبق خوا سته و تو قع او پیش نمی‌رفت. اما وقتی از عمارت خارج میـشـد به‌ما مور محافظ ها گن گفت: امروز چاشت یك طعمه برای ها گن مـی فر ستم. او را هم در سلول ها گن جا داده هر دو را تنها بگذار.»

ما مور محا فظ با مر اشاره ئی‌کرد وفهمید که هدا یت او را چطـور تطبیق کند.

صبح همان روز یکه الك‌انتظا ر ورود میلزرا داشت، تدا بیراحتیاطی فراوان اتخاذ شد تا محبو س تحت محا فظت کامل به دفترپو لیس‌منتقل گردد. در تمام طول شب یك گردان مسلح پو لیس چهار سمت زندان‌را نگهبانی کرد وافراد مسلح محو طهٔ محبس را زیر نظر داشتند. بقـهٔ زندانی مرد خود خواه وزر نگی بود وقرار اظهار خود ش در راس یـك شعبه قرارداشت و اوامررا به زیر دستان صادر می کرد.

در ساعت یازده او را از سلولش بیرون آورند. اما میلز با و صف تمام اطمینان هایی که برایش داده بودند عصبی وو حشت زده بنظـر می آمد. گذشته ازین سر ما خورده بود و سر فه می کرد.

درساعت یازده وپا نزده دقیقـهٔ روازهٔ زندان باز شد و سه مو تو ر

بقیه درصفحه۶۰

ژوندون — زنان و دختران

تاثیر خنده در زیبایی

خنده بزر گترین داروی شفـــا بخشی است که در دستر س بشر گذا شته شده است . زیرا خند ه:ستگا ه‌هاضمه وتفنس را به‌فعالیت بر می انگیزد وجریان خون راسریع تر میگردا ندو در نتیجه سموم بدن دفع میشود .

خنده علاوه بر اینکه نیروی جسمی ومعنوی را تقویت میکند ،برزیبایی نیز می افزاید .

میگو یند :«اندوه دشمن زیبا یی است ».

خنده هم دل را جوان نگهمیدارد وهم صورت را .آدم خنده رو درهر مجلسی که راه می یابد مثل‌خورشید آنجا را روشن میکند .آدم خنده رو محبوب وعزیز است ودر نتیـــجه کا میاب هم تواند شد .

هیچ غذایی خو شمزه تر وسود مند تراز خنده نیست،اگر سرسفره این غذا را نیابید .باید گفت که از خوردن بهترین‌غذاهامحروم‌مانده‌اید. خنده دشمن‌بزرگ سوهاضمه است پس شگفت نیست که اگر دانایـــی بگوید : ضایع ترین روز هـــا روز یست که نخند یده ایم :

کسی که همواره در اندوه غو طوراست ،بیك مرگ تدریجی دچـار میگردد .اندوه مثل تیزاب است ،به هر کجا داخل شود آنجا را می‌خورد دکتور ژاکو بی میگو ید :«تحقیقا ت نشان داده که اندوه کشنده است، اندوه سلولسهای دماغ را ضعیفتر میکند وآنرا برای ابتلا با مرا ضی دماغ آماده می سازد .»

اندوه همان اثر را در دماغ می گذارد که چکش بر آهن وارد میکند اگر خود را از اندوه های کوچـــك نرها نیم ،باندوه بزرگ دایـــمی گرفتار خواهیم شد. چه قطره قطره خون جمع گردد دریا شود .

موقع‌شناس باشید

هنگا میکه زنی به منظور گردش وتفرج لباس پو شیده وآرایش‌کرده برای خروج از خانه حاضر میشود البته بسیار مشکل ونا گوار است

که مشا هده کند شو هرش تاز ه می خواهد استرا حت کند .

اما خانمی که عشق و محبتش در سطح بالا تری قرار دارد به خوبی مید ا نـد کـه ا یـن ا ستراحـت روزانه لازمهٔ آنهمه فعا لیت وکـار شو هرش در جریان وظایف است.وبدیهی است با علم به‌این حقیقت تمایلات خودرابا وضع خاص شوهر تعدیل میکند .

این حقیقت حین گذار نیدن ما ه‌عسل تازه عروسی ودامادی به نحو نا مطلو بی‌نمایان گردید که تذکرش‌بی‌جا نخواهد بود :

داماد وعروس اولین هفتهٔ مـــاه‌عسل را در یکی از ولایات دوردست بسر بردند .و قرار بود که داماددر آنجا پیرامون وضع جغرا فیا یـــی‌و آب وهوایش نیز مطا لبی تهیه کند اما عروس آرزو مندتشر یـفـات ، تعا رفات ،سر گرمی وتفر یحـــات‌مطلوبش بود، لیکن بجای همه این آرزو ها، خود را با لباس زیـبا یی عروسی در اتاق هو تل تنها یافت بدین جهت ،عروس به متقضای‌سن وسا لش در لحظا تی که با دامادمی بود ،درنهایت سردی وبرود تباوی رفتار میکرد وبا حرکات وسکنـات عدم رضا یت خود را بروز میداد.

همان تازه عروس که حال خانم‌چیز فهمی است میگو ید :«وقتی‌به گذشته فکر می کنم می بینم بخت‌و اقبالم بلند بوده است که شوهرم در آن زمان دست مرا نگرفت و به خانهٔ مادرم نفر ستاد تا قدری بخود آیم وپس از خروج از دنیای نفهمی ورسیدن به رشد عقلی به خا نـــهٔ شوهرم بروم ».

بدین صورت آنگونه حرکات بیگانه مخصو ص دختران خورد سال‌است وزناشویی مخصوص افراد بالغ ورشید میباشد .

باید زن‌برای جلب‌محبت‌شو هرش دایم به کو ششهای بی دریغ خـــود بیفزاید ،ومردی که‌سا لهای متمادی شاهد عشق ومحبت بی شا یبـــه همسرش بوده است حتمی‌قدر اورا میداند .

کا میابی اگر توام با عشق باشد حه مفهو می‌می تواند داشته باشد ؟

همسرتان را تشویق کنید

یکی از وظایف مهم زن با هوش وفهمید ه‌آنست که به شو هـــرش کمك کند ،تا وی را به آرزوی کـه میخوا هید بدان نایل شود برسا ند البته ایـن آرزو با هیا هو کـردن و جبر و زور حـا صل نمی شو د بلکه با تشویق و تحـریصی خـرد مندانه ،قدر دانی وتحسین بجـــاو رفتاری مبنی به‌بز رگ منشی ،می توان به منظور رسید .

اگر شوهر تان نیاز مند پرورش حس اعتماد است، می‌توانید با یاد آوری بعضی اقدامات ارزنده او که کم و بیش توأم بـا اعتماد به‌نفس‌و قـدرت اراده بـوده اسـت ، حس شجا عت واعتماد را در او تقو یت کنید .مثلا بوی بگو یید :«انتـقا د صحیحی که آن روز از آقـــای ... کردی و او ناگزیر از قبولش شد، دلیل بر شجا عت تو ست ومن از این بابت بسیار خوشحالم» . بدین تـر تیـب خو ا هد دید که ا یـن مطالب تشویق آمیز اثر خود را می

بقیه درصفحه ۵۸

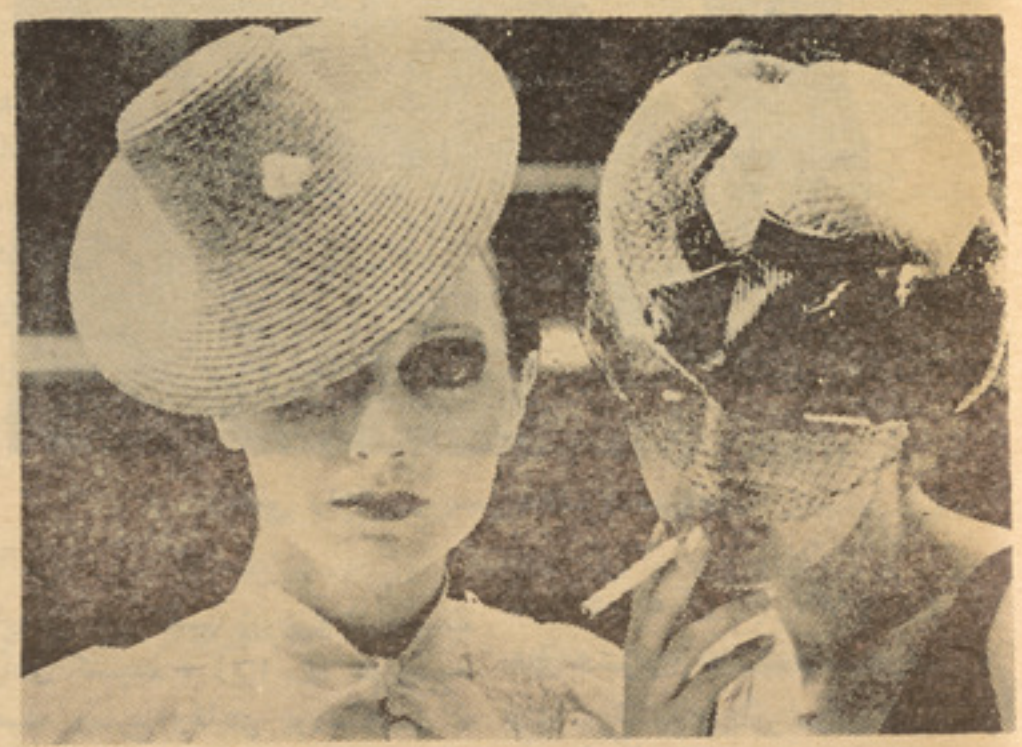

کنجکا وی‌یکی ازازاشکال شجا عت زنان است .

«ویکتورهوگو»

زنان بمرا تب موقع شناس تراز مرد انند . « ؟ »

زنان علاقه زیاد به‌ریاضیات دارند زیرا آنان سن خود را تقسیم بـــر دومی میکنند وقیمت لبا سهای شان را دو برابر وحقوق شو هر شا نرا سه برابر جلوه مید هند وپنج‌سال بر سن بهتر ین دو ستان خود می افزا یند .

«مارسل آشار»

اگر مردان تمام آنچه را که زنان می اند یشند میدا نستند ،بیست برابر بیشتربرجسارت شان‌افزوده میشد . «آلفو نس‌کار»

مود و فیشن

چهار نمونه لباس از جدیدترین‌مود های زمستانی که ازتکه هـای بسیـار ارزان قیمت سا خته شده‌است .

«بوبی» را همه دوست دارند

- اینهمه سروصدا برای کیست؟
- برای (بوبی).
- (بوبی) کیست؟
- ریشی راجکپور.
- ریشی راجکپور کیست؟
- پسر راجکپور معروف

ریشی راجکپور پسر راجکپور معروف

سر نوشت (ریشی راجکپور) این بود که بازیگر سینما شود ولی کسی فکرش را نمیکرد که او سر و صدای بزرگی را بر پاکند. اما او چنین سر و صدا یی را بر انگیخت درواقع، فلم (بوبی) برای او همان آوازه‌یی را بار آورد که فلم (ارادهنا) برای راجیش کنه بار آورده بود.

در حال حاضر، ریشی راجکپور به هر جا که پا گذارد، دختران به گردش حلقه میزنند. کودکان دور و برش میچرخند و از او امضا میخواهند. خلاصه، هر جا ریشی راجکپور برود جمعیتی با او همراست و این جمعیت او رامی ستایند و برایش کف میزنند.

ریشی همه جا مرکز توجه مردم را میسازد ستایشی را که او بر انگیخته، مانند ستایشی است که راجیش کنه‌در دوران‌فلم (ارادهنا) بر انگیخت.

ریشی که بیست ویك یا بیست و دو سال دارد، جوانترین بازیگریست که به چنین آوازه یی رسیده است.

با اینهمه، آنچه برای ریشی پیش آمده است، چندان شگفتی انگیز نیست.

زیرا حتی در آن هنگامی که‌پسر خرد سالی بود پدرش، یعنی راجکپور، بااشتیاق سوی او میدید وبه همسرش میگفت:

- این پسر روزی بازیگر معروفی خواهد شد!

و ریشی از همان روز گار کودکی برای پدرش بسیار احترام می میگذاشته است این احترام ریشی را وزیر اعلای گجرات دیده و در باره آن تبصره کرده است وی طی مراسمی دیده بود که‌ریشی با چه زبانی در باره پدرش سخن می گوید.

وقتی نوبت سخنرانی به وز یر اعلی رسید، گفت‌که خیلی خرسند است که می بیند یکی از جوانان امروز چنین احترامی به‌پدرش دارد.

به نظر میرسد که راجکپورهنگام کار گردانی فلم (بوبی) ز حمت زیادی کشیده، زیرا وی متوجه زمینه وسیع رقابت بوده است، این سینما گر زرنگ میدانست‌چه ماده خامی را در دست دارد.

بسیاری از مردم توانا یی را که ریشی کپور برای نخستین بار در فلم (میرانام جوکر) نشان داد، به یاد ندارند. ریشی برای بازیش درین فلم، لقب بهترین هنر مند خرد سال را به دست آورد.

اکنون از (جوکر) که بیانگر ساختمان یك بازیگر خوب بود، تا (بوبی) که بیانگر یك بازیگر چیره دست است، ریشی راه دراز و پر مشقتی را پیموده است.

ریشی پیش‌ازآنکه نقش (بوبی) را به دست گیرد، ناگزیر بود کار های دشواری را نجام دهد دشوار ترین این کار ها در همان آغاز پیش آمد. بدینمعنی که ریشی مجبور شد برای باز ی در فلم (لیلا مجو: ۱۹۷۳) خودش را لاغر سازد تا بتواند نقش یك قهرما ن رومانتیك را بازی کند.

قرار بود این فلم را راجکپور کار گردانی نماید. (ریشی) برای‌لاغر شدن به صورت منظم به کلینك طبیب میرفت. در طی چند ماه‌تمام چربی بدنش را از بین برد وبه صورت جوان لاغر اندا می درآمد چشمهایش میدرخشید و لبهایش که‌همواره مطبوع بود، دو ست

داشتنی تر به نظر می آمد .

هنگامی که زمان بازی نقش (بوبی) فرارسید ،ریشی آماده کار بود . ولی راجکپور عادت دارد هر بازیگر تازه کاری را پیش از قرار دادن در برابر کمره مدت درازی تمرین بدهد . پسرش نیز از این امر مستثنی نبود و ریشی هم پیش از قرار گرفتن در برابر کمره از کوره تمرینات سخت و طاقت فرسا بدر شد این تمرینها به صورت منظم و دوامدار زیر نظر یك مربی حرفه یی صورت میگرفت . ریشی همه این سختی‌ها را میپذیرفت ، زیرا میدانست که راجکپور چقدر سختگیر و دقیق است و این کار به سود اوتمام‌شد

امروز ریشی که بیست قرار داد تازه در دست دارد ، خیلی خوب میداند که وقتی در برابر کمره‌قرار گیرد ، چه کند . زیرا او قبلا در برابر کمره یی قرار گرفته بود که راجکپور به آن فرمان میداد .

هر قدر زمان روی پرده آمدن فلم (بوبی) نزدیکتر میشد ، دوستان ریشی در میبافتند که او عصبانی تر میشود . درین مدت‌جای دیگری هم نرفت تنها یکروز ساعت دوبه سینمای مترو داخل شد . درین‌روز فلم (بوبی) برای نخستین بار روی پرده می آمد . این نمایشی به منظور کمك با مدرسه یی که ریشی درآن درس‌خوانده بود، ذاده میشد

مهمان عمده خود ریشی بود .این وضع بدون شك به او غرور بی پایان میبخشید . زیرا او روی صحنه میرفت و به نفع مدرسه یی سخن میگفت که پنج شش سال پیش نزدیك بود ، وی را بیرون اندازد .

پنج شش سال پیش ، هنگامی که راجکپور فلم (میرانا م جوکر) رامیساخت ، ریشی‌ناگزیر بودیادر استدیو باشد ویابه جاهای دیگری برای فلمبر داری برود . این کار سبب میشد که به صورت منظم‌به مدرسه رفته نتواند .

هنگامی که غیر حاضری های ریشی از حد معین گذشت و او در آستانه اخراج از مدرسه قرار گرفت راجکپور از عشوه معروف راجکپوری کار گرفت و همه چیز رو به راه شد .

ریشی ، مانند پدرش ، سخنور چیره دستی بر آمده است . درتمام نمایشهایی که به منظور گرد آوری اعانه بر گزار میشد ، وی روی صحنه میبرامد و با لحن اثر ناکی سخن میگفت ـ فلم (بوبی) تاکنون دو ملیون کلدار اعانه گرد آوری کرده است .

درین مراسم ریشی خیلی خوب سخن میزد . وی قبلا از پدرش آموخته بود که چگونه طبیعت شنوندگان را در نظر داشته باشد و مطابق خواست آنان سخن گوید.

یکبار ، هنگامیکه در پونا روی صحنه آمد ، تماشا گران فریاد سر دادند :

ـ دیبا ! ..

وی دستهایش را بهم گره کرد و لبخند زنان درجواب تماشا گران گفت :

ـ از طرف دیبا به حضور شما سلام برسد !

ـ و این کار او شور و هلهله تماشا گران را دو چندان ساخت .

اینها نشان میدهد که ریشی ، همانند پدرش ، روحیات تماشا گران را خوب میداند و میفهمد که آنان چه میخواهند .

علاقه مردم به ریشی ، روزی‌که جایزه (سلورجوبلی) به فلم «داگ» داده میشد ، نمایان گشت . درین مراسم از بازیگران گونا گون خواسته میشد تا روی صحنه آیند و هدایا را توزیع کنند .

هنگامیکه که نام ریشی کپور اعلام شد و او با آن لبخند بچه گانه‌اش از میان جمعیت راهش‌را باز کرد فریاد و هلهله حاضران به نهایت رسید .

بدینصورت ، پس از نخستین پیروزی بزرگ ، تعجبی ندارد اگر ریشی هنگام گذشتن از راه ، توسط دختران حلقه شود ، اکنون کپور های بزرگتر نیز به خوبی میدانند که این پسر جوان به چه آسانی دلها را به دست می آورد .

هنگامی که فلم (بوبی) در دهلی جدید گشایش میبافت ، توزیع کننده فلم که کسی جز ششی کپور یعنی کاکای ریشی نبود ، گفت : (ما کپور ها ، در برابر ریشی ،همه تسلیم هستیم ، میفهمید ، او در میان ما یگانه کسی است که تاکنون از دواج نکرده است !)

با وجود اینهمه درخشش و افتخار ، ریشی انحرافی را مرتکب نشده است .

وی یکروز گفت (من نمیخواهم که تنها نقشهای رومانتیك رابازی کنم و یك ستاره باقی بمانم . آنچه من واقعا میخواهم این است که‌یك بازیگر باشم .

آرزوی من این است که نقشهای دشوار و دراماتیك را بازی کنم هما نگونه نقشی که کلیف رو برتسون در فلم (چارلی) بازی کرد این نکته را به یاد داشته باشید !)

و ما اکنون منتظریم ببینیم که این جوانترین کپور درین مسابقه چه کار میکند .

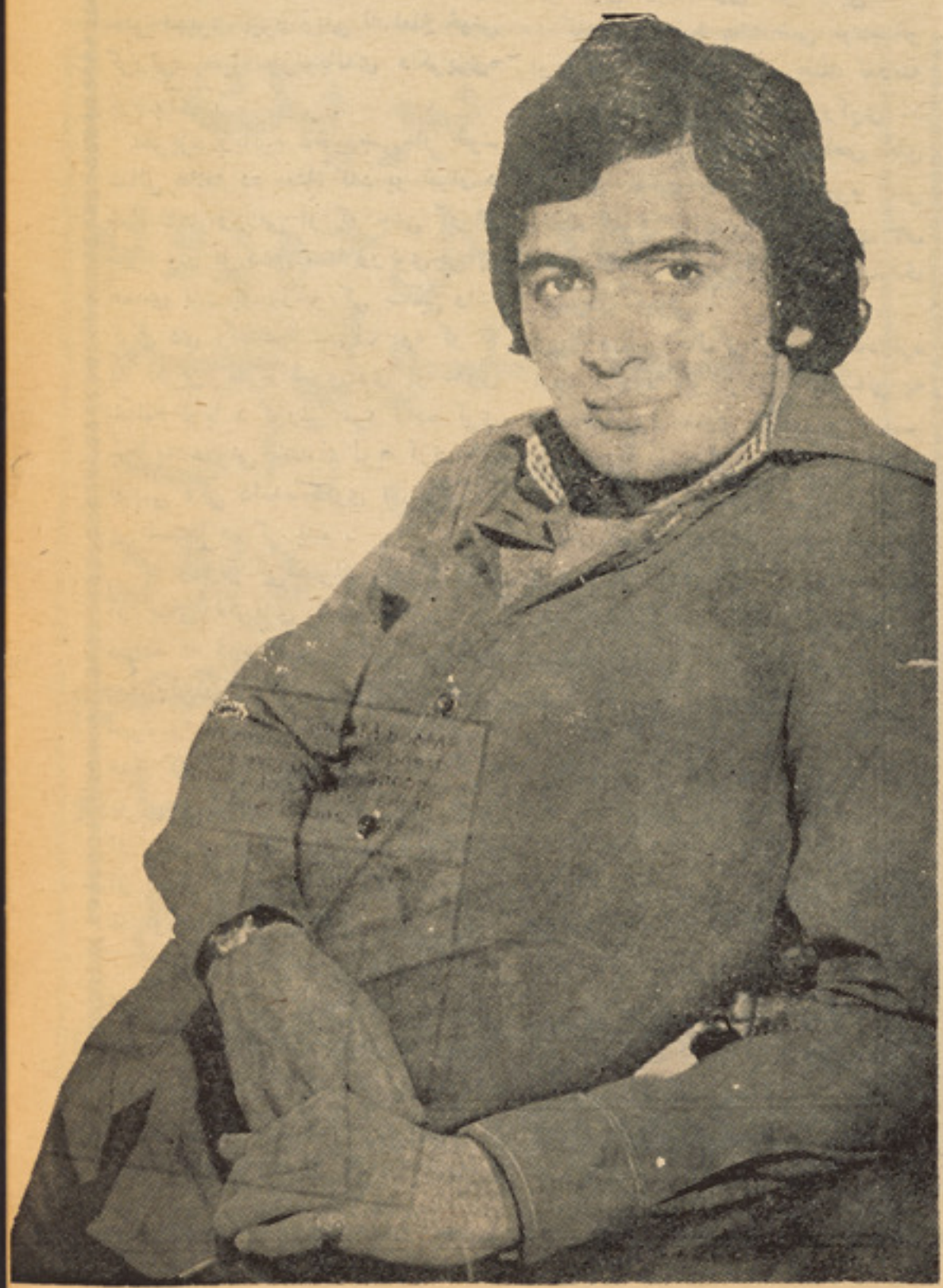

دزړه خبرې

سخی انتظار

دنکریزوشپه

تا په حنا ما لاس دزړه په وینو
تا چی‌هغه کړله‌ما دا هیره‌کړه

دنکریزو تك شنه بوټی د ځانـه سوه تك سور رنگ لری،هغه رنگ چه ښکلی پیغلی یی خو ښوی اوپه نازکو لاسونو باندی یی‌ږدی ،ښکلی او تکړه ځوانان پری گوته سره‌کوی سوره د شهامت ،ینتوب او میړانی رنگ دی .

دغه بوټی هم دنورو ښکلی بوټو پشان دښکلا په حرم کی دننو تلو لاره لری او هلته یی هر کلی کیږی په‌پښتنی کهول‌کی‌نکریزه‌ډیرقدر او قیمت لری ،دا یو نیك فال بو لی، حتی دډیری پیرز وینی له امله ځینی کورنی پخپله‌نجونوباندی «نکریزی» نوم ږدی .

نکریزه زیاتره دخـوښی او خو- شالی علامه ده ،مثلا که‌د یو ځوان د ښی لاس ورږمی او کو چنی گو ته سره وی نو ددی معنا ورکوی‌چی په همدی نژد یو ورځو کی یـــی واده کړی دی ،که دچا صرف یوه گو ته په نکریزه سره شوی وی نو ددوی خپلوا نویا د کورنی غړو واده کړی چی په عمومی خند « لویه ارتـه - لوښی »کی دلمده شوی نکریزوځخه یی استفا ده کړ یده .

په ودونو کی‌معمولا دناوی‌لاسونه او پښی نکریزی کیږی ،پدی ډول دواده نه دوه شپی مخکی دنـــاوی همزولی‌اوخورلنی «خواهرخواندها» سره را ټولیږی ،ناوی ددوی پـــه منځ کی کښینی او دوی کله کلـه یو نیم سندری وایی ،در یاوی وهی او پدی ترڅ کی ،ټوکی ټکا لی‌کوی او یا خو په زړه پوری نکلو نه یوبل ته اوروی .

ددغی دو ستانه او خالصا نـــه غونډی په‌پای‌کی لمده‌شوی نکریزی په ټولو همزو لـو پیغلو و یشلی کیږی او دناوی لاسونه اوپښی هم نکریزه کوی .

همدا رنگه دواده نه یوه شپـــه مخکی چی دنکریز ودشپی په نامـه یاد یږی دهلك ټبر خاص تر تیبات نیسی پدی شپی کی د ځوا نان ، همزو لی ،خپل خپلوا ن او نژ دی دوستان را بـلل کیږی د و ی پـه شوقی ډول ساز او سرود غږوی ، اټن کوی او سندری سره وایی .

کله چی شپه پخه شی نودښځو او پیغلی ډلی غواړی چی‌هلك ته‌دننه حویلی کی دراتلو بلنه ورکړی ،د حویلی په منځ کی ورته خاص ځای جوړوی ،دکټ په گرد چاپیره کـی دلمده شوی نکریزو لویه لوښی چی په رنگه ځرا غونو ښکلی شوی وی ایښودل کیږی .

په داسی حال‌کی چی دهلك‌دواړه اوږه د دوه تنو نژدی خپلو انو په واسطه نیول شوی وی‌او پر ســـر باندی یی مصحف ږدی بیانودسازپه ځپو او خوږو سندرو سره چـی د همدی وخت لپاره وی هلك ورو ورو قدم آخلی ،د ورو ورو قدم قـــدم «آهسته برو...» سندره زیات‌معمول وی چه وایی :

ورو ،ورو قدم ،قدم
قدم ژیړی گلو نه

کله چی هلك په تا کلی کټ باندی کښینا ست نو یو کو چنی هلك‌چی ددوی له نـژدیـو کسا نو ځـخـه وی د مرستیال په شان په ځنگـــه کی یی کښینی ،لومـــړی واده والا نکریزه کوی بیانو نورو دو ستان‌او خپلوان یی نکریزه را آخلی ،پد ی وخت کی یو څه پیسی هر ځـــو ك تر خپلی وسی پوری «ډم» ته چه‌دغه نکریزه ترتیب کړی وی ،ور کوی .

ورپسی دغه سندره په خوراکیف سره او رول کیږی چی :

شپه‌ده دنکریزو جینکی‌تمبل وهینه
ژر راشه لالیه په بها نه را غلـی یمه .

نور موارد :

نکر یزه نه یوازی په ودو نو کی زیات لگیږی بلکه په کوژدو ،د هلك دزیږیدلی شپږمه ورځ د بـرات او اتر په شپو کی هم په زیاته اندازه مصر ف کیږی

کله چی اختر ته څو شپی پا تی شی نو نیمزا لو پیغلو ســـره د صفتی نکریزو د پیدا کو لو تلوسه پیدا شی ،کو ښښن کوی چی ډیری ښی نکریزی میده اوپه خورا شوق سره لمده کړی بیا نو پخپله نـکو سرو لاسو نه باندی نکر یزه وهی او ځینی پښی هم تکی سری کو ی دغه نکر یزی دځو سا عتو نو او د شپی تر سهاره پوری ددوی لاسونه او پښی ښکلوی .

یوه مینه په‌هسکه غاړه‌وایی چی :
د ننگیالی جـا نا ن د پـا ر ه
زه‌دواړه‌لاسه‌په‌نکریزوسره‌کومه

اختـر ته ځکه خو شا لیـز م
چی‌زه‌خپل‌سره لاسونه‌یارته ورکومه

په رښتیا چی هغه ساعت هم ډیر خواشینی کوونکی وی چی مین یی په خپل تا کلی وخت رانشی یا دچا مین ته پردیسی نه وی راغلی نـو ځکه مینی خوارکی دزړه له سوزه وایی .

لاس می‌دزړه په وینوسور دی
خلکوته‌وایم‌انکریزی کړی‌دینه
جانانه راشه کـه می گـوری
په سروجاموکی‌لکه‌گل‌ولاړه یمه

لکه چی وویل شو نکریزه یوازی دنجونو، پیغلو او میرمو خو ښه‌نده بلکه ځوانان هم ورسره لیونی مینـه او علاقه لری ،دوی هم دخو شا لی په خاصو مرا سمو کښی کـــی نکریزه کوی اودزړه دمینی دزړه د سوز سور داغ دخپل لاس په تـك سور رنگ ځر گندوی ...

ددرمل په حیث :

ډیرو پخوا زمانورا هیسی‌نکریزه دیوه موثره دوا په حیث هم خپـــل محبو بیت ساتلی او تجر بی‌ښو دلی چی دډیره جلدی ناروغیو دعـلا ج لپاره دنکریزو ایښودل ډیر گـټور ثابت شوی دی. داوړی په ټکنـده غرمو کی چی زیات خلك تنده اوجل وهی نو سمد لاسه دهغه پر ســـر باندی نکریزی ټپول‌کیږی ،که‌چیری تازه او شنه نکریزه پیدا شی نو په پښوکی هم ورته ږدی .

همدا رنگه په اوړی کی دزیا تی گرمی له سببه دځینو خلکو پښـــی بد بوی پیدا کوی ددغه رمنځ دعلاج لپاره هم نکریزه موثره واقع کیږی.

د پوستکی ځخه دبخار د لیـری کولو دپاره هم نکریزه ډیره گټوره ده .

هغه میر منی چه دسر وینښتا ن یی ژر سپین کیږی نو په وینښتا نو باندی نکریزه تپی چه ښکلی او په زړه پوری ښکاری ،همدا رنگـه‌ځینی خلك ږیری هم په نکریزو سره‌کوی پدی وختوکی په مرکز ی‌ښارو نوکی ځینی ځوا نی پیغلی او ښځی هم‌ددی دپاره په نکریزو وینښتان رنگوی چه د اروپایی نجونو پشان ښکاره شی گواکی غواړی چی نکریزی‌هم د«مود» مو ضوع وگر ځوی .

پاتی په ۵۳ مخ کی

عرض تبریک

فابریکه نساجی کابل حلول عید سعید اضحی را به شاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی باشهامت و کافه ملت نجیب افغانستان تبریک گفته وارتقای کشور را آرزو مینماید.

عرض تبریک

دافغان موبل اوترکانی سهامی شرکت حلول ایام عید سعید اضحی را به شاغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی شجاع و کافه مردم افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

افغان بایسکل جوړولو موسسه حلول عید سعید اضحی را به شاغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم کمیتهٔ مرکزي، اعضاء کابینه، اردوی شجاع و کافهٔ مردم افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

موسسه انکشاف مالداری هرات حلول عید سعید اضحی را به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم، کمیتهٔ مرکزی، اعضاء کابینه و اردوی شجاع و کافه مردم افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

افغان بیمه حلول عید سعید اضحی را به بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی فداکار و کافه ملت نجیب افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

سخی لمیتد حلول عید سعید اضحی را به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی فداکار و کافه ملت نجیب افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

عزیز سوپر مارکیت حلول عید سعید اضحی را به شاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی فداکار و کافه ملت نجیب افغانستان تبریک گفته و سعادت کشور را تحت قیادت رهبر ملی خویش خواستارند.

عرض تبریک

بانک زراعتی، حول عید سعید اضحی را به شاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی فداکار و کافه ملت نجیب افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

نساجی امید و سید مرتضی نوی نساجی حلول عید سعید اضحی را به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم، کمیتهٔ مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی شجاع و تمام مردم افغانستان تبریک میگوید.

هزارویک گپ

لاله کو و حرفهای شیرین او

میخوا ستم مطالبی راکه از چند روز بخاطرم رسیده بود زیر عنوا ن هزارویك گپ بنویسم ،درواز ۀدفتر بازشد وهمکار همیشگی این صفحه احمد غوث زلمی محصل‌ادبیا ت‌وارد شعبه شد. گفتم مثل اینکه بازهم مضمو نی داری گفت :

ـبلی دومضمو ن...

گفتم :

ـخدا انصافت بدهداگر مضمو ن ترادر صفحه هزارو یك گپ بگیرم برای سوژه خودم جائی نمی‌مانـد. خندید وگفت :

سوژه خود را برای هفته آینـده نگهدار ، فعلا این مطلب را چـاپ کنید .من‌هم قبول کردمو اینك شما رابا مضمون احمد غوث زلمی تنـها میگذارم.

روز گذشته به‌دیـدن دو ست صمیمی پدرم (لالـه کو) به منـزل ایشان واقع در سیاه سنگ رفتـه بودم وقتیکه به‌منزل شان رسید م دروازه را دق‌الباب نمود م ، بعداز لحظه یی پسر کلانشس دررا برو یم گشود ومرا بداخل دعوت‌نمود ،منهم با اتاقیکه لاله‌کو تشریف دا شت رفتم مجردیکه داخل اتا قشـد م، دیدم، لاله‌کو زیر صندلی‌به اصطلاح «لم»داده وروز نامه یی‌را مطا لعـه میکند حینیکه مرادیداز جا یشس‌بلند شده، عینك های سفید شس را ا ز روی چشمها یشس برداشته همرایم احوالپرسی نمود اما مغمو م به‌نظر میرسید ،گفتم لاله کوجا ن چـر ا گرفته معلوم میشی ؟

گفت:«نمی فهمم کت‌توواری‌بیادر زاده چطورکنم؟ لاله‌کورا گفتم:(لطفاً بنشیند)

لاله کو درحالیکه سرفه‌میکرد بجای قبلی خود نشست‌ومراهم‌به نشستن دعوت نمود وادامه‌داد:«هیچ احوالمه نمی گیری بازکه میگمت بشی میگی که‌نمیدانم مهمان داری یا امـتحا ن داری، یگان سات‌ام نمی آئی که‌یگان اختلاط کنیم. گفتم ازین ببعدکوشش میکنم پیشت بیام .

لاله کوچند بار فضلو پسر کلان خودرا صدا نمود اما جوابی نشنید بالاخره عصبانی شده خـود شـس برخاست .گفتم بخیر ،گفت :«باشس بچیم که هیچکس جـوا ب نمیـته بخیالم همه شان مرده . گفتم :خدا نکند شاید صدای رادیو بلند با شد و هم چون خنك است ممکـن است دروازه رامحکم بسته باشند . گفت: «مه یکدفعه میرم توبشی‌ا ی‌روزنامه رابخان» لاله‌کو روز نامه رابد ستم داده از اتاق برآمد ، چندلحظه‌بعد دوباره آمده‌و بجای خود نشست و گفت :«نمی فامم کت‌ای فضلو چـه کنم گفتم چرا ؟گفت‌اینه پیشتر چند بار صدا یشس کدم اماگپ تـوشـد رادیو ره بلند گرفته بود وخواندن هندی ره می‌شنید همی کـه‌شـو ر میخوره خواندن های‌هندی‌ره میگیره هیچ ای رادیو کابله نمیگره که یك خبرهاره یا اعلانای فوتی‌ره‌بشنویم حالی مام‌که‌رادیوره شورمیتم‌خواندن های هندی ره میگیره. ای بچـه ای رادیو ره بیخی هندی ساخته .

مادرشس هم برشس چیزی نمیگـه مادرشه که‌میگم که‌او زنکه همی بچه ره یگانه زره نصیحت کوبازمیگه‌که «بچی کلان مس» چیزی‌که بگویمش بازپسس رفته میشه اینه دگه بچیم حالی‌نه ننیشس ونه‌بچیشس هیچکدام گپ مه قبول نمی کنن.

گفتم «لاله‌کو ایقه جگر خو نـی نکو» مه‌آمدیم که یکساعت قصه‌کنی وگپ بزنی توام نام خدایت «قـا ر استی که‌قار استی ».

گفت چه‌قصه بیادر زاده ! قصه خوبسیار اس امافکر مه چنـدا ن خوب‌نیسس اول خو قصه فضلو ره برت میکنم باز مره‌یادبتی که‌درهمی باره‌یی ایستگاه سرو یسس هـا ی سیاه سنگ هم چیزی گفتنی دارم‌و مام خداخدا میکدم که‌بیایی دربار ه موترهای سیاه سنگ بر ت‌بگو یم‌تا چیزی نوشته کنی‌یابه‌مراجع مربوطه اشس تیلفو نی گپ‌بزنی .

گفتم خی‌از همو اول شروع کو .

درهمین اثناء دخترك لاله کـو گل‌پری جان چای آورد وپیشر ویم گذاشت لاله کودنباله‌ای سخـنان خودرا گرفته چنین گفت :«فضلوره خـوخبر داری کـه پـارسال‌از صنف دوازده »به‌چه جار وجنجا ل خلاص شد ،ازبسکه تنبل بود یك دفعه هم کانکور پوهنتو ن راتیرنکد وگفت که نمی خایم پوهنتونه بخانم میرم ویکجای کار میکنم ،رفت بعد ازتپ وتلاشس زیاد کدام کـاری ده کدام شعبه پیداکدوبکار خودشروع نمود .اولین معاشس خوده‌که گر فت کمی حلوا پخته‌کد پول باقیما ند ه خوده به‌ننی خود داد خوبهر صورت خدامره احتیاج پولها یشس‌نکنه. بلا دپس از یایش خویك کـار دگـیش مره گیج ساخته. گفتم کدام کارش لاله‌کو قهر شدو گفت:«تودگه تنها گوشس بته ده گپ‌های مه‌نه در ای که بدمیبرم ازلاله کو عفو خواستم ولاله‌کو ادامه داد یك‌چندماه میشه که موهای خوده هیچ‌جورنکده خوده عجیب قواره یی ساخته شقیقه های خوده مثل پای بزمانده گاهی ریشس خوده میتراشه وگاهی‌ریشس می‌مانه بازکه چیزی برش میگم بـر م میگه که موداسس وایطور اسس او طوراس احترامشس هم نسبت به سا بـق بمقابلم مه‌کم شده حالی ناو قت ، ناوقت بخانه میایه گاهی نیمه های شب بخانه تشریف میاره، ا گـه برشس بگوئی که چرا ایطور میکنی میگه کسیره بمه غرض نیسس حالی مه اشتوك نیستم معاش خور هستم هروقت که‌میایم شماره چی ؟کا رم دلم،دلم، کارم. لباسهائی میپوشه‌که آدم حیران میمانه، دگه ایکه ببی تو اینجه آمدی یکدفعه هم نامد کـه همرایت بنشیند . اینالی تو بگوکت ای‌بچه چطور کـنم تو یکـذره اوره نصیحت کو.

گفتم: لاله کو خدا دگه اوره براه راست هدایت کند شماکه پدر شس هستین گپ شمارۀ قبول نمی کنه سرمه خو خنده هم‌خات کرد،لاله‌کو جان اینطور بچه‌ها غربزده شده اند یعنی ایکه اینها بمرض غرب زدگی مبتلا شده انداصلیت خودرافراموش کرده‌اند ودنبال کارهائی میر ن که اصلا شا یسته یك‌فرد افغا ن‌نیست خوانشا الله خوب خات شدند غصه نکو حالی درباره ایستگاه موترهای سیا ه‌سنگ هم چیزی گفتنی داری گفت خوب شدکه یادم دادی .ها .. چراتو خبرنداری ؟گفتم نه‌بابا مـه بسیار وقت شده‌که سیا ه سنـگ نامدیم حالی‌که ازموتر پائین شد م موتر بطرف کارته سید نـور محمد شاه مینه رفت فکرکد م‌کـه تیـل انداختن میره گفت .نی‌بابا ،ایستگاه موتر های سیاه سنگ ازسیاه‌سنگ بـه سـر ك ا و ل کـار تـه سیـد نـور محمد شاه مینه‌نقل داده اند که‌از ین ناحیه مشکلا تی بار آمده گفتم چطور ؟گفت که‌ازی

بقیه درصفحه ۵۳

بقیه صفحه ۴۲

رانندهٔ مخوف

بادست عرق را ازروی پیشانی خود پاك کرد وبه صحبتش ادامه‌داد :

«طبعاً اوتوهم سعی میکرد دل‌گردا را بدست آورد . اما گردا مرا میخواست . می فهمید چه‌می‌گویم ؟ مرا! گردا بمن علاقمند بود. باآن سینه های برجسته و اندام موزون .» راننده قهقه خندید ولی دوباره بر سرعت قیافهٔ‌جدی بخود گرفت .

ـ« واضح است‌که با هم ازدواج کردیم، همینطور نیست ؟ خوب البته که واضح است اوتو شاهد عقد نکاح مابود . اوتو!»

موتر لاری به امتداد ساحل یك خلیج بـه سرعت پیش میرفت چند عراده‌موترمثل برق ازکنار آنها عبور کرد .

ولف جرأت نداشت خودش را به موترهای دیگرکه از پهلوی شان میگذشت نشان داده توجه آنهارا به‌خود جلب‌کند .

راننده دوباره به گذشتهٔ خود چسپید ودر افکار دور ودراز غوطه ور شد .

ـ«هرشب راباگردا می بودم ! واگرکار نمی داشتم ، روز ها راهم در کنارش مـی گذشتاندم .

این واضح است او گـاهگاهی ازمن سیر می‌شد. اما حقیقتش این بودکه من‌کمتر برایش میسر بودم .

هیچگاه قانع نبود ووقتی من‌به سفرمی‌رفتم، او«اوتو» رابه بستر خود راه میداد.

ولف با اعصاب مر تعش باخود اندیشیدکه چطور می تواند آن مرد را مجبور به‌توقف سازد .

راننده بحرفش دوام داد :« آنها یك مرتبه باعث شدندکه به زندان بروم . اما درفرجامین تحلیل من بالای گردا یك حق داشتم. بالای زن شرعی خود. در مردن ویا زنده ماندن‌او خودم‌را مستحق میـدا نستم . حـقیقت را نگفته ام ؟

ولف در پاسخ گفت : «چرا! طبعاً شماحق داشتید ، واضح است که شما حق‌داشتید. اما ازمن بشنوید .....»

راننده دوباره خندید .

ـ« آنها متوجه نبودندکه من در پشت موتر نشسته‌ام ! و بسانتر بخوشی مرا به داخل موتر اجازهٔ نشستن دادند . امـا من تفنگچه باخود داشتم !»

درین لحظه ولف ورا تنده ، هردو صدای مخصوص موترهای پولیس را ازپشت سرشان شنیدند .

راننده هیجان زده نگاهی به عقب افگنده، به سرعت موتر افزود و با صدایی‌که ازشدت هیجان می لرزید به ولف اطمینان داد :

ـ« آنها نمی توانند بما برسند .نمی‌توانند واگر فنا ء کنند، هیچ‌ترسی نداشته‌باش‌امن تاسرحدی می توانم این فاصله را بین ما و پولیس حفظ کنم. من اسناد و بار نامهٔ موتر را همراه دارم .»

او موتر را که سرعت زیاد داشت ،بانهایت بی اعتنایی به سمت راست بر گردانده، وارد یك‌راه خامه شدکه به طرف زمین های زراعتی می‌رفت و همچنان به سرعت پیش می راند. راه تنگ‌تر شد و درکنار یك گودالی ازجغله سنگ ختم‌شد . پایه های چوبی را بصورت علایم موقتی دربرابر گودال نصب کرده‌بودند تامانع سقوط احتمالی موتر هایی شوندکه‌ممکن بود ازان راه عبورکند .

راننده فحش داد و آهسته حرکت کرده‌جلو موتررا به‌سمت چپ برگرداند .

روشنی چراغهای مـوتر پولیس و صدای الارم مخصوص آن‌کاملا نزدیك شده‌بود .

ولف یگانه شانس را برای نجات مـقابل خویش می‌دید: اوحمله‌کرد تا تفنگچه راازدست دریور که‌هنوز روی اشترنگ قرار داده بود، بیرون بکشد .

اما راننده باضربتی اورا عـقب زده چیـغ کشید : معلوم می شود توهم از جمله آنها هستی ! کار ترا هم میسازم ! پایین شو ! زود باش از موتر پیاده شو !

ولف در وازه را باز کرد .

موتر به پایه های چوبی لب پرتگاه‌تماس کـرد و پیش رفت . دروازه به اثر بر خورد باپایه ها تقریباً خراب شد .

برای ولف راه و چاره یی‌دگر وجودنداشت زیرا راننده میله تفنگچه را به پولیس نشانده بود ، بنابر این از پایدان به سرعت پریده غلتی زد وبه روی جغله سنگها افتیده ،لولیده لولیده به عمق گودال افتید و صدا های‌چند فیر بالای خـودش را شنید پیش از آنـکه‌از هوش رود ، چندین صدا را بالای سر خود شنید .

ـ« این همان موتر است.»

ـصبرکنید ! ایستاده شوید .

ـ« لزومی ندارد ! بیفایده است» .

ـ «توقف‌کنید . پیش نروید !»

ولف به نزدیکترین شفاخانه منتقل گردیده تحت تداوی قرار گرفت . بعض زخمها وتکان خفیف مغزی دید ولی صدمه شدید به وی وارد نشد .

درکنار او یك پولیس نشسته بود .

ولف پرسید :«پس شما اوراگرفتار کردید. من‌صرف یك چیزرا نتوانسته ام بفهمم . شما چطور فهمیدیدکه اومرا میخواست ....»

پولیس حرف اورا قطع‌کرد .

مابه تعقیب این مرد بودیم ، او دیروز از یك دارالمجانین فرار کرده‌بود. طبعاً اوبه‌دنبال اوتو برآمده بود واین موضوع برای ما روشن بود . ما از شعبه رهنمایی خط شیر اوتو را پرسیدیم و آنگاه برای ما تعقیب مو ضوع آسانتر شد . وما در ضمن تعقیب اوموتر شما راپیدا کردیم و در جنگل اجساد را ،همسر اوتو ضمناً بصفت کلیتر هم‌کار میکرد .»

ولف پرسید :« پس او حقیقتاً همسر خود را به‌قتل رسانده است ؟» وآنگاه به لکه های خونی اندیشید که به روی کرتی و پـتلون راننده دیده بود .

پولیس در جوابش توضیح کرد :« نه،گردا هیچگاه همسر او نبود ، بلکه اویك دیوانه بود وتصور مینمود که گردا همسرش است. اصلاگردا بااوتو از دواج کرده واوشاهد نکاح بود، نه آنطوری‌که راننده ادعا میـکرد. او معکوس آنچه‌را حقیقت داشت دعوا میکرد .

عرض تبریک

بهار لمتید حلول عید سعید اضحی رابه بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدر اعظم ، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی شجاع وکافه مردم افغانستان تبریک میگوید

عرض تبریك

موسسه خریطه سازی احمدزاده

حلول ایام عید سعید اضحی را به

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت

وصدراعظم ، کمیته مرکزی ،

اعضاء کابینه، اردوی شجاع وکافه

مردم افغانستان تبریک میگوید .

حضرت عایشه صدیقه (رض)

بسرعت بشرف ایمان نائل شده فامیل‌خودرا بایمان دعوت کرد همان بود که همسراورا دخترش (امحاء وعایشه رض) در حالیکه‌طفل بودند به‌دین اسلام مشرف شدند.

حضرت عایشهٔ صدیقه «رض» میان پدر ومادریکه از نگاه نسب، تقوی ، صلاح عقل حزم معروف است نشات نمود ، چنانچه پیغمبر اسلام (ص) در مورد مادرش چنین فرموده اند: کسی‌میخواهد که نظرش‌ازدیدن حورعین خرسند شود باید به ام ار مان بنگرد، ابوبکر«رض»ومادر عایشه‌صدیقه(رض) ابوبکر «رض» ومادر عا یشه صدیقه(رض) میباشد.

پدرش حضرت ابوبکر صد یق(رض) است که درپهلوی پیغمبر اسلام ایستاده باصرف مال در راه خدا دین اسلام را دم تازه می بخشید که ضرورت بعرفت بیشتر ندارد.

این زن دانشمند از فصاحت وارزشمندی بهرهٔ وافی داشته در خانه پیغمبر خدا «ص» تربیت یافت چنانچه وحی در حجره‌اش نازل می‌شد وحضرت جبرئیل (ع) جهت تعلیم اسلام فرود می آمد.

حضرت بی‌بی عایشه‌صدیقه «رض»احادیث بسیار رسول خدا (ص) راروایت نموده‌ایام عرب واشعار شانرا میدانست .

داناترین زنان امت و محبوب ترین‌ازواج پیغمبر اسلام است درسفروحضر با پیغمبر «ص» همراه بوده بزرگترین‌اصحاب ازنزدش استفتاء می نمودند و در سیاری از مسایل باایشان مناظره میکرد حتی بعضی‌ازنظریات ابو هریره (رض) وابن عمر «رض» وابن عباس «رض» را تردید نموده است.در فتوی رای صایب ودست توانا داشت. باوجودفقیه بودنش در مسایل اجتهادی علم ومعرفت‌را ترجیع میداد تمام اسباب نزول قرآن را میدانست وبسیاری از ا حادیث رسول علیه السلام را حفظ کرد. بناءاً از جملهٔ روایت کنند گان زیاد حدیث بشمار میرود، به تعداد ۳۱۰ حدیث ازوی روایت شده‌که شیخین در ۱۷٤ حدیث آن‌اتفاق داشته‌بخاری ٥٤و مسلم ٦٨ حدیث رابطور انفراد روایت نموده اند. احادیث مردی آن غالبا افعال پیغمبر اسلام بودکه درخانه صورت‌میگرت.

زمانیکه سنش به ۱۸ سالگی رسیده‌بود پیغمبر اسلام وفات نمودند وخودش درسال ٥٨ هجری شب سه شنبه ۱۷ رمضان زمان خلافت معاویه «رض» وفات نموده نظربه امروی‌از طر فشب درجنتا لبقیع «۱» دفن گردید وحضرت ابو هر یره «رض» نماز جنازه اش را امامت نمود.

این شخصیت برازندهٔ اسلا می نخستین کسیست که تهداب مدرسهٔ فقه را روی اعتدلال عقلی واستعمال رای پی ریزی‌نموده است چه او موقف مهمی در راه استعمال رای وآنچه که‌درنص وارد نشده بودداشت. دانش وفرهنگ حضرت عایشه صدیقه«رض» تنها در ناحیهٔ دینی‌توقف ننموده بلکه‌معارف عصر خودرا شامل بود چنانچه از فصاحت وادب بهرهٔ وافی داشته به اخبار وانساب عرب معلومات کافی داشت و درطب وفلك نیز از دیگران عقب نمی ماند.

این زن با تمکین که از مدرسهٔ محمدی (ص) تحصیلات عملی اخذ نموده بود به اقامت دین وتطبیق واقعی مبادی آن‌بادرنظر داشت اساسات آن علاقهٔ و دلچسپی زیاد داشت ودر احکام زواج وطلاق واحوال شخصی و آنچه‌مربوط به امورخانواده باشد ازدیگران بیشتر میدانست .

درتقوی ، صلاح واجرای فرایض دینی بابهترین‌وجه آن زبان‌زد خاص وعام بوده عطف وشفقت آن به فقراء نزد همه معروف بود چنانچه خواهر زاده اش عبدالله‌بن‌زبیر درحالیکه‌روزه داشت صد هزار درهم‌برایش فرستاد، تمامی این‌مبلغ را به طبقی گذاشت ومیان فقراء و مرد م مسکین تقسیم کرد. فرصتیکه وقت افطار فرا رسید کنیزش، را طلبید و خواست برایش چیزی جهت افطار بیاورد، کنیز برایش گفت: از آنقدرمبلغیکه نزدت حاضر بود نتوانستی یکمقدار گوشتی که امشب افطار می نمودی بگیری؟ عایشه صدیقه «رض» درجواب گفت: از بسکه متوجه احوال دیگران بودم خود را فراموش کردم.

این بو د شمه ای از سر گذشت ام المو منین حضرت بی‌بی عایشه صدیقه (رض) که در فهم مسایل دینی از دقت کامل کار گرفته خاصتا در آنگونه‌مسائلیکه بحیات زنا شوهری واحوال شخصی ارتباط داشت بیشتر تعمق می کرد.

ابو مسلمهٔ در باره میگوید:ـ احدی‌را داناتر سنت رسو ل خداوفقیه تر در رای وعالمتر به فرایض و اسباب نزول آیات نسبت به عایشهٔ «رض» ندیدم .

حضرت عایشهٔ «رض» هنگام انقلاب و محاصرهٔ حضرت عثمان «رض» از مدینه بیرون بر آمده جهت ادای فریضهٔ حج‌عازم مکهٔ معظمه گردید، هدفش این بود که باید درینوقت ازینگو نه انقلابات و اغتشاسات از مدینه دور باشد، سر گذشت این‌زن‌پاك طینت مثل واقعی ونمونهٔ بزرگی برای حیات فامیلی بحساب می آید . والسلام

«۱» جنت البقیه : مقبرهٔ مردم مدینه منوره .

دزړه خبری

بجکج شی‌وك په ه‌ی‌مری مربقاو ی
ږچه‌بسا ه‌جالمه وت‌سی ت‌سی ورری وت

ویل کیږی چی دنکریزو هنگا مه ځینو اروپا یی هیوادو نو ته هم‌تللی او په ځینو سمبال ځایونو کی‌تر ی کار آخستل کیږی .

ددغه شنه‌بوټی تاثیر په گاونډیو هیوادو نو کی هم ښه محبو بیت گټلی دی ،خو هغسی چ ی‌په پښتنی کهول کی ستر مقام یی حا صل په نورو ځایونو کی یی نشی موند لی، ددی دپاره چی اوسه هم دلوی اختر شپی ورځی دی او دغه دقربا نی اختر دنکریزو سور رنگ سره‌زیات شبا هت پیدا کوی ،نو پدی خوشا لیو کی زیات نکریزی استعمالیږی دغه عنعنه ښه ده خود هغو ناوړو دود ونو او را جونو څخه ځان په کلکه توگه وژغورو چی هم فردی‌او هم اجتما عی زیان لری .

زړه می دشنو نکریزو پاڼه
په ږا هر شنه په باطن سره په وینو یمه

نن جلی پښی لاسو نه سره‌کړی
راته ښکار یږی دیار غیږی ته‌ور ځینه

هزارو یک گپ

خاطر حالی تقریبا نصف سوا ری موترهای سیاه سنگ‌از کار ته‌است وتا سیاه سنگ وشاه‌شهید میرسد هیچ جای بما نمیمانه اینالی ا گه ترافیك تعداد ای موتر هاره زیاد کند یاکدام فکر اگه کنه‌که تکلیف ماهم رفع‌شوه خوبس گفتم ا ی موضوع ره مه انشا الله مینو یسم اماخدا کند مرجع مسو ولش توجه جدی بکنند .

چای قبلا خلاص شده بود .لاله کو گفت‌چای‌دگه‌بیاره گفتم نی بس‌است لاله‌کو برایم گفت :«نی که‌از ایقه‌پر گوئی مه خسته شدی ؟» گفتم :نی لاله‌کو صحبت تان شیرین اس . گفت خی حالی برت یك‌قصه حقیقی وجالبه نقل میکنم تا خستگیت رفع شود ولاله‌کو اینچنین به قصه خود آغاز نمود :

«یکی از رفقای ماکه حالی خیلی وقت میشه ندید مش‌اوره «خالوی خواب آلود» لقب داده بودیم او ره از سببی خواب آلود نا میدم که همیشه خواب آلود به‌نظر میرسید وهیچوقت خوابش پوره نمیشد .

ازقضا یکروز یکی از رفقای ما عروسی کردومارا همه بشمو ل‌خالو دعوت نمود وقتیکه نان شب را خوردیم خالو خواست به خانه خود برگردد اما رفقا مانع‌رفتنش شدند وقت عروس آوردن شد همه بطرف خانه عروس روان شدیم اما خا لو را بزور بردیم موقع برگشتن ازنزد مادرحصهٔ جاده میو ند جدا شدو بطرف خانه خود درشاه‌شهید روان شد خالو بطرف چمن حضوری روان شد وخواسته که‌ازبین چمن گذشته هرچه زودترخودرا بخانه رساند چه بسیار بیخوا ب‌شده بود .

وقتیکه ازپل غربی چمن داخل چمن شد زاویه جنوب شر قی چمن را زیر نظر گرفت وروان شد اما حینیکه خالو راه میرفت او را خواب برده بود یك‌وقت بایك‌چیز ی‌تصادم نمود وقتیکه چشم خود را گشو د خودرا در زاویه شمال شر قی چمن وقتیکه پایش به‌یك چقری ر فت بیدار شده‌و خودرا مقابل منارنجات یافت اینبار بکلی‌عصبانی‌شد وبخود دشنام میداد چشمان خودرا خو ب مالید وسرك منار شاه شهید را مستقیما هدف قرار داد تا راسا به خانه خودبرسد امابد بختانه‌بازهم‌در راه رفتن خوابش برد،یك‌وقت حس کردکه راهش بندشده دفعتا بیدار شده وچشم خودرا باز نمود اما به جزء ازتاریکی چیزی‌بنظرش نخورد خیلی وار خطا شدفکر کرد درکدام غار کوه درآمده یا درکدام تو نل بندمانده هرچه «پرتنك» کرد و نتوانست خودرا ازآن «منجنیق » نجات بخشد درهمین لحظه دستی‌به شانه اش خورد که اورا به عقب کش مینمود وقتیکه روشنی را دید کمی اگرهم پس رفته متوجه شدکه درقات پای شتر بار داریکه درکنار سرك ایستاده بود در آمده است صاحب شتراورا گفت‌کاکا ای‌چه‌کاری بودکه کردی راسا آمدی وبه قا ت پای شترم درآمدی اما لاله‌کو بالای آن صاحب شتر قهر بودکه چر ا شترخودرا درکنار سرك ایستاده نموده خالو چشمان‌خودرا خوب‌مالید خواب بکلی از خالو پریده بود خود را زودتر بخانه رسانید وبه زن‌خود گفت :

(اوزنکه می فهمی که‌مه از کجا آمدیم‌میرم قرار خومیکنم هر وقت که‌خودم بیدار شدم‌خوب ورنه مره بیدار نکنی .خالوبه اتاق‌خواب خود رفت وقتیکه به بستر افتاد به ساعت نگاه کرد عقربه سا عت ۹ صبح رانشان میداد چشمان خا لو برهم افتاده وبه خواب‌رفت فردا آنروز ساعت ۱۲ظهرخالوبدل‌خوداز خواب برخاست .»

من ولالا کوهردو یکجا خندیدم وقتیکه ساعت رانگاه کردم از جا بلند شدم واز لاله‌کو اجاز ه‌خواستم وبطرف خانه روان شدم .

در راه به‌یاد بیخوابی‌خا لوافتادم وخنده ام گرفت .

از احمد غوث (زلمی) محصل پوهنځی ادبیا ت

د۲۱ مخ پاتی

تیل یا (توره طلا)

(ادوین ال. دریك) په ۱۸۵۹ کال کښې د لومړی ځل د پاره د تیلو لومړنی تجارتی ځاو کیند له . له ده څخه پخواهم ځینی کسان وه چه د تیلو د لاس ته راوړلو د پاره یی ځاکیند لی وه ، خو نوموړی لومړنی څوك و چه د تجارتی استفادی دپاره یی یوه ځاو کیند له .

سره د دی چه له ۱۸۵۹ کال څخه را په دیخوا څه د پاره یوه پیړی تیر یږی . خو تر اوسه لاهم د دغی ځا څخه چه د نړی د تیلو لومړنی ځاده ، استفاده کیږی . په ۱۸۵۹ کال کښې د امریکی د تیلو کانو نه هغه ډك لو ښی ته ورته وو چه په لږ ټکان سره توئیدل .

په اوس اوس وخت کښې تیل په سلو کښې تقریباً ۷۵ د امریکی د اړتیا وړ انرژی تامینوی .

پخواله هغه چه (ادوین دریك) د تیلو د لاس ته راوړلو د پاره دځمکی په کیندلو پیل وکړی ، تیل په پوره توګه په امریکا کښې نه وو پیژندل شوی. تیل دپنسلوانیا دآیل کریك ذسیمی دځمکی په پاسنی سطح کښې لیدل کیده او داوبو دښتیو په شان بهیده په هغو وختو کښې چا چه غوښته له تیلو څخه کار واخلی دغو چینو ته تلل او په لنستیو کښې یی خپل لوښی له بهید ونکی مایع څخه ډکول. البته زیاتو کسانو د سپین پوستو سره یو ځای د هغه نژدی او پخوانی اړیکی له امله چه د سور پوستو سره یی در لودل او په دی پوهیدل چه دوی له تیلو څخه یوازی په طبی چارو او دواجو پولو کښې استفاده کوی له تیلو څخه ګټه اخیستلو . په ۱۸۵۹ کال کښې خوتنو پوهانو د یوی اعلامیی په ترڅ کښې د تیلو او دهغه د اهمیت په باره کښې خپلی نظریی څرګندی کړی . دغه اعلامیه ددی سبب شوه چه ذ تیلو وضع واوړ ی او خلك د تیلو په څیړنه او لټولو پیل وکړی . دغو پوهانو پخپله اعلامیه کښې پیشبینی کړی وه چه کیدای شی له او مو تیلو څخه په سلو کښې د نوی برخی په تقطیر سره بازاراته د عرضی وړ دحصولات جوړ شی . کله چه دغه اعلامیه خپره شوه ، یو شمیر امریکایی پانګه لرونکی دی ته چمتو شول چه تاوان په ځان ومنی او خپله لږه پانګه دتیلو په استخراج کښې په کار واچوی .

دغی ډلی ژر تر ژره د نړی د تیلو لومړنی شرکت جوړ کړ چه (ښکا) سنکا بلل کیده . د تیلو دغی کمپنی په کلکه سره تصمیم ونیو چه دتیلو په لټه پیل وکړی او هغه ځمکی ترلاسه کړی چه د تیلو کانونه لری . دسنکا د شرکت دغه تصمیم د نورو شرکتو نو او لویو سوداګرو د پاره د خندا وړوو .

ځینو عقیده درلوده چه دسنکا شرکت درنګیدو په حال کښې دی او د دغه شرکت سهم لرو نکو سوداګرو په غیر ګټوره هڅه لاس پوری کړیده . د هغو بی اساسه ګونګو سو په خلاف چه د سنکا په باره کښې موجود وو، نوموړی شرکت ژرتر ژره خپله پانګه دنفتی اکتشافاتو خواته واړوله او ددغه شرکت ریاست دهغه د مدیره هیات په تصویب سره (ادوین دریك) ته ور په غاړه شواو دغه سړی چه مخکی مود ده نوم یاد کړ، په مستقیمه توګه په کارلاس پوری کړ او ددغه شرکت د کیند لو او اکتشافی عملیاتو مشری په غاړه واخسته نو موړی د خپل یو تن مرستیال په مرسته ژر تر ژره د پنسلو نیا تیتاس و پل ته نژدی یوه ماشیخانه آو دبرمه کولو دستګاه ودروله و له هغه وروسته یی په برمه کولو پیل وکړ .

د پای کښې د ۱۸۵۹ کال داګست په ۲۷ نیټه (ادوین دریك) د خپلی هڅی اوکوښښ سره ولیدله او د ځمکی په ۶۹ فټه ژوروالی کښې تیلو ته ورسید .

کله چه یی نلو نه سره ونښلول او هغه یی د ځمکی په تل کښې د تیلو د ځاګانو سره ونښلول ، تیل فوران وکړ. له دغی پیښی څخه ۲۴ ساعته وروسته د امریکی د تیلو صنعت په رښتیا بدلون وموند او په دغی موده کښې د زیاتو کورنیو شرکتو نو او بانکو نو وضع واوښته ترهغه وروسته هر زلمی چه به له خپلی مور څخه مرور شو ، سمدلاسه به یی په تیلو پسی هڅه کوله. په زړه پوری ټکی دا وو چه یو زیات شمیر سور پوستانو له جګړی څخه لاس واخیستل او پخپلو کروند و کښې د تیلو په لټه کښې شول . وروسته له هغه چه (ادوین دریك) د ډیری بیوزلی کښې له ژوند څخه سترګی پټی کړی ، د یوه کال په موده کښې د تیلو د لومړی ځا په شاو خوا کښې زیات شمیر نوری ځاګانی وکنیدل شوی او په همدغه موده کښې یوازی په (ایل کریك) کښې ۷۴ ځاګانی وکنیدل شوی . پنځه کا له وروسته د (آیل کریك) دتیل لرونکی سیمی له ځاګانو څخه هره ورځ څه د پاسه شپږ زره بیرله تیل را استل کیده .

اوس اوس نوی صنعت منځ ته راغلی وو . د تیلو صنعت چه نور صنایع یی ترپښو لاندی کول. د پانګی لرونکو ویره لومړی له دی امله وه چه تیل خلاص نشی ، مګر کله چه لومړی ځاګانی تیلو ته ورسیدی او دغه تور رنګه مایع له نلونو څخه دباندی فوران وکړ ، معلومه شوه چه تیل خلاصون نلری.

په دغو جریاناتو کښې راز راز ماشینو نه د بشپړ ید وخو اته وواو

پاتی په ۵۷ مخ کی

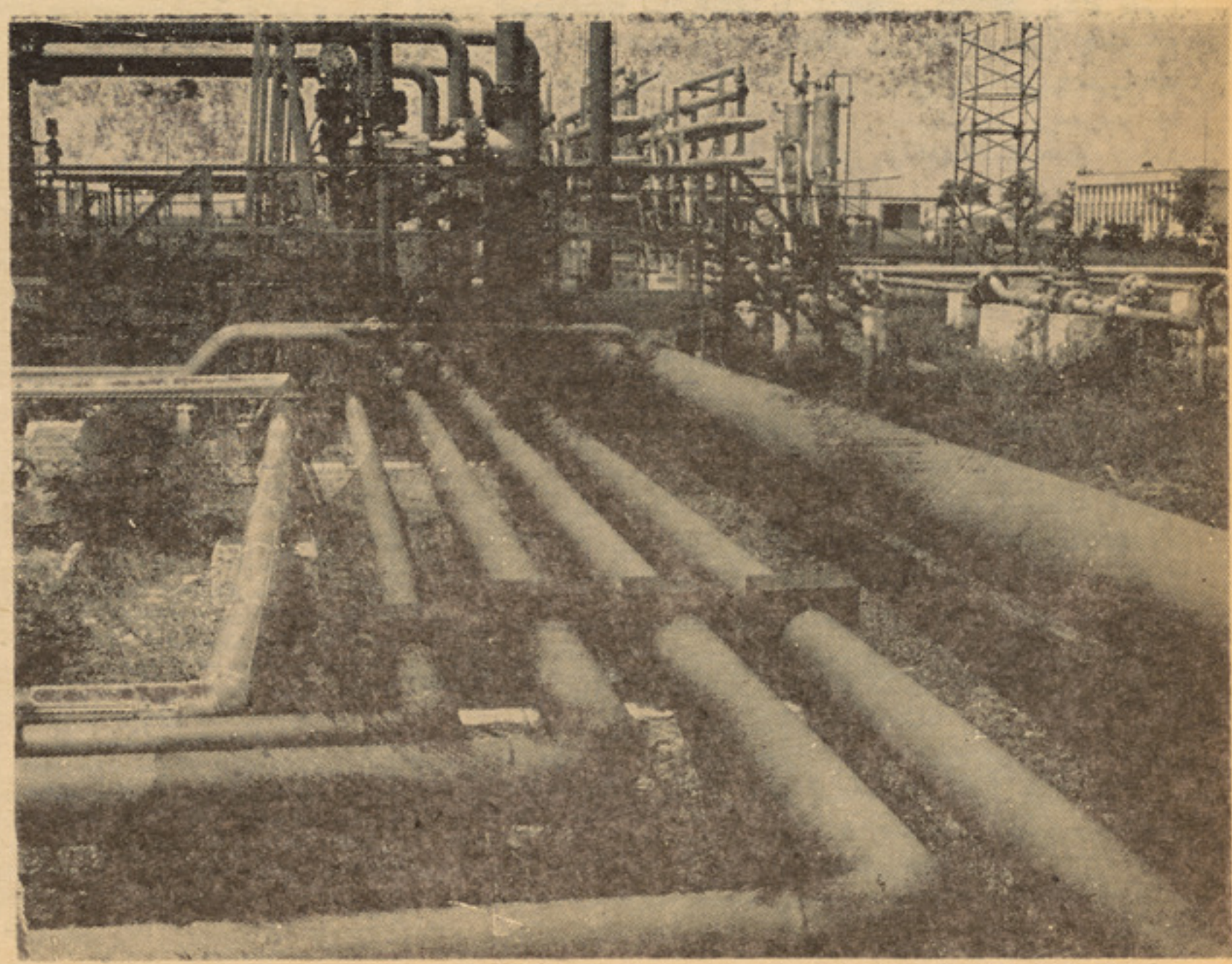

دتیلو تصفیه خانوته داومو نفتو دانتقالودپاره اوږده او پنډ نلونه غزول کیږی.

بقیه صفحه ۲۳

مشروب خود نوشید و بعد خم شده گیلاس خودرا روی میز گذاشت و همین خم شدن او را رو در روی کونت و مارك قرار داد . کونت بی اعتنا ادامه داد :

– ولی کریج یك جنتلمین نیست.

کریج بخونسردی جواب داد :

– راست گفتی . من یك آدم کار استم .

کونت گفت :

– تو سعی کردی پیارا از ما جداکنی .

پیا مداخله کرد :

– ترا چه میشود تاول ؟

و کونت خطاب به کریج ادامه داد :

و بعد هم آنچه را شروع کرده بودی ناتمام گذاشته به مذاکرات تجارتی خود آغاز کردی .

ناکسوس سوال کرد : آیا اینهارا از پیا شنیدی ؟

– نه با چشمان خودم دیدم،همه چیز را .

فلیپا خواست داخل صحبت شود ولی ناکسوس باشارهٔ سر او را مانع شده تبسم خفیفی بر لب‌آورد. کریج از کونت پرسید :

– پس بچشم خود دیدی ؟

– آری .

– این کار را از نظر آداب چه میگویند ؟ راستی شما فرانسویها برای چنین حرکتی چه کلمه ای را بکار می برید ؟

کونت ، از روی کوچی که نشسته بود ، بسرعت جسته‌بطرف گلوی کریج حمله برد وبا دستهایش شروع به فشار دادن کرد. کریج از بازوی او گرفته بپائین کشید و دستها از دور گردنش ذورشد ولی کونت که دستهایش آزاد شده‌بود، دوباره بحملات‌خود پرداخت‌وبامشت بسوی شکم کریج حواله کرد. کریج از جاپرید ، یك دوقدم عقب افتاد . واینبار تاول بالگد بجان اوحمله‌نمود کریج عقب عقب میرفت و تاول تصمیم گرفته بود حسابی او را خرد و خمیر کند . مشت دیگری که سنگین تر و شدید تر از حملات

بدتر از مرگ

سابق بود بسوی چانهٔ کریج حواله کرد ولی کریج دیگر حالت دفاعی و خود داری خودرا عوض کرده بود مشت کونت را بیك حرکت منفی کرد وخود باسر بشکم او حمله‌برد و همینکه فریاد کونت از درد بلند شد، کریج باتیغهٔ دست خودضربتی برپشت گردن او نواخت که برزمین افتاد و فریادش نیز بااین بیهوشی بخاموشی تبدیل شد . کریج خطاب به دیگران پرسید :

– اینمرد چرا چنین دیوانگی میکند . او را چه شده ؟

مارك در حالیکه با دست خود روی‌میز بدنبال گیلاسش می‌گشت جواب داد :

– درهرحال به شدت ضربه ات خیلی شدید بود .

کریج به نوشیدن او اعتراض کرده گفت :

–کمی صبرکن لرزش دستهایت کم شود ، بعد بنوش . بعلاوه گیلاسی که بر داشته بی گیلاس من است .

مارك گفت :

– خیلی معذرت می‌خواهم.

بعد متوجه ناکسوس شد . ناکسوس آرام ایستاده و کسانی را که اینك نفس تازه می کردند ، می‌نگریست و بعد چند لحظه غرش خنده اش سالون و تراس کشتی را بلرزه در آورد . راضی و ممنون بنظر می امد . کریج دگر باره پرسید :

– واقعاً او را چه میشود ؟

مارك تکرار کرد :

– اورا خیلی بد زدی .

پیا گفت :

– الحق ضربت خطرناکی‌بود بیم بام . کار تمام .

– ولی او بمن حمله کرد .

مارك‌گفت:

– او همیشه اینطور میکند . مقصودم اینست که حمله‌ور میشود یك موقع در اردوی فرانسه‌سرباز بود ، مدتی هم در الجزایر وویتنام انجام وظیفه میکرد . در چنان‌ایامی وی بارفقایش و یا جانب مقابل زدو خورد های دایمی داشته است. اینك او بمقتضای عادت از ایجاد زدو خورد نوعی لذت می برد و تجدید خاطره میکند .

کریج گفت : آیا کسی نیست که بااو مقابله کرده بتواند ؟

چرا مصری‌ها خواستند...

بقیه صفحه ۷

واین موضوع چنین می نمود که ناصر تصمیم خود را در این مورد بین ۱۶ و۲۰ جون اتخاذ کرده بود

وی‌اکنون میدانست که این نبرد یك نبرد طولانی خواهد بود و تنها توسط قدرت نظامی برده شده نمی تواند.

وی پی برد که اگر اسرائیل از حمایت امریکا مستفید است برای مصر ضروری است که‌کمك‌اتحاد شوروی را داشته باشد.

از همین لحظه به بعد وی‌سیاستی را در پیش گرفت که اتحادشوروی را در کشمکش مصر با اسرائیل تاحدی که ممکن بود دخیل سازد.

در بدو امر شوروی ها بخود مطمئن نبودند و چنین معلوم‌می‌شد که آنها قادر به توافق روی یك پالیسی نبودند آنها در روز های‌اول جنگ با دو صدا سخن میزدند.

از یکطرف آنها درمورد فرستادن طیارات میگ به قاهره‌برای تعویض طیارات تلف شده پرابلم های خلق میکردند واز طرف دیگر وزیر دفاع اتحاد شوروی مارشال گریچکوبرای پنجاه نفر از معلمین نظامی شوروی در اکادمی نظامی مصر هدایت‌داد تا برای خود وظایف فعال را پیشنهاد کنند.

این پنجاه صاحب منصب اتحاد شوروی که برخی از انها جنرال بودند درپیامی به فوزی گفتند که‌به آنهاامر داده شد، تاازوظایف شان درجبهه راپور بدهند درحقیقت این پیشنهادآنها باوجودیکه مورد تقدیر قرارگرفت اماپذیرفته‌نشد. بعدازیك کنفرانس ناگهانی بلاك شرق در مسکو که در اثر اصرار دوست قدیمی ناصر یعنی مارشال تیتودایر شد آغاز یك پالیسی شروع به آشکار شدن کرد .

اتحاد شوروی تصمیم گرفت‌که اردوی مصر را مجدداً تجهیز کندو درکمك های اقتصادی، مواد غذائی به‌مصر تهیه بدارد و روابط خودرا بااسرائیل قطع نماید.

پس ازآن اتحاد شوروی‌احساس می کرد که در شکست عرب ها ذیدخل بوده است.

کاسیگین این احساس را برای زعیم الجزایر هواری بومدین‌اظهار کرد گفت:

این شکست برای ما ست‌مهمات حربی ما که به بسیار خوبی‌دردیگر جاها می جنگد شکست خورده اند.

بقیه صفحه ۳۵

پاینیر دهم

آن در فضای بین السیارات بود.

هنگا میکه پانییر دهم به ژوپیتر نزدیك تر میشد ، حادثه ازبین‌رفتن قوه جاذبه چنین باردیگر نیز بوقوع پیوست .

داکتر جان ولف یکی از دانشمندان مرکز تحقیقاتی ایمز اظها ر نمود که ممکنست‌این حادثه نتیجهٔمستقیم برخی از تاثیرات خارجی وبا حتمال قوی بعلت باد های شمسی بوده باشد . داکتر ولف اضافه میکند : تاثیر انفجارات عظیم انرژی‌درسطح آفتاب ممکنست با قسمت خارجی ساحه مقنا طیسی ژوپتیر در تماس شده وموقتا باعث فشار ساحه مذکور بجهته مخالف آن گردیده باشد، وزمانیکه بادهای شمسی‌فرو نشست ساحه مقناطیسی ژو پیتر دو باره بفعا لیت آغاز نموده وبه فاصله نورما ل تقر یبا ٤الی ٥ملیون میل ظاهر میشود .

سفر چگونه آغاز شد ؟

سفر تاریخی پانییر دهم بروز۲ مارچ ۱۹۷۲ از مرکز فضا یی‌کیپ کانا ورال آغاز گردید وبسر عت راه پیمود .سفینه پانییر دهم ازهر سفینه دیگر یکه تا حال تو سط انسان بفضا پرتاب ردیده، سریع تر حرکت کرد ودورتر رفت .

سفینه پاینیر دهم اولین وسیله ساخته دست بشر است‌که توانست آنطرف مدار مریخ برود وخطرا ت ناشنا خته کمر بند استراید (هر

یك از سیارات کو چکی که بین‌مدار های مریخ و ژوپیتر قرار دارند) را کشف ومعلو م سازد وآن عبارت از صخره سنگ هاوگرد وخاك‌شناوری

است که بین مدار های مریخ و ژو پیتر ،اطراف آفتاب را احاطه کرده است .

داکتر تام گرلز یك دانشمند پوهنتون اریزوناگفت‌که‌هنگام تقرب پاینیر به فاصله ٤ملیون‌میلی‌ژوپیتر انسانی در بین سفینه میبود ، مشا هده میکرد که سیاره ژو پیتر چهار مرتبه بزرگتر از قمر زمین وهشتاد بار رخشنده تر ازآن معلوم میشود هیبت وعظمت آن لحظه به لحظه بیشتر هویدا میگردد .

سطح سیاره ژوپیتر معرو ض تو فانهای دهشتناك باد است که طبق نظریه دانشمندان سر عت‌این باد ها به۳۰۰ میل‌فی ساعت میرسد پانییر دهم یکی ازین با دها را که بمسافت ده هزار میل وبا ستقا مت

خطوط رنگه اتمو سفر ژوپیترجریان داشت ،ثبت کرده است .

ژوپیتر دوازده قمر دارد که چهار آنها بمدار هایی در اطراف سیاره از چپ بر است گردش می کنند

سفینه پانییر سفری تنها،نهایت ژو پیتر دوازده ٥قمر دارد که چهار آنها بمدار های در اطرا ف

سیاره از چپ براست گرد ش می کنند .این اقماراز نظر نحوه حرکت و گردش ، تقریباً با کلیه اجسام گردنده نظام شمسی تنا قض دارند

واین یکی از واقعیت هایی است‌که مدتها ذهن دانشمندان‌بدا نمصروف بود وآنانرا با شتباه وادا شته بود.

کشف و تحقیق اسرار ژوپیتر :

دانشمندان امید وارند بتوانند با استفاده از اطلاعا ت ومعلو مات بخصوص پاینیردهم، بیشتروبهتربه

خصو صیات پیچیده نظام شمسی پی ببرند .

یکی از ملاحظا تیکه در مورد

پاینیر دهم نزد دانشمندان اهمیت فوق‌العاده داردهمانا مصرفی‌است‌که

برین سفینه صورت گرفته بدینمعنی

که خود سفینه پاینیر «پنجاه‌ملیون» دالر وراکتی که آنرا بفضا پر تاب

نمود پانزده‌ملیون دالرخرچ برداشته است که اگر این را با مصا رف قبلی ایکه در زمینه تحقیقا ت‌فضایی صورت گرفته مقا یسه کنیم دیده

میشود که‌درسه مامور یت‌سکای‌لاب جمعاً ٦ر۲ بلیون دالر و در پروژه پیاده کردن انسان سطح ماه ۲۵ بلیون دالر مصرف گردید .

بقیه صفحه ۱۷

لوگرمرکزپروازهای...

این منبع در مورد مزا یا ی‌اقتصادی ساحه لوگر، یك سلسله دلا یل را ارائه ومی افزاید :

بادرنظر داشت وضع جغرافیایی مملکت تقاضای مز ید کمپنی ها ی بزرگ، انکشاف توریزم در مملکت و بالاخره انکشاف آریانا که هدف همه تقویه بنیه اقتصا د ی کشور است، اعماریك میدا نهوایی مجهز ومصو نرا ، از نگاه هوا نوردی هرنوع طیارا ت ، برای کشور،دروادی لو گر، ضرور ت مبرمی ساخته است .

سوال دیگری‌رابا همین منبع مدیریت عمو می هوا نور دی‌هوایی ملکی ،چنین مطرح میسازم:

این میدان به چه مبلغی وازکدام مدرك اعمار میگر دد؟

منبع میگوید:

ـدر مطا لعات اساسی این‌میدان باسایر پرو گرام های عا جل، از قرضه ٥ر۲ ملیون دالر بانك‌جهانی و٦۰۰ هزار دالر بود جه افغا نی استفاده میگردد.

منبع در مورد شرو ع کار میدان هوایی لوگر میگوید:

ـ درقد م اول مطالعات تخنیکی وانجنیری دراول سا ل۱۳۵۳شروع میگردذ و بعد از تکمیل این‌مطالعات اعمار میدان هوایی مذ کور، که‌بدون شك مدرنترین میدان کشور خواهد بود،آغاز میگردد.

دراخیر پیرامو ن‌اینکه‌چرا، از میدان هوایی بین المللی کند هار ، استفاده اعظمی صورت نمیگیر د، می‌پرسم.

همین منبع میگوید:

ـ بادرنظر داشت اهداف کمپنی های‌هوایی که وقت، راحت واقتصاد مسافر ومصو نیت است میدا ن هوایی کندهار نیز دارای یك‌سلسله مشکلات ،برای کمپنی های هوا پیمایی است، ازطرف دیگر عدم موجودیت طیارات محلی برای انتقال مال التجاره ومسا فرین که‌به میدان کندهارـ فرود بیایند نیز خو د پرابلمی رابو جود میاورد .

منبع دراخیرمیگوید:

با اعمار میدان هوایی عصر ی واساسی یی در لوگر، عاید قا بل توجه یی از ترانسپورت هوایی وتوریزم نصیب کشور ما خوا هد شد.

درشماره آینده راپور جا لبی پیرامون احصا ییه های هوا یی به نشر خواهیم رساند .

بهر صورت در حالیکه هنوز درروی زمین نظرات ،انتقا دات وعقا ید گو ناگو نی‌در مورد معقو لیت ویا عدم معقو لیت اینهمه مصار ف گزاف برسر تحقیقات کیهانی ادامه دارد، پاینیر دهم با سرعت بسوی عمیق تر ین و بعید ترین حصص نظا م شمسی و حتی ماورای آن به پیش میرود .

سفینه پاینیر سفری تنها، نهایت طولانی واعجاب انگیزی در پیش

دارد .او سه سال بعد از مدار زحل شش سال بعد از مدار او رانوش پس از دهسال از مدار نپتون و

بالاخره چارده سال پس از امروزاز مدار پلوتو عبور خواهد کرد .

دانشمندان وریاضی دانان‌تخمین میزنند که یازده ملیون سال پس‌از جدا شدن سفینه از نظام شمسی ،

پاینیر در قلمرو سیاره های ثابت تا ورش داخل میشود .

(تاورس یکی از کهکشا ن ها ی شمالی است)

در صو ر تیکه پاینیر دهم درطول مسافرتش بسوی فضای لایتناهی با مدنیت های زنده وپیشر فته

دیگری مواجه گردد ،آنگاه بمنظو ر افاده وشنا سایی صفحه ای درکنار پاینیر نصب گردیده که طرح دو انسان (یکمرد ویك زن) و موقعیت زمین در بین کهکشا ن برآن نقش بسته است .

تیل یا (تو رەطلا)

بنزینو ته د دغو ماشینو نو اړتیا د تیلو د پاره د څګلیدونکی آیندی پیشبینی کوله . هرڅه ددی زیری ورکاوه چه تیل به ژر تر ژره زیات ارزښت پیدا کړی . د تیلو د شرکتو نو د کار ستو نزی له دی امله زیات وو چه د کار ګرانو لګښت زیاتیده او دوی کولای شوای له هر لیتر تیلو څخه یوازی د هغه اتمه برخه تقطیره او استفاده ورڅخه وکړی . له همدغه امله پانګی اچوونکو د زیاتو پانګو سره یو شمیر موظف کړ چه د تیلو تصفیه خانی او دتقیطر دستګا وی بشپړی کړی .

دیوی مجهزی تصفیه خانی په وسیله کیدای شوای چه له نفتو څخه زاته ګټه واخیستله شی په دی ډول ته له هغه څخه (تفاله) هم پاتی نشی . که تصفیه خانی بشپړ کیدی تیل کولای شو چ د بشر زیاتی اړتیا وی پوره کړی هغه هم په ارزانه بیه ترزیاتی مودی پوری د ځینو تصفیه خانو کار دا وو چه اومه تیل تقیطر کړ ی او دروښانه کوونکو خراغو نو د پاره سپین تیل ورڅخه وباسی او پاتی برخه یی لری وغورځوی.

په هماغه وختو کښی ،څر نګه چه آشاره مو ورته وکړه ، یو شمیر د تیلو په برخه کښی په څیړنه لاس پوری کړه چه دغو څیړنو ښی نتیجی ورکړی . مثلا بشر په دی وپوهید چه له تیلو څخه نور مواد هم لاس ته راتلای شی .

اوس اوس د تیلو استخراج یو ساده کار دی .

د تیلو د استخراج د پاره داسی دستګا وی جوړی شویدی چه بی له تردید څخه له عجا یبو څخه دی داومو تیلو لاس ته راوړل دتصفیه شوی تیل په نسبت د یوه هیواد دپاره ارزان تمامیږی .

هغه هیواد ونه چه تیل نلری یا یی لږ لری ، اومه تیل پیری او پخپلو تصفیه خانو کښی یی تصفیه کوی. په هیوادونو کښی د تصفیه خانو موجود یت . د بیکارو خلکو شمیر کموی، ځکه چه یوه بشپړه او مجهزه تصفیه خانه . څه نا څه دوه ملیون تنو کارګرو مهند سانو او متخصصینو ته ضرورت لری . د تیلو استخراج زمونږ په عصر کښی دومره اهمیت پیداکړی چه ته بشر کولای شی د سمندرو نو ژوری و کینی او تیل لاس ته راوړ ی.

له تیلو څخه له تصفیی نه وروسته دغه مواد لاس ته راځی .

ګاز ، بنزین ، سپین نفت ، دیزل دماشینو تیل ، قیر او واسلین .

د تیلو لوی استخراج کوونکی هیوادونه ، اوس اوس په منځنی ختیځ کښی یو شمیر عربی هیوادونه دی او دامریکا متحده ایالات د خپلو تیلو زیاته برخه له دغو هیوادو څخه لاس ته راوړی . د دغو هیوادو تولیدات په دی ډول دی .

سعودی عربستان د ورځی ۷،۵ ملیون بیر له تیل تولیدوی او عایدات یی هرکال ٤،٤ ملیارد ډالرو ته رسیږی .

ایران د ورځی ۵،۹ ملیون بیر له تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۳،٤ ملیارد ډالرو ته رسیږی .

کویت د ورځی ۲،۸ ملیون بیرله تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۲،۰ ملیارد ډالرو ته رسیږی .

لیبیا د ورځی دوه ملیون بیرله تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۲،۱ ملیارد ډالرو ته رسیږی .

عراق د ورځی ۲،۰ ملیون بیرله تیل تولید وی او کلنی عایدات یی ۱،۳ ملیون بیرله تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۹۵۰ ملیون ډالروته رسیږی .

تر ۱۹٦۰ کال پوری د امریکی د تیلو له ځاګانو څخه تقریبا د دغه هیواد ټولی نفتی اړتیا وی پوره کیدی ، خواوس سره د دی چه ددغه هیواد د تیلو تولیدات خپل وروستی حدته رسیدلی دی ، خواړتیا وی یی نشی پوری کولای او ویل کیږی چه په راتلو نکو کلو کښی به دغه خلا زیاته شی او امریکه به له بهر د مخه دتیلو په تورید زیاته اتکا وکړی .

په ۱۹۲۷ کال کښی د امریکی د تیلو له ځاګانو څخه هره ورځ ۱۱،۲ ملیون بیرله استخرا جیده ، حال دا چه ضرورت یی د ورځی ٦۱،۳ ملیون بیرله وو او تفاوت یی له بهر څخه دتیلو دوارد اتو له پلوه پوره کیده .

ویل کیږی چه تر ۱۹۷۵ کال پوری به تیلو ته د امریکی ورځنی اړتیا وی ۲۰ ملیون بیرله وی ، حال دا چه تولیدات به یی تش د ورځی ۱۰،۲ ملیون بیرله وی .

تر ۱۹۸۵ کال پوری به یی د ورځی ۱۵،۵ ملیون بیرلو تولیداتو په مقابل کښی دامریکی اړتیا د ورځی ۳۰،۲ ملیون بیرله تیلو ته ورسیږی.

بقیه صفحه ۱۹

نجوم واحکام نجوم

درافق غربی دیده شود.

اما بعضی اوقات باوصف اینکه امکان ر ؤیت موجود است ،ماه دیده نمیشود ،علت آن ممکن است بخا ر یادمه یاابر یاگرد وغبار شدید یا کوههای مرتفع باشد واگر هیچیك ازین موانع وجود نداشته باشد ، حتماً درمحا سبه اشتبا هی رخداده است .

این راهم باید دانست که ا گردر شهری امکان ر ؤیت باشد اعم ا ز اینکه ر ؤیت صورت بگیرد یانگیرد ماه درنقاطی که نسبت به آن شهر غربی باشد دیده میشود ودر نقاطی که نسبت به آن شهر شرقی گفته میشود به مشکل قابل ر ؤیت خواهد بود .

واگر درغروب روز ۲۹ ماه ،فاصله تقویمی ماه از آفتاب ۹ درجه با شد ولی بعد معدل کمتراز ٤۰ د قیقه زمانی باشد ،ماه دیده نمیشود و فردای آن روز هم ازماه گذ شته محسوب میشود در غرو ب روز ۳۰ چون ماه تقریبا ۱٤ در جه طی کرده وبعد سوا به ۲۳ درجه رسیده است هلال بسیار رو شن وبلند بنظر میرسد ودیر تر غروب میکند وبه همین سبب بعضی گمان میکنند که آن شب شب دوم ماه است درحالی که شب اول است وشب قبل از آن قطعاً قابل ر ؤیت نبوده است .

حرکت وضعی ماه :

مدت دوران ماه به دور خود با مدت دورانش به دور زمین کا ملاً برابر است بنابر این حر کت وضعی ماه هم مدت ۲۷ روز وهفت سا عت و٤۳ دقیقه و۱۲ ثانیه است.

منازل قمر :

در تقویمهای رقمی ستو ن مخصوصی بنام منازل قمرو جود دارد که در تقویمهای عادی دیده نمیشود مقصود ازمنازل قمر ۲۸ مجمو عه کو چك ستار گان است که اعراب بادیه به منظور دریافت اوقات فصلها و موقع بارش بارانهای مو سمی وو زش بادهای گرم مو سمی آنهارا ا ز ستار گان ثابته اطراف منطقة البروج انتخاب کرده بنام منا ز ل قمر نامیده اندو منجمان دورهٔ اسلامی نیز آنهارا اعتبار داده در کتب هیأت ونجوم یاد نموده اند.

دراین حساب وانتخاب خود ، اعراب بادیه که سال شمسی نداشتند وهمه چیز را باساس ماه قمر ی محاسبه می نمودند ،دو روز تحت الشعاع را ازیك دورهٔ هلالی و ضع وبرای هر روز از ۲۸ روز د یگر ستاره ای رامنزل قمر میدا نستند.

نا م ستارگان مزبور از اینقرار است :

شرطین ،بطین، ثریا، دبران ، هقعه، هنعه،ذراع،نثره، طرف،جبهه زبره، صرفه، عوا، سماك اعز ل ، غفر، زبانی، اکلیل ،قلب ،شو له، نعایم، بلده، سعد ذابح ،سعد بلع ، سعد السعود ،سعد الا خبیه، فر غ اول، فرغ ثانی، بطن الحو ت.

قمر در برجها :

همانطور که حرکت زمین درمنطقة البروج ،بنام سیر آفتاب در بروج دوازده گانه یك سال شمسی را تشکیل میدهد، برای ماه نیزحرکتی درمنطقه البروج فرض کر ده اند که درهر دو ونیم روز یك برج راتما م میکند وتقریباً دریك ماه همه منطقة البروج را سیر میکند .درتقویمهای رقمی این حرکت را با محا سبهٔ دقیق ثبت میکنند ،امادر تقو یمهای عادی گاهی در مقابل دو روز نا م یك برج راکه قمر رادر آن میدانند می نو یسند وگاهی درمقابل سه روز می نو یسند .

دانستن سیر قمر در برجها ، مخصو صاً ازنظر منجمان احکا می بیشتر اهمیت دارد، زیرا ازیکطرف بودن قمر در عقرب که در ادبیات هم بسیار یاد شده است هم در احکا م وهم در اختیارات ،نزد ایشا ن مهم است وباید معلوم باشد ازطر ف دیگر یك قسمت زیاد احکام نجومی مربوط به نظرات قمر باسیارگان دیگر است وغالباً نیك وبدکار هارا از رو ی احوال وحرکات قمر میسنجند چنانکه شرح آن خواهد آمد.

لطفاً بقیه این بحثرا درشماره آینده بخوانید

بقیه صفحه ۳۳

مار

کوشیدم تربیتش کنم. ولی نشد. هیچ سخنی نمیزد. خاموش بود مثل «رامو» ـ هر گز خنده اش راندیدم. روز ها، اینجا کنار ار سی می نشست ودریا را تما شا میکرد.

پسانتر ها از من قلم و کا غذ ورنگ خوا ست و شروع کرد به نقاشی ولی تنها یك شکل را روی کاغذ می‌آورد : ما رهای گو نا گون را.

این نقا شیها همه از اوست. سراسر روز را نقاشی می کرد ـ مار رسم میکرد ـ و باعلاقه این نقا شیها را به درو دیوار می آویخت.

یك شب صدا هایی از آشپزخانه شنیدم وبیدار شدم. بعد، در وازهٔ اتاقم باز شد و «گیتا» به در و ن آمد. کارد آشپز خانه در دستش بود بی اختیار چراغ را روشن کر د م و دیدم چشم ا و می د ر خشد . مثل چشم های همان مارکفچه‌یی بود که در جنگل دیده بودمش. چهره‌اش آرام بود. به‌من نزدیك شد.

ناگهان با تمام قد ر تم فر یاد ر آوردم:

ـ کمك!..

فریادم در اتاق پیچید. شیشه‌ها به لرزه درآمد. «گیتا» فرار کردوبه اتا قش رفت. از دنبا لش دو یدم و در وازهٔ اتا قش را قفل کردم.

بعد ازآن، شبها دروازهٔ اتاقش‌راقفل میکردم. «گیتا» افسرده‌وافسرده تر میشد. دیگر نقا شی هم نمیکردفقط از پشت شیشه در یا را می نگریست.

یکروز که به خا نه آمدم «گیتا» نبود، همه جا را گشتم. پید ایش نکردم. به پو لیس خبر دادم‌وپولیس جسد بیجان او را خیلی دور ازاینجا از دریا به دست آورد.

مرد بازهم گیلاسش‌را سر کشید. دیدم میگر ید. درینحال گفت:

ـ من قا تل هستم!

برخاستم وگفتم :

ـ من دیگر میروم .

همرا هم پا یین آمد. دیگر همه‌جا تاریك شده بود وچرا غهای سر ك درمیان مه میدرخشید .

سرپل که رسیدیم، مرد گفت :

ـ جهان ما نند یك پل است.

او همانجا ایستاده ومن‌ازش دور شدم. بعد از چند قدم، ایستا دم و اورا نگریستم . دیدم روی دیوارهٔ پل خمیده بود و آب دریا را می نگریست.

به‌راهم ادامه دادم. با ران میبارید ازپشت سرم، از لابلای مه و باران آواز مرد را شنیدم که بلند بلند از من میپر سید:

ـ تو چرا از پل خو شت می آید؟

جوابی ندادم. دیگر به آخر پل رسیده بودم.

(پایان)

همسر تان را تشویق کنید

بخشید وچه بسا شوهر تان بخود می گوید «شاید واقعا شما مت و شجا عتم بیش از آنست که خود تصورش را میکنم »؟

روی این اصل شما وظیفه دارید خواص مثبتی راکه‌در وجود اوست تقویت کنید نه آنکه روحیه اش‌را متز لزل سا خته او را تحقیر نمائید

همسری که با استعمال کلما ت وجملات الهام بخش وتشو یق آمیز باشو هر ش‌عاقلا نه سخن می گوید در واقع روح امید با ومیدمد وطرز فکر او را نسبت به زند گی بنحو مطلوبی تغییر مید هد .

بدین سان اگر می خواهید میزان فروش روز انه همسر تان ازدیاد یابد و پول زیادتری بدست آرد، باید سعی کنید ،هر روز صبح اورا با حالتی سر افراز وخو شحال ا زخانه روانه کا ر نمائید راهش آسا نست ،باید کوشش کنید وی خود را بصورت مردی که شخصا میخواهد باشد ببیند .

حتی اگر شوهر تان کسی است که دیدن صور تش در آیینه شهدرا مبدل به زهر میکند ،زیبایی او را بستا ئید .حسن انتخا بش را در نکتایی که‌بسته کرده تحسین کنید، بجای آنکه حرکت نا مطلوب وی را در فلا ن مهمان مرتب بر خش بکشید محاسن او را بزرگتر از آنچه هست جلوه دهیدالبته موفقیت ازآن شما خواهد بود. و زندگی خوشی‌را پیش‌رو خواهید داشت .

عرض تبریك

اشپیاف لمیتد فابریکه پروسس مغزباب، حلول عیدسعید اضحی را به بناغلی محمدداؤدرئیس دولت وصدراعظم، کمیته‌مرکزی، اعضاء کابینه اردوی شجاع وکافه مردم افغانستان تبریك میگوید

بقیه صفحه ۴۰

مواظبت های شخصی

که‌شما رارنج مید هدعمل تلقین را اندکی دچار اختلاط میسازد یعنی مثلافکرتان متو جه نوا قص ا ین عمل‌وتاخیر تاثیر آن در بهبو د ی مزاج میگر دد.در چنین مو قعی‌باید ازعقل یاری خواست و ملا حظه‌کنید که‌مطمین ترین وسیله برای کو تاه کردن‌مدت مرض راندن خیا لا تی است که مخالف بهبو دی و با ز گشت مجدد تندرستی است .

بقیه صفحه ۱۱

روزهای عید...

برابر بودازیك‌دکاندار که مصروف بیع وبها بود گفتم :

ـ برادر من که عضو تفتیشس بناروال نیستم، من به برنج فوق العاده و خوب ضرورت دارم می خواهم برایم بدهید .

دکاندار در حالیکه سر خود را تکان میداد و دست به ریش خود میکشید ، گفت :

ـ نه با دار اینجا ایمان فروشی نیست اگر ما ایمان خوده فروختیم حالی صاحب یك عالم پول وزندگی میشدیم . همین دکان غریبانه نو کرته که می بینی حاصل زحمت پنجاه ساله است .

و چون هجوم‌خریداران زیاد بود نخواستم مزاحم او شوم بعد از خدا حافظی دهن دکان برنج فروش را ترك دادم در مقابل این دکا ن دکان دیگر موجود بود جوان‌نسبتا کم سن نشسته و بمجرد رسیدن ما خود را با دکاندار دیگر مصروف به سخن گفتن‌کرده یعنی‌نمیخواست با من طرف شود با آنهم نزدیك رفته و پرسیدم .

ـ برادر این برنج سیرچنداست

دیدم که نرخ های داده شده از طرف این دکاندار دو تا سه‌افغانی درکیلو و تا بیست افغانی در یك سیر فرق دارد و قیمت تر است گفتم :

ـ برادر چرا از نرخ بناروا لی قیمت تر می‌فروشی گفت .

ـ خود بناروالی می فهمد که ما قیمت خریدیم .

ـ اگر بفهمد شما را جریمه‌نمی کند ؟

ـ چطور نی ، ولی ما که قیمت خریدیم قیمت می فروشم . دیدم خون گرم است راه خود را گرفته دنبال دکانداران دیگر رفتم ـ ازیك دکان بدکان دیگر میرفتم درحالیکه خریداران مختلف فروشنده های متعدد با اموال رنگا رنگ مشغول خرید و فروش و پیمانه مواد بود اندیگری در بالای جوال خود نشسته و به فکر فرو رفته نزد شخصی‌که بفکر فرو رفته بود رفتم .

ـ برادر خودت برنج فرو شس هستی ؟

ـبلی من این جوال ها را از بغلان آورده ام و تا هنوز بفروشی نرسیده .

ـ شمابرای این‌برنج هاته‌جایی‌هم میدهید ؟

ـ چرا نی در هر جوال از پنج تا پانزده افغانی می دهیم .

ـ چرا یك قیمت ندارد .

ـ جور آمد است اگر صاحبان دکان خوشخلق باشند پنج افغانی است و اگر بدخلق باشند پانز ده افغانی .

ـ تو که از بغلان آمدی قیمت مواد ارتزاقی چطور بود ؟

ـ من از بغلان همین برنج را فی سیر صد افغانی خریده‌ام و پنج افغانی کرایه داد ام نمی دانم چند بفروشم .

برنج بغلانی‌اعلافی فی سیر ۱۱۲ افغانی از طرف بناروالی نرخ داده شده در همین وقت‌توجه مراریش سفیدی که فهمیده میشد عمر زیاد دارد بخود جلب کرد که بر نج فروشی میکرد نزدیك رفتم او با خلق بسیار خوش گفت .

ـ چه قسم برنج کار دارید ؟

ـ بابه جان من برنج نمی خرم خود را مرفی کردم و گفتم که چه میخواهم .

در حالیکه میخواست چیز های بگوید مرابه‌چای دعوت کرد وخود در صندلی پناه برد تا از شرخنك در امان باشد .

ـ در صندلی نمی نشینید ؟

ـ زنده باشی پدر من گرم‌هستم .

ـ خوب چه می گفتید .

ـ شما چند سال است برنج فروشی میکنید .

ـ من‌تا یادم‌می آید برنج‌فروشی میکنم این کسب پدری من است .

ـ تا چند افغانی فی سیر برنج را فروخته ای .

تاسه افغانی. بهترین برنج راکه چند سال عمرهم میداشت ما در مندوی دیگری‌نیست‌که آنجا چندان دوکان زیاد نبود تنها سیزده یا چهار ده دوکان بود حالی شکر دوکانها بسیار زیاد شده مردم هم زیاد شده .

ـ خوب پدر ... در سابق برنج را از کجا می آوردید .

سابق برنج تنها همین برنج لغمانی بوده نه بغلانی بود و نه کدام قسم دیگر .

ـامسال چطور است برنج زیاد است یانه ؟

ـ امسال‌به‌فضل خدا وند آنقدر برنج است‌که هیچ سال به همین اندازه نبوده تنها برنج لغما ن امسال کمی خراب است نمی دانم کدام مرض زده یا چیز دیگر است اما برنج بغلان بسیار خوب است

ـ بابه جان نرخ چرا بلند رفته علتش را میدانی .

ـ برنج لغمان‌امسال خراب‌است مردم همه میخواهنداز برنج بغلانی استفاده کنند از این رو قیمت بلند رفته .

در همین‌وقت‌کلانتر برنجفروشان در همان جا پیدا شده و داخل صحبت ما گردیده .

وقتی دانست‌که من‌چه‌کاره هستم بدون تامل به سخنی زدن آغاز کرده و چنین گفت :

ـ ما در حالیکه آرزو داریم تا نرخنامه در هر چیز موجود باشد اما مشکل اینجا ست که یك‌سلسله بی توجه ی از طرف کمیته تعین نرخ و هیئت تفتیش بناروالی صورت می گیرد مثلا کمیته تعیین نرخ ها بدون در نظر داشت قیمت مواد در ولایت نرخی رابدکانداران عرضه میدارد که یا مساوی به ولایات تولیدکننده‌نیست ویااگرفرق داشته باشد خیلی کم است مثلا برنج بغلانی که ۱۱۲ ـ افغانی فی سیر در کابل تثبیت شده دربغلان فی سیر یکصدو پنج افغانی است کرایه فی سیر از بغلان تا کابل تقریباً پنج‌افغانی‌است مفاد تاجر دو افغانی و متفرقه هم پیش از پنج افغانی‌میشودکه فیسیر بیکصدوپانزده افغانی میرسد به این صورت دکان داران کابل بیش از اینکه مفادی بر ایشان متصور باشد نقص می کنند .

در مورد هیئت تفتیش بناروالی باید گفت که از یکطرف یك نرخ‌را می دهند و از جانبی جریمه هم می کنند مثلاقروت‌اعلی را ۳۰ ـ افغانی نرخ داده اند وقتی دکاندار ۳۰ افغانی می فروشد جریمه میشود .

ـ شاید قروتشس اعلی نبود ه باشد .

ـ نه خیر قروت اعلی رافروخته چون اعضای هیئت این فرق را نتوانسته بکند او را جریمه کرده.

بعد از آن چون شام شده ودکان ها رو به بسته شدن بود تنها توانستم از یك دکان قروت فروشی خبری گیرم دیدم که واقعا قند و قروت هر دو یك قیمت دارند حتی قروت بالاتر از قند است .

بهمین ترتیب قیمت آرد و گندم در مندوی‌درست تثبیت‌نشده است وفروشندگان بدون درنظرداشت‌لایحه تعیین قیمت ها خود سرانه آرد را بفروش میرسانند . بطوریکه یکنوع قیمت آرد در دوکانی یك چیز و در دوکان دیگر چیزی دیگر است .

عرض تبریك

نمایندگی کرلوسکرحلول عیدسعیداضحی را به‌شاغلی‌محمدداؤد رئیس‌دولت‌وصدراعظم جمهوری افغانستان، کمیته‌مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی‌فدا کار و کافه‌ملت‌نجیب افغانستان تبریک میگوید .

بقیه صفحه ۴۳

مردی با نقاب بقه

سکلت سوار بیرون رفت ویك‌موتر سر بسته زندان که پرده های‌کلکین های آنرا هم فرود آورده بودند، بدنبال آنها حرکت کرد. بهردوطرف موتر عدهٔ موتور سکلت سوا روا ن بود، یك مو تر جیپ با چند تن مامور مسلح پو لیس نیز به تعقیب آنها روان شد.

آنها بدون بروز کدام اتفاقی به سکا تلند یا رد ر سید ند. در وازه های دو بال عما رت بسته شد و میلز از در وازهٔ عمومی وا رد گردید. بالدر معاون الك و یك خفیه پو لیس دگر میلز را تحت حرا ست خو د گرفتند . میلز رنگ پریده معلوم میشد و به زحمت سر پا ها یش راه می رفت.

اورا به یك اتاق کو چك رهنمایی کردند که متصل به دفتر الك بود، اتاقی که کلکینش میله های آهنی مستحکم دا شت، زیرا ازین عما رت درزمان جنگ‌بصفت زندان‌جاسوسان کار میگرفتند. دو نفر برای مرا قبت او بیرون در وازه ایستاده، بالدرکه بسیار راضی به نظر می رسیدداخل اتاق دفتر الك شد تاراپور آوردن میلز را تقدیم کند :

ـ «ما او را در اتاق انتظار نشانده ایم. آ قای انسپکتر چه هدایت میدهند؟»

دیك پر سید: «سر حرف آمد ه و چیزی بیان دا شتته است؟»

ـ«نی. هیچ نگفته و صرف در خلال تحقیق خوا هش میکرد که پنجره را ببندیم ومن شخصا به اثر خوا هش او کلکین را بستم.»

الك اظهار دا شت: «محبو س را بداخل اتاق بیاورید!»

دیك والك یك لحظه منتظرماندند وصدای باز شدن دستبند و سپس صدای غلغله بگو ش شان ر سید.

درهمین لحظه بالدر خودش رابه داخل اتاق دفتر انداخته گفت: «او مریض است و بیهو ش شد ه است.»

الك به شتا ب از اتا ق بیر رو ن شده از دهلیز گذ شت و بد نبال بالدر وارد اتاق انتظار شد میلزکه نیم تنه‌اش به دیوار تکیه داشت غلتیده بود. چشمها یش بسته و صورتش مثل گچ سفید بود. دیك بطرف او خم شده، جسد او را راست در صحن اتاق انداخت‌دهنش بوی میداد.

دیك صدا زد: تیزاب خورده و کارش تمام است.»

همان روز صبح تمام لبا سها ی میلز را از تنش بیرون آ ور ده وسر تا بقدم تفتیش شده بود. واز نهایت حزم و احتیاطحتی دهن جیبهایش‌را هم دوختند. او برای دو پولیس‌که مشایعتش می کردند از مسا فرت قریب الو قوع خود به کا نا دا باامید واری حکایت کرده! وغیر ازپولیس کسی بااو تماس نگرفته بود.

دیك به کلکینی که بالدر از ان حرف زده بود، نظر انداخت. بالدر قبلا اورا بسته بود واما دیك متو جه شد که اکنون در حدود شش انچ باز بود.

بالدر مصرانه تاکید کرد که او کلکین را بسته بود و سر جنت جکلر شا هد بسته کر دن آ ن میباشد.»

سر جنت جکلر حر فها ی بالدر را تصدیق کرد. دیك پنجره را کاملا باز کرده به بیرون نظر اندا خت . چهار سیخ آهنی بصو رت صلیبی روی خشتهای پختهٔ دیوار محکم شده بود ووقتی کله اش را از پنجره‌بیرون کرد، درحدود یك متر دور تر ا ز کلکین زینهٔ آهنی و طویلی را دیدکه در دیوار نصب شده بود. این زینه از بام تا به زمین عمارت امتداد داشت اتاق دیك درطبقهٔ سوم بو د وازانجا باغچه مجاور معلوم میشد آنطرف با غچه را کتارهٔ آهنی گرفته بودند که مانع دیدن میشد.

باقیدارد

عرض تبریك

میهن فلز حلول ایا م عیدسعید اضحی را به شا غلی محمد داؤد رئیس دولت وصدر اعظم ، کمیتهٔ مرکزی ، اعضاء کابینه ، اردوی شجاع و کافه‌مردم افغا نستا ن تبریک میگوید .

عرض تبریک

دافغان دمیوی سمون شرکت حلول ایام عید سعید اضحی را به شاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم ، کمیتهٔ مرکزی اعضاء کابینه ، اردوی شجاع وعموم مردم افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

کارکنان فروشگاه بزرگ افغان

حلول عید سعید اضحی را

به‌بناغلی محمدداؤد رئیس‌دولت‌وصدراعظم

جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی،

اعضای کابینه‌و کافه‌ملت نجیب افغانستان تبریک گفته‌اعتلای
کشوررا تحت‌قیادت‌رهبرملی خویش‌خواستارند ۱۴

عرض تبریک

منسوبین و کارکنان شرکت صناعتی

پخته‌و تیل کشی و یخ‌سازی هرات

حلول ایام عید سعید اضحی

را به بنا غلی محمد

داؤد رئیس‌دولت

وصدر اعظم ، کمیته

مرکزی، اعضای کابینه ، اردوی

فدا کار و کافه ملت افغانستان تبریک گفته

اعتلای کشور را تحت قیادت رهبرملی خویش

خواستارند

عرض تبریک

صمیمی موبل حلول عید

سعیداضحی را به بناغلی

محمدداؤد رئیس دولت

و صدر اعظم جمهوری

افغانستان، کمیته‌مرکزی،

اعضای کابینه، اردوی

فداکارو کافه ملت نجیب

افغانستان تبریك میگوید.

بقیه صفحه ٦٠

مردی بانقاب بقه

دیك پر سید: «این باغ‌ازکیست؟»
الك در جواب گفت: «با غـــچه انسلوف است.»
دیك تکرار کرد: «باغچهٔ انسلو ف انسلوف. آیا بقه ها بطرف من ا ز همین باغ تیر اندزی نکردند؟»
الك سرش را شور داده پر سید: آقای کمیسر شما چه فکرمیکنید؟
را ستش را بخوا هید، من‌نمیدانم درین باره چه تو ضیحی باید بدهم! بنظرم می آیـــد که کدام تیو ر ی بسیار عقلانی درین مورد و جـود ندارد. البته در صو ر تیکه قبو ل کنیم یك نفر به کمك زینه خودش‌را تا به پشت کلکین ر سا نده تازهر را از راه پنجره به میـلـز بدهد . اما یك چیز برای من مبهم ما نده‌که او خودش زهر را خـورده با شد ! بالدر قسم میخورد که پنجره رابسته واکنون ما دیدیم که باز بود. شمـا می توا نید به بالدر اطمینان داشته باشید؟»
الك اطمینانی را که نسبت بـــه بالدر داشت با اشارهٔ سر تا یـید کرد. داکتر طب عدلی تا چند دقیقهٔ دگر آمده، وجود سم کشنده‌را بـه حیث عامل مرگ میلز تصدیق کرد. الك به دنبال دیك گار دون به دفتر کارش در وایتهال رفت و اظها ر داشت: من در طو ل‌عمرم اینقـــدر نترسیده بودم که امروز می ترسم این‌بقه ها با فعا لیت شان مغز م‌را خراب ساخته اند. درینجا پیش‌چشم مایك نفر را کشتتـــند. با و صف هرگونه احتیاط در محا فظت از او وبا وجود رعایت تمام جوانب بقه ها توا نستتند او را از بین ببر ند . مایکد قیقه او را ازنظر دور نکردیم. از زندان تا اینجا زیر مرا قبت‌شدید قرار دادیم. به استثنای چند لحظـه ایکه در اتاق انتظار تنها ما نـد . آنهم دریك اتاق محفوظ که در وازه وکلکیـن ها یش بستـــه بود آقای کمیسر گار دون! تصور این حا دثه فی الواقـــع مرا یك مقـــدار تکان میدهد.
گاردون الك را به داخـــل اتاق دفترش رهنما یی کـــرده، در وازه می بند وبه الك تکلیف نشستـــن میکند. پس از لختی سکوت می‌گوید:
—«برای اعصاب خراب وخرد شده چه تو صیهٔ غیر تحـــمل دا شتـــن میتوان کرد. جرأت را از کف ندهید الك. بقه هم مثل مایك انسان‌است وترس اوشبیـــهٔ ما است. آ قای برود کجا است؟»

الك بدون معطلی تیلفون را بخود نزدیك آورده نمره ایرا دایل کرد . پس ازیك وقفهٔ کوتاه صدای بر ود در تیلفون شنیده شد. الك بالحن ملایم و آهنگ چا پلو سانهٔ پرسید:
ـ آقای برو! این شما هستید که جواب مبدهید؟ همین الان چه کا ر دارید؟
ـ شما کی هستید؟ آقای الك ؟ من آمادهٔ بیرون رفـــتـــن از منز ل هستم.
الك در گو شی تیلفون بانـــهایت ملایمت گفت: من تصور میکردم که شما را پنج دقیقه پیش در وایتهال دیده ام.
برود پاسخ داد: کدام کس دگررا عوض من گر فتته اید، زیرامن دقیقهٔ می شود که حمام گر فتته ام از من چیزی میخوا هید ؟»
الك بسر دی پا سخ داد: «نی، نی فقط میخوا ستتم از ســلا متـــی شما اطمینان حاصل کنم.»
برود با صدای تندی پر سید : «چرا؟ مگر اتفاقی روی داده است؟»
الك در جوا بش اطمـــینان داد برایتان ممکن با شد یك مر تبه د ر دفتر کار بد یدن من بیا یید . البته هر وقتی که فـر صت دا شـــید خدا حافظ تان.»
او گو شك تیلفون را سرجا یش گذا شته به سر عت محا سبه کرد: ازوایتهال تا به چهار راه کاوندیش با استفاده از یك موتر خوب چهار دقیقه وقت به کار دا رد. یك‌توقف مختصر در منزل قبل بحث نیست.»
او دوباره گـو شك تیلفـون را بر داشته به شعبهٔ پو لیس تیلفو ن کرد: من یك نفر میخوا هم کـــه آقای یو شا برود را تعقیب کنـد. پولیس بیا ید تا به ساعت‌هشت‌شب از تعقیب او دست بر دارد و باید جریان را بمن راپور بد هد.
الك خود ش را روی آرام چو کی انداخته دراز کشید و سگر تـــی را که دیك گار دون به او تعا رف کرده بود، روشن نمود وبه اندیشه فرو رفت. وآنگاه سرش‌را برداشته گفت: امروز سه شنبه است وفردا چهار شنبه. شما چـــه پیشـــنهاد میکنید که در کجا مکا لمات آنها را بشنوییم؟»

دیك گفت: در عمارت ادمیر ال‌ها من بالارد اول تماس گرفته‌وترتیب کار را داده ام. من می توا نم‌درساعت پانـــزده کـم ســه در اتـاق الات ورنستـــرو منت ها باشم .» دیـك هدایت داد که یك شماره ازنشریهٔ شام را زود تر برا یش پیدا کر د ه بیاورند. بسیار خو شحال شد کـه دید از قضیهٔ مرگ مـیـلز در اتاق انتظار چیزی چاپ نکرده بودند. در طول روز وقتی یك مرتبه از کلکین اتاق خود به طرف وایتهال بیرون دید، الك رادید که آنسوی جا د ه قدم می زد. چتری را بـه با زو ی خود انداخته کلاه سلندر را تاسر ابرو ها یش پائین کشیده. قیافهٔ دور از شنا ختی پیـــدا کرده بود یك ساعت بعد تر باز هم او را دید که از سمت مقابل آمد. دیك تعجب کرد که انسپکتر الك به چه معاملهٔ پو لیسی مشغول بوده وبعد هااطلاع حاصل نمود که‌الك در آنروزدومرتبه تابه عمارت ادمیرال ها ر فته بو د. اما علت بازدید الك را از عما رت ادمیرال ها و قتی فهمید که شا م همان روز بهم دیدند.

الك اظهار داشت: «من ازمخابرات بی سیم تلگرافی بسیار چیزی نمی دانم. اما بخا طر می آرم که چیـزی درباره خوانده ام. اگر آدم بخوا هد که مرجع فر ستندهٔ مخا برات‌بی‌سیم را پیدا کند. در آنصورت لازم است از دو یا سه محل به آن مخا بره‌گوش دهد.»

دیك حـرف او را قطـــع کـرد: «راستی من چقدر دیـوانه هستم . حتی یکد فعه به فکرم نر سید که‌ما می‌توانیم به استیشن را دیو هـــم برویم.»

الك متتوا ضعا نه اظهار نظرنمود «گاهگاهی چنین افکار به مغزم خطور می کند . مرکز دستـگاه مخـابره ادمیرال به کشتی های که در بند ر های میلفورد، ها رویچ، پورتس‌موت وپلیموت هستند هدایت صادر کرده که مکا لمات را بشنوند و سمـــت آنرا تعیین کنند.

امید وار هستم که نشر یه ها ی عصر و شام مطلبی در بارهٔ حو ادث اخیر ننو شتته با شند.»

ـ منظور تـان از میـلـز است؟ نی. خدا را شکر. اما لابد در تفتیش معلوم خواهد شد . اما من موضوع راطوری تنظیم کرده ام که یـــك تا دو هفته بعد تر سرو صدا یش بلند شود. زیرا مطمئنم که درهفته های آینـده حـوادث بسیاری ر خ خواهد داد.»

الك با لحن خشنی اظهار داشت: امید وارم اتفاقی رخ ند هد. من‌بعد از مرگ میلز و دیدن جسد او درپای دیوار حتی نمی توانم یك تو تـــه ورست هم بخورم. در حالیکه ا ز کباب ورست سخت خوشم می آید، ازگلویم فرود نمی‌رود.

عرض تبریك

موسسه صناعتی نوروزی تولیدکننده جوراب اسب نشان حلول عید سعید اضحی را به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی دلیر افغان و کافه هموطنان گرامی تبریک میگوید

مرگ اسرار آمیز رومل

قاتل دسته

گلی بر قبر او

نثار کرد

در می ۱۹٤۷ جنرال رومل که ٤۹سال داشت وقوماندان فرقه (۷) المان نازی بود قوای المان در آن وقت فرانسه را تقریبا متصرف شده بود وبفتح آن چیزی نمانده بود. بعد از دوسال جنگ افراد جنرال رومل در ۷۰ کیلو متری اسکندریه‌واقع در افریقای شمالی رسیده بود بناء اسم جنرال رومل زبان زد عام وخاص شده بود و به پاداش فتوحات که کرده بود هتلر بوی لقب فیلد مارشال را تفویض کرد .

نه تنها المان ها از فتوحات رومل تعریف میکردند بلکه انگلیس ها ودیگر اروپائی هاوی را یکی از بهترین جنرال های جنگ دوم محسوب میکردند به نسبت فعالیت های حربی وعملی نمودن تکتیک‌های خاص جنگی در محاربه، مردم اورا جادوگر محاربه میدانستند .

رومل نسبت فعالیت های که در میدان جنگ با افراد ودیگر صاحب منصبان انجام میداد خود را تنها یك جنرال وقوماندان بزرگ فکر نکرده بلکه با افراد ودیگر صاحب منصبان اردو شانه به شانه کار ها را پیش میبرد .روزی افراد رومل دریك جبهۀ جنگ سخت گیرمانده بودونزدیکانش‌بوی‌توصیه‌کرده بودند خود را پنهان سازد مگر رومل در جواب به ایشان گفت همان مرمی ایکه من توسط آن باید کشته شوم در فابریکه تا هنوز ساخته نشده است .ولی بالاخره در یکی از فابریکه های المان کپسول زهر-اگینی ساخته شد که همان جنرال شجاع ودلاور را در ظرف سه‌ثانیه بخواب ابدی فرو برد گرچه آژانس المان نازیزم اعلان کرد که جنرال رومل در جنگ نور ماندی به اثر جراحت که بر داشته بود از بین رفت ،لیکن اصلا مرگ وی دلیل دیگری داشت . در جنگ افریقا رومل بر علاوه کمبود سلاح و مهمات جنگی قوای عسکری بریتانیا روز بروز در آن مناطق زیاد شده میرفت‌و عساکر المانی‌نمیتوانستند به مقابل شان مقاومت کنند در ین وقت رومل برای هتلر نظریه ارائه نمود که قبل از آن که المان ها در جنگ شکست بخورند باید دست از جنگ بکشند بدین لحاظ از خون ریزی وانسان کشی نیز جلو گیری بعمل آید .

در ماه می ۱۹٤۳ رومل شکست خورد وهتلر وی را دو باره به‌المان فرا خواند وبعد از این واقعات تلخ ونا گوارای رونما گردید .رومل عضو حزب نازی نبود و کدام نشان از طرفی حزب مذکور دریافت هم نکرده بود ودرپلان های نازیزم هم علاقه نداشت چون‌درزمان‌جنگ نازی ها از مناطق که‌به تصرف‌شان در میامد از مردم آن مناطق بصورت غیر انسانی وجبرا کار میگرفتند که رومل از این عمل نازی‌ها نفرت داشت .

روزی رومل به سکرتر خود گفت که من در جنگ همیشه به حیث یك عسکر صادق جنگیده‌ام اما نازی ها یونو فورم مرا آلوده ساختند .زیرا من نمی خواهم که به مظالم آنها اشتراك کنم وخودرا گنهکار سازم چنانچه یك بار هتلر به رومل امر کرده بود که تمام اسیر های جنگی را قتل عام نماید .مگر رومل از این امر هتلر پیروی نکرد. وقتی هتلر دید که جریان جنگ به نفع دشمن است برای بلند بردن روحیات ومورال عساکر نازی رومل را به نورماندی فرستاد تا جلو پیشروی عساکر متحدین را بگیرد لیکن رومل به زودی در یافت که‌از نگاه سلاح ومهمات وقدرت جنگی عساکر متحدین کم است ونمی‌تواند که جنگ را ادامه بدهد لهذارومل در اپریل ۱۹٤٤ به قوماندانی نظامی المان در فرانسه به این نظریه رسید که در غرب جبهه اوربند بر قرار شود وپلان یك‌کودتا را علیه هتلر براه بیندازند واو را نسبت به انسان کشی وقتل عام که نموده بود محاکمه نمایندو به کیفر اعمالش بر سانند وقتیکه افواج متحدین به نورماندی رسید رومل برای هتلر پیام فرستاد تا هر چه زودتر با متحدین صلح نمایند.

در ۱۷- اپریل ۱۹٤٤ رومل برای اشتراك در کنفرانسی رهسپار بود. موطیاره ایکه مارك بریتانیا داشت بالای موتر وی فیر نمود که در اثر آن رومل شدیدا زخمی شد لیکن تعجب دراین است که درمرکز فضائی بریتانیا هیچ نوع راپوری به این حمله داده نشده واین نتیجه همان‌مکتوبی بود که رومل خواستار اوربند را با متحدین نموده بود .

چند روز بعد ازاین واقعۀ شگفتی بوقوع پیوست تا هتلر را هر چه زود تر از بین ببرند بهمین اساس در برلین درجائیکه هتلر زندگی میکرد بمی گذاشته شد مگر منفجر نگردید .پس از واقعه ۲۰ جولای هتلر باین نتیجه رسید که درحادثه سوی قصد رومل نیز شرکت داشته بوسیله جنرال برد روف به رومل پیغامی فرستاد ومتذکرشد که اگر میخواهی جنازه ات با تشریفات عسکری دفن شود باید خود کشی نمائی ورنه ترا خواهم کشت و میراث وجایدادت را از نزد باز ماند گانت خواهم گرفت رومل بعد از شنیدن این جریانات نزد فامیل خود رفت وپیام هتلر را برایشان اطلاع داد وگفت من همرای کسانی که برای دست گیری ام‌آمده اند میروم ودر عرض راه یك کپسول زهر دار را خواهم خورد وخود رااز بین خواهم برد زیرا شرط اولی‌بهتر از شرط دومی است وبعد از آن که میمیرم در رادیو و جراید اعلان خواهد شد که رومل در یك حادثه کشته شد .

بعد از آن رومل با همراهان‌خود توسط موتر بجنوب (الم) در حرکت افتاده‌وقتیکه موتر ش به آنجا رسید دیگر رومل زنده نبود وجنازه رومل را به تشریفات خاص عسکری دفن کردند وهتلر اکلیل گل با شکوهی را بدست فیلد مارشال برد روف فرستاد تا بالای تابوت رومل بگذارند .

زوندون

مسؤول مدیر :

نجیب‌الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تیلفون : ۲٦۸٤۹

کور تیلفون ۳۲۷۹۸

مهتمم علی‌محمد عثمان زاده

پته: انصاری واټ

داشتراك بیه

به‌باندنیو هیوادو کښی ۲٤دالر

دیوی گڼی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کښی ٤٥۰ افغانی

دولتی مطبعه

این هم یک نمونه لباس زمستانی